



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

شمیثہ باغچہ بان

خادم فرهنگ و جامعه

رضا محمودی، محمد نوری



القسمه قومیہ نسوانی
National Commission for Women

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ثمینه باغچه بان: خادم فرهنگ و جامعه

نویسنده:

رضا محمودی

ناشر چاپی:

توانمندان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	ثمینه باغچه بان: خادم فرهنگ و جامعه
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	فهرست
۱۸	مقدمه
۲۰	پیشگفتار
۲۲	یادداشت خانم ثمینه باغچه بان
۲۳	یادداشت خانم پروانه باغچه بان
۲۴	بانوی نامدار ایران زمین
۳۵	فصل اول: زندگی نامه
۳۵	اشاره
۳۷	زندگی نامه خودنوشت
۴۷	نگاهی به زندگانی ثمینه باغچه بان
۵۲	یادداشت هایی درباره ثمینه باغچه بان
۶۰	فصل دوم: مقالات
۶۰	اشاره
۶۲	آموزش و پرورش ناشنویان
۶۷	آموزش کر و لال ها
۷۱	جبار باغچه بان پیشگام آموزش و پرورش
۷۶	آموزشگاه کر و لال های باغچه بان
۷۹	آموزشگاه کر و لال های گلپیدی
۸۴	آموزش حرفه و فن
۸۷	آموزش ناشنویان بزرگسال

۸۹	خادم فرهنگ ناشنوایان پروانه باغچه بان
۹۲	بازدید از انجمن خانواده ناشنوایان ایران
۹۶	روش تدوین کتاب برای ناشنوایان
۱۰۳	کتاب هایی با زبان اشاره
۱۰۶	برنامه و روش آموزش در دبستان ناشنوایان باغچه بان
۱۱۱	مختصری درباره آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران
۱۱۴	آموزشگاه استثنایی تبریز
۱۱۵	آموزشگاه نیمروز
۱۱۶	انجمن خانواده ناشنوایان ایران
۱۱۷	بیمه درمانی
۱۱۸	خانه فرهنگی جوانان ناشنوای ایران
۱۲۰	فصل سوم: گفت و گو
۱۲۰	اشاره
۱۲۲	مصاحبه با هفته نامه شهاب
۱۲۴	مصاحبه با دخت زنده یاد جبار باغچه بان
۱۲۷	تأثیر جادویی مثل ها
۱۳۰	گفت و گوی روزنامه شرق با ثمینة باغچه بان
۱۴۶	فصل چهارم: کارنامه فرهنگی
۱۴۶	اشاره
۱۴۸	مأخذشناسی ثمینة باغچه بان
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	الف - کتاب
۱۵۸	ب - مقاله و مصاحبه
۱۵۸	ج - گزارش درباره
۱۶۰	د - اسناد
۱۶۲	ه - تصاویر

۱۶۳	ط - تاریخ شفاهی
۱۶۵	گزارش آثار
۱۶۵	آمادگی: آغاز آموزش
۱۶۵	بهره ناشنویان
۱۶۶	نقد و بررسی بهره ناشنویان
۱۷۲	نقدی بر کتاب جم جمک برگ خزون
۱۸۷	آثار درباره
۱۸۷	روز شمار کودکی ۱۳۹۴، یادها و خاطره ها
۱۸۸	روشنگران تاریکی
۱۹۰	فصل پنجم: شرکت در نشست ها و مراسم
۱۹۰	اشاره
۱۹۲	بزرگداشت جبار باغچه بان
۱۹۵	ثمینه باغچه بان مهمان مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان
۱۹۶	نشست کتاب روشنگر تاریکی ها
۱۹۹	نمایشگاه همزاد سیمرغ
۲۰۳	نشست زندگی در دوران سالمندی
۲۰۵	ثمینه باغچه بان بانوی برگزیده ششمین سمینار سالیانه بنیاد پژوهش های زنان ایران
۲۱۰	فصل ششم: مجموعه تصاویر
۲۱۰	اشاره
۲۱۲	الف: دوره خردسالی
۲۱۶	ب: دوره جوانی
۲۱۸	ج: دوره سالمندی
۲۲۸	فصل هفتم: خانواده باغچه بان
۲۲۸	اشاره
۲۳۰	جبار باغچه بان
۲۴۷	صفیه همسر جبار باغچه بان

۲۵۰	پروانه باغچه بان
۲۵۳	ثمین باغچه بان
۲۵۳	اشاره
۲۶۴	درگذشت ثمین
۲۶۸	فصل هشتم: مدارک فرهنگی
۲۶۸	اشاره
۲۷۰	نامه ها
۲۷۰	نامه ای برای فرزندان ناشنوایم در ایران
۲۷۲	بازگشت به ایران
۲۷۶	دستنوشته
۲۸۰	از نگاه پدر
۲۸۲	منابع و مآخذ
۲۸۵	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمودی، رضا، ۱۳۳۷ -، گردآورنده

عنوان و نام پدید آور : ثمینه باغچه بان: خادم فرهنگ و جامعه/ به اهتمام رضا محمودی،

محمد نوری؛ [برای] دفتر فرهنگ معلولین.

مشخصات نشر : قم: توانمندان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.: مصور، جدول، نمونه.

شابک : ۲۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۸-۳-۳:

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

عنوان دیگر : خادم فرهنگ و جامعه.

موضوع : باغچه بان، ثمینه، ۱۳۰۶ - .

موضوع : معلمان ناشنویان -- ایران

موضوع : Teachers of the deaf -- Iran

شناسه افزوده : نوری، محمد ۱۳۴۰ شهریور -، گردآورنده

شناسه افزوده : دفتر فرهنگ معلولین

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ م۳ب۱۷/ HV۲۴۲۶

رده بندی دیویی : ۹۳۷۹/۳۰۵

شماره کتابشناسی ملی : ۵۰۸۷۰۶۴

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲

همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

www.HandicapCenter.com , www.DataDisability.com , info@handicapcenter.com

ص: ۱

اشاره

به اهتمام:

رضا محمودی؛ محمد نوری

مقدمه ۷

پیشگفتار ۹

یادداشت ۱۲

بانوی نامدار ایران زمین ۱۳

فصل اول: زندگی نامه ۱۹

زندگی نامه خودنوشت.. ۲۱

نگاهی به زندگانی ثمینه باغچه بان. ۳۱

یادداشت هایی درباره ثمینه باغچه بان. ۳۶

فصل دوم: مقالات ۴۳

آموزش و پرورش ناشنوایان. ۴۵

آموزش کر و لال ها ۵۰

جبار باغچه بان پیشگام آموزش و پرورش... ۵۴

آموزشگاه کر و لال های باغچه بان. ۵۹

آموزشگاه کر و لال های گلیدی.. ۶۲

آموزش حرفه و فن.. ۶۷

آموزش ناشنوایان بزرگسال. ۷۰

خادم فرهنگ ناشنوایان پروانه باغچه بان. ۷۲

بازدید از انجمن خانواده ناشنوایان ایران. ۷۵

روش تدوین کتاب برای ناشنوایان. ۷۹

کتاب هایی با زبان اشاره. ۸۵

برنامه و روش آموزش در دبستان ناشنوایان باغچه بان. ۸۷

مختصری درباره آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران. ۹۲

آموزشگاه استثنایی تبریز. ۹۵

آموزشگاه نیمروز. ۹۶

انجمن خانواده ناشنوایان ایران. ۹۷

بیمه درمانی.. ۹۸

خانه فرهنگی جوانان ناشنوای ایران. ۹۹

ص: ۳

فصل سوم: گفت و گو ۱۰۱

مصاحبه با هفته نامه شهاب.. ۱۰۳

مصاحبه با دخت زنده یاد جبار باغچه بان. ۱۰۵

تأثیر جادویی متل ها ۱۰۸

گفت و گوی روزنامه شرق با ثمینه باغچه بان. ۱۱۱

فصل چهارم: کارنامه فرهنگی ۱۲۷

مأخذشناسی ثمینه باغچه بان. ۱۲۹

الف - کتاب.. ۱۲۹

ب - مقاله و مصاحبه. ۱۳۸

د - اسناد. ۱۴۰

ه - - تصاویر. ۱۴۲

ط - تاریخ شفاهی.. ۱۴۳

گزارش آثار. ۱۴۵

آمادگی: آغاز آموزش... ۱۴۵

بهره ناشنویان.. ۱۴۵

نقد و بررسی بهره ناشنویان.. ۱۴۶

نقدی بر کتاب جم جمک برگ خزون.. ۱۵۲

آثار درباره. ۱۶۲

روز شمار کودکی ۱۳۹۴، یادها و خاطره ها ۱۶۲

روشنگران تاریکی.. ۱۶۳

فصل پنجم: شرکت در نشست ها و مراسم ۱۶۵

بزرگداشت جبار باغچه بان. ۱۶۷

ثمینه باغچه بان مهمان مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان. ۱۷۰

نشست کتاب روشنگر تاریکی ها ۱۷۱

نمایشگاه همزاد سیمرغ. ۱۷۴

نشست زندگی در دوران سالمندی.. ۱۷۸

ثمینه باغچه بان بانوی برگزیده ششمین سمینار سالیانه بنیاد پژوهش های زنان ایران ۱۸۰

فصل ششم: مجموعه تصاویر ۱۸۵

الف: دوره خردسالی.. ۱۸۷

ب: دوره جوانی.. ۱۹۱

ج: دوره سالمندی.. ۱۹۳

ص: ۴

فصل هفتم: خانواده باغچه بان ۲۰۳

جبار باغچه بان. ۲۰۵

صفیه همسر جبار باغچه بان. ۲۲۱

پروانه باغچه بان. ۲۲۴

ثمین باغچه بان. ۲۲۷

درگذشت ثمین.. ۲۳۷

فصل هشتم: مدارک فرهنگی ۲۴۱

نامه ها ۲۴۳

نامه ای برای فرزندان ناشنوایم در ایران.. ۲۴۳

بازگشت به ایران.. ۲۴۵

دستنوشته. ۲۴۹

از نگاه پدر. ۲۵۳

منابع و مآخذ ۲۵۵

ص: ۵

خانواده پنج نفره باغچه بان آغازگر راه نو و دانش جدید در عرصه تعلیم و تربیت به ویژه برای ناشنوایان بوده است. آنان شنوایانی هستند که بیش از هر کس دغدغه رشد و بلوغ عزیزانی را داشتند که فاقد گفتار و شنوایی بوده اند.

در رأس این خانواده، مرحوم جبار عسگرزاده مشهور به باغچه بان (۱۲۶۴-۱۳۴۵) قرار دارد؛ او انسان زحمت کشی است که با دست تنها و فاقد امکانات ولی با عزم آهنین و قلبی ملامال از عشق به جامعه، قدم های بلندی برای آموزش و پرورش ایران زمین و بعد برای پیشرفت فرهنگی - اجتماعی ناشنوایان برداشت. به طوری که دین او بر همه آحاد ایرانیان مبرهن و واضح است. تاکنون درباره او چند کتاب و چندین مقاله تألیف و منتشر شده اما هنوز بسنده نیست و خلأهایی احساس می شود؛ به ویژه لازم است درباره مرحوم باغچه بان کتاب های مرجع تولید و منتشر گردد. (۱)

پس از جبار باغچه بان، دخترش ثمینة باغچه بان میراث بان و پاسدار خط فکری و توسعه دهنده افکار پدرش گردید. درست است که همسر جبار و دیگر فرزندان همپای او کوشیدند و سهم فراوان مخصوصاً در عمل و مدیریت برای ناشنوایان دارند؛ ولی ثمینة باغچه بان علاوه بر فعالیت های همانند آنان، در گسترش اندیشه و تدبیر و راه کارهای فکری هم مؤثر بوده است.

به رغم جایگاه متعالی ثمینة ولی آن گونه که شاید و آن طور که بایسته اوست به وی پرداخته نشده و به جامعه ایران معرفی نگردیده به ویژه لازم است یکی دو اثر مرجع درباره خانم ثمینة مثل مأخذشناسی و راهنمای آثار عرضه گردد. از چند سال پیش این فکر به نظرم رسید که کارنامه جامع آثار و افکارش در یک جلد به

ص: ۷

۱- . اینجانب به منظور پاسخگویی به این نیاز چند اقدام درباره مرحوم باغچه بان شروع کرده که بعضاً منتشر شده از جمله کتاب سالشمار زندگی مرحوم باغچه بان که در سال ۹۴ منتشر شد.

سبک راهنما معرفی گردد و شروع به جمع آوری مدارک و اسناد نمودم. اما در عمل به این نتیجه رسیدم که اجرای این پروژه یکباره ممکن نیست و لازم است در چند فاز اجرا گردد. نخست درصدد برآمدم مجموع آثار ایشان را گردآوری کنم. با آقای رضا محمودی مشورت شد و ایشان هم همین نظر را داشت و به علاوه اسناد و مدارکی را جمع کرده بود. بالاخره قرار شد من و ایشان با هم و با تقسیم کار کتابی درباره خانم ثمینه باغچه بان آماده کنیم. پس از حدود یک سال متن حاضر آماده شد. این مجموعه شامل آثار و اسنادی است که درباره ایشان طی چند دهه عرضه شده است.

استاد فرزانه جناب آقای رضا محمودی در تألیف و آماده سازی این کتاب بسیار کوشا بوده اند. ایشان راهنمایی های خوبی داشتند و علاوه بر آن، رابط با خانم ثمینه باغچه بان بود. به طوری که بُعد مسافت مانع دریافت نظریات ایشان نشد. حتی بارها مستقیم با خانم باغچه بان تلفنی صحبت شد و از پاره ای راهنمایی های سودمند ایشان بهره مند شدیم. همه اینها با تلاش های استاد محمودی امکان پذیر بود.

در پایان لازم است از همه عزیزانی که به ما کمک فرمودند تا این سرمایه ملی یعنی خانم ثمینه باغچه بان به نسل کنونی و نسل های آینده معرفی شود سپاسگزاریم. به ویژه از حجت الاسلام والمسلمین سیدجواد شهرستانی نماینده آیت الله العظمی شهرستانی مدظله که همواره با حمایت های خود، راهگشا بوده اند، بی نهایت سپاسگزارم.

محمد نوری

ص: ۸

خانم ثمینہ باغچه بان به رغم اینکه نود و چند بهار از عمرش می گذرد اما هنوز شادابی و سرزندگی ویژه خود را دارد و هنوز فعالیت های روزانه اش برقرار و مشغول آموزش ادب فارسی است.

خانم باغچه بان یک سرمایه بزرگ ملی است؛ زیرا تجارب فراوانی با خود دارد. امید است در این سال ها مجالی پیدا کند و این تجربه ها و درس های تاریخی را ثبت و ضبط نماید. در ایران هم ضروری است جوانان به ویژه ناشنوایان با تحولات زندگی ایشان آشنا شوند. این مجموعه صرفاً جمع آوری اطلاعات موجود است و هدف این است که با تجمیع مطالب مرتبط به ثمینہ خانم، مانع از بین رفتن آنها شویم. همچنین با دسته بندی و طبقه بندی این متون، کاربران و پژوهشگران زودتر به آنها دسترسی داشته و به راحتی از آنها استفاده کنند. اما ارزیابی کارنامه و نقد میراث ثمینہ را به نوبت دیگر موکول می نمایم.

نسل کنونی ایران زمین مخصوصاً ناشنوایان و کم شنوایان عزیز باید بدانند که فرهنگ موجود دستاورد و دست رنج انسان های بزرگی چون جبار باغچه بان و ثمینہ باغچه بان است. البته نباید از تلاش های دیگر اعضای این خانواده مثل صفیه همسر جبار باغچه بان و پروانه دختر دیگر جبار باغچه بان غفلت کرد اینان هم بسیار کوشا بوده و همواره در سختی ها، کمبودها و ناملایمات در کنار بزرگ خانواده تلاش می کردند. در مجموع این خانواده برای سواددار شدن و برای پیشرفت مردم ایران از هیچ خدمتی مضایقه نکرده اند و خدماتشان در بسیاری از زمینه ها بی نظیر است. در مقابل انتظار هست مردم ایران قدرشناس و متشکر آنان باشند و نگذارند به فراموشی سپرده شوند.

در پایان از همه اشخاصی که در تألیف این اثر همراهی نمودند تشکر می کنم، به ویژه از خود خانم باغچه بان تشکر ویژه دارم.

رضا محمودی

ص: ۹

یادداشت خانم ثمینہ باغچہ بان

یادداشت خانم ثمینہ باغچہ بان (۱)

آقای محمد نوری گرامی و پسر م رضا،

نمی دانم به چه زبانی از مهر و محبت شما سپاسگزاری بکنم؛ امیدوارم که سزاوار درصدی از بزرگداشت شما باشم. زمانیکه به گذشته ام می نگرم، دلم پر از شادی می شود، چه سعادت می بود همدوش پدرم کنار فرزندان ناشنوایم بودن.

هر روز زندگی ام در دبستان کر و لالهها و آموزشگاه باغچہ بان سراپا شادی بود.

اگر دوباره به دنیا بیایم باز همین راه را در پیش خواهم گرفت و خداوند را سپاسگزارم که مرا به این راه رهنمون شد.

آقای محمد نوری عزیز و رضا جانم

ای کاشکی به دنیا تا چشم کار می کرد دل بود و آدم آن را قربان یار می کرد.

چقدر آرزومندم که بار دیگر بتوانم به کشورم که از آن دور مانده ام باز گردم و شما عزیزان و دیگر فرزندان عزیزم را ببینم.

بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ی ما بگشایند

از قدیم گفته اند که آرزو بر جوانان عیب نیست، من هم به لطف شما همیشه جوانم! از دور شما فرزندان عزیزم را می بوسم.

خدا نگهدارتان باد

ثمینہ باغچہ بان

۱۰ اسفند ماه ۱۳۹۶

ص: ۱۱

۱- . بهمن ماه ۹۶ کتابی که درباره خانم ثمینہ باغچہ بان تألیف کرده بودیم برای ایشان ایمیل کردیم. خانم ثمینہ دختر مرحوم جبار باغچہ بان، پس از بررسی کتاب این یادداشت را ارسال فرمودند.

جناب آقای محمد نوری

با سلام و آرزوی سالی خوش با سلامتی و موفقیت برای شما و خانواده، کتاب های «سالشمار باغچه بان» و همچنین «ثمینه باغچه بان» را خواندم. هدف شما در تهیه این کتاب ها و سایر فعالیت های فرهنگی تان که در پیشبرد دانش جامعه ایرانی کوشیده اید، بسیار ارزنده است و از پروردگار برای شما آرزوی توفیق و توان می نمایم.

تا آنجا که محفوظات و وقت تنگ من اجازه می داد و با نظر ثمینه خانم، اصلاحاتی در این کتاب، از نظر تاریخ وقایع و بعضی مطالب دیگر انجام دادم. امیدوارم مورد استفاده قرار گیرد.

با تشکر از زحمات شما

پروانه باغچه بان

۱۴ فروردین ماه ۱۳۹۷

ص: ۱۲

بانوی نامدار ایران زمین

اقدس کاظمی (مژگان) (۱)

ثمینه باغچه بان، بانوی دوران

که باشد افتخار ملک ایران

بُود فرزند انسانی وطن خواه

یگانه راد مرد خوب و آگاه

همان مردی که در فکر وطن بود

وطن از بهر او چون جان و تن بود

که بودی موطن اش در شهر تبریز

ز عشق کودکان هم بود لبریز

همیشه بود او در فکر مردم

نکرده راه خدمت را دمی گم

از این که او به فکر کودکان بود

به دنیا لحظه ای ایشان نیاسود

که در دل شوق و شور تازه افتاد

در آنجا کودکان کستان کرد بنیاد

لذا چون فکر خوبی را به سر داشت

ز جان و دل در آنجا مایه بگذاشت

مکانش در درون باغچه اطفال

که در مجموعه آمد شرح احوال

در این باره چو فکر بچه ها کرد

از اوّل پایه را اینجا بنا کرد

ص: ۱۳

۱- . خانم کاظمی متخلص به مژگان کنشگر مدنی و فعال در امور معلولان و مؤسس چند دبیرستان مشهور و دبیر بازنشسته آموزش و پرورش است. او بیش از پنجاه سال است با تألیف بیش از هفتاد جلد کتاب و با سروده های جذاب و زیبای خود، شادی را بر کام مردم ایران نشانده است. این شعر را در ۱۹ آذر ۱۳۹۶ به درخواست دفتر فرهنگ معلولین در گرامیداشت خانم ثمینه باغچه بان سروده است.

ولیکن باغچه اطفال را نگه داشت

و نام «باغچه بان» بر خویش بگذاشت

به عشق خویشتن در زندگانی

بدان گل ها نمود او باغبانی

یکی از نوگلان شد دختر او

به دنیا جلوه گر شد گوهر او

چنین او شرح داده زندگی را

گرفته دولت پایندگی را

ثمینه دختری نیکو نهادست

که شرح زندگی اینگونه دادست

تولّد یافتم در شهر تبریز

در آنجایی که شد از عشق لبریز

درون باغچه اطفال رو نمودم

در آنجا دیدگان خود گشودم

برایم «مدرسه» شد «خانه»ی من

امید خانه و کاشانه ی من

پدر هم شد مرا «آقا معلّم»

برایم بود او تنها معلّم

به هر جانب برایم بود استاد

که درس زندگانی را به من داد

که در تبریز دور کودکی را
نمودم طی به خوبی هم در آنجا
بقدری باغچه اطفال با صفا بود
که دوران قشنگ بیچه ها بود
پدر در کودکستان بود مسئول
ولی در باغچه بانی بود مشغول
پس از چندی پدر سرداد آواز
که باید من روم در شهر شیراز
پدر بنهاد پا در راه چون پیش
جدا گشتیم از آن خانه ی خویش

ص: ۱۴

از آن خانه که دنیایی صفا بود
محلّ بازی ما بیچه ها بود
ولیکن چون سفر کردیم شیراز
پدر کار دگر بنمود آغاز
در آنجا کودکستان کرد بر پا
شدم با کودکان آنجا هم آوا
پس از چندی پدر آمد به تهران
که در آنجا برفتم من دبستان
دبستان و دبیرستان در آنجا
چو طی کردم همه دوران آن را
که بر دانشسرا چون رو نهادم
به فکر خدمتی نیکو فتادم
پدر با ایده ای از باغچه اطفال
به پا کرد مدرسه بهر کر و لال
به معلولان همیشه او نظر داشت
ز کوشش پای در این راه بگذاشت
که در آن مدرسه گشتم هم آوا
برفتم بهر خدمت من در آنجا
پس از آن همسر و یاری گرفتم
برای خویش غمخواری گرفتم

یگانه همسر «هوشنگ» نامی ست

که یادش از برای من گرامی ست

ملقب گرچه بر «پرنظر» بود

که عشق من به ایشان بیشتر بود

به آمریکا سفر کردیم با هم

که امر درس خواندن شد فراهم

که من در رشته ی ناشنویان

بدادم کار خود زین رشته پایان

سپس در رشته درمانی - گفتار

به دانشگاه رفتم من دگر بار

ص: ۱۵

ولیکن چون به ایران باز گشتم
ز تحصیلم دگر باره گذشتم
به کار دیگر ناشنویان
به آموزش شروع کردم در ایران
چو در کار پژوهش بنده بودم
به فرهنگ وطن هم رو نمودم
که تألیف کتب چون کار ما بود
که دکتر خانلری همکار ما بود
دریغا از سرم لطف پدر رفت
که از داغش به دل ها نیشتر رفت
ولیکن پرچمی را کاو برافراشت
به راه علم در ایران به پاداشت
چنان مرغی به سویش پر گشودم
از آن خانه نگهداری نمودم
فضایی را که پاک و دلنواز است
هنوزم پرچمش در اهتزاز است
در اینجا من سپاس ویژه دارم
که باید یادی از یاران بیارم
اگر چه یاوران من در این راه
همه از جان و دل بودند همراه

به هر جا همسر من یاورم بود
که ایشان یاور غم پرورم بود
همیشه یاد نیکو همسر من
بُود هر لحظه ای در خاطر من
یکی هم «جولیا الیور سمیعی»
که بود او یاور خوب و صمیمی
سمیعی عارفی، پاکیزه دامان
ز بهر خدمت او آمد به میدان
چو بر گفتار درمانی نظر کرد
تلاش خویشتن را بیشتر کرد

ص: ۱۶

به کار خویشان کرد او نظاره

زبان فارسی را با اشاره

به هر لال و کری آموخت آن را

که این شیوه به نامش گشت برپا

«صفیه» مادر نام آور من

نمی گنجد کنون در باور من

که آن بانوی نیکوی و خردمند

به موسیقی شدیداً بود پابند

وی از راه هنر آمد در آنجا

نمود او آشنا نقش هنر را

که نقش عمده اش در کودکان

برای بیچه ها بودی فراوان

خوشا هر جای نام باغچه بان است

سخن از علم و دانش در میان است

پدر در عمر خود، بر علم پیوست

گرفت انگشتری از علم، در دست

ثمینه نیز خود اهل یقین شد

که بر انگشتر بابا نگین شد

چو ایشان بانویی پاکیزه جان است

که نامش فخر ما ایرانیان است

از این بابت بُود او فخر نسوان
که بهر دردمندان بود، درمان
به عمر خویشتن بنمود همت
به معلولان کشور کرد خدمت
یقین پاداش این فرد خردمند
بُود محفوظ در نزد خداوند
کنون با احترام خاص و شایان
دهم بر گفته های خویش پایان

ص: ۱۷

فصل اول: زندگی نامه

اشاره

ص: ۱۹

این فصل شامل زندگی نامه هایی است که درباره ثمینه باغچه بان تاکنون منتشر شده است. این زندگی نامه ها به دو دسته تقسیم می شوند: زندگی نامه هایی که خود خانم ثمینه درباره زندگانی و تحولات دوران زندگی اش نوشته و اصطلاحاً اینها را زندگی نامه خودنوشت می نامند.

دوم زندگی نامه هایی است که دیگران درباره او نوشته اند و اصطلاحاً زندگی نامه دیگر نوشت نامیده می شوند.

البته این زندگی نامه ها جامع نیست؛ به ویژه چند دهه آخر عمر ایشان را که در امریکا به ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی مشغول بوده، پوشش نمی دهد.

در این دوره به جوانان ایرانی و نیز مردم دیگر کشورها فارسی می آموزد، در واقع زنده و پویا ماندن ادب پارسی و شیرین ماندن قند پارسی در امریکا تا اندازه ای مرهون خدمات و زحمات ایشان است. در آخرین تماس تلفنی با ایشان در آبان ماه ۹۶ می گفت: به دلیل زمین خوردن شکستگی پا دارم و گرنه دوست دارم به ایران آمده و به تجدید خاطرات پردازم و در اولین فرصت خواهم آمد.

ص: ۲۰

زندگی نامه خودنوشت (۱)

اینجانب ثمینه باغچه بان (پیرنظر) مروری به زندگی ام از تولد در ۱۳۰۶ در تبریز تا ۱۳۵۶ خواهم داشت. در اسفندماه ۱۳۰۶ در شهر تبریز در اطاقی در باغچه اطفال به دنیا آمدم. چون مانند برادر و خواهرم در محیط مدرسه متولد شده ام، برای من مدرسه، «خانه» و پدرم «آقا معلم» و شاگردان، همبازی های من بودند.

باغچه اطفال نام نخستین کودکستان ایرانی است که پدرم در شهر تبریز در سال ۱۳۰۳ تأسیس کرده بود. پدرم کودکستانش را باغچه اطفال نامگذاری کرد و اسم باغچه بان را برای خود ساخت و انتخاب نمود.

پس از مدتی جریان زندگی ایجاب کرد که پدرم با کمک شادروان فیوضات رئیس فرهنگ وقت استان فارس به شیراز برود و در آنجا کودکستانی برای کودکان شیراز تأسیس نماید. دوران کودکی من در این کودکستان و در شهر پر صفای شیراز به شیرینی گذشت. در سال ۱۳۱۱ ناچار به تهران آمدم و من تحصیلات دوران دبستانی و دبیرستانی ام را در تهران تمام کردم و در سال ۱۳۲۳ پس از پایان تحصیلات در دانشسرای مقدماتی ضمن تحصیل در دانشسرای عالی در مدرسه کر و لال که پدرم در سال ۱۳۱۲ در تهران تأسیس کرده بود مشغول به تدریس شدم.

در سال ۱۳۲۷ در رشته دبیری زبان انگلیسی از دانشسرای عالی تهران درجه لیسانس از دست یکی از همکلاسانم گرفتم "M. R. S" گرفتم و سال بعد موفق به گرفتن مدرک که این مدرک عزیزترین مدرک و این توفیق یکی از موفقیت های بسیار بزرگ زندگی من به شمار می رود، و به این ترتیب شدم خانم لوشنگ پیرنظر.

پس از آن به اتفاق شوهرم با استفاده از بورس فولبرایت به آمریکا رفتم و در سال ۱۳۳۲ به اخذ درجه فوق لیسانس در رشته آموزش و پرورش ناشنویان از دانشکده اسمیت نایل گردیدم. سپس در دانشگاه کلمبیا به تحصیل خود در رشته درمان

ص: ۲۱

گفتاری ادامه دادم که با برافتادن حکومت دکتر محمد مصدق و مسایل پس از آن و گرفتاری های خانوادگی تحصیلاتم ناتمام ماند و در سال ۱۳۳۳ به ایران بازگشتم.

بزرگترین حاصل سفرم به امریکا این بود که دانستم روشی که پدرم برای آموزش ناشنوایان در ایران ابداع کرده، بسیار علمی و ارزنده است و از آن پس با اطمینانی بیشتر به آموزش ناشنوایان در خدمت پدرم ادامه دادم. زندگی من بین سال های ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۵ از شیرین ترین دوران زندگی ام بوده است - زیرا با پدرم که بسیار دوستش داشتم و ایمان و ارادتی بی کران نسبت به او داشتم کار می کردم. همه روزه دیدن پدرم الام بخش من در عشق به ناشنوایان و شوق من به خدمت به این گروه از کودکان عزیز بود - کودکانی که در کودکی بمبازی های من و در بزرگی شاگردانم بوده اند. ناگفته نماند که چون من مانند برادر و خواهرم در محیط مدرسه متولد شده ام برای من مدرسه «خانه» و پدرم «آقا معلم» و شاگردان او «بمبازی های» من بوده اند.

خوشبختانه در عالم کودکی بی زبان بودن بمبازی مانعی نیست و من لرگز شور و بیجان بازی های تخیلی را که با ثمین و پروانه (برادر و خواهرم) و شاگردان پدرم داشته ایم را فراموش نمی کنم. وقتی که پدرم از مدرسه بیرون می رفت (آن وقت بم دست تنما بود و کمکی نداشت) فرصت خوبی بود که به رلبری برادرم با شاگردان مدرسه در نقش های مختلف بازی های گوناگون راه بیاندازیم. آن وقت بود که اطاق های خانه و کلاس و حیاط مدرسه یکی می شد و امان از وقتی که شور بازی ما را غافل از گذشت زمان می کرد و نمی توانستیم قبل از بازگشت پدرم گچ های و تخت پاک کن های را که به جای تیر و تفنگ از آن استفاده شده بود و میز و صندلی که به صورت سنگر در آمده بودند به جای خود بگذاریم. فراموش نشود که "آقای معلم" در عین مهربانی می توانست خوب ما را برای کارهای بدی که می کردیم خجالت دهد.

باری در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ علاوه بر مسئولیتم در مدرسه از طرف وزارت آموزش و پرورش مأمور نوشتن کتاب های اول دبستان و همکاری در تهیه متون کتاب های دوم- سوم و چهارم ابتدایی شدم و قبل از آغاز این کار با استفاده از بورس مخصوص با گروه مسئول تألیف کتب درسی سفری چهار ماهه به کشورهای ای آمریکا- فرانسه و انگلیس کردم. پس از بازگشت، کتاب های اول دبستانی و کتاب

مخصوص سپاه دانش را بر اساس روش پدرم "روش کلی" نوشتم و از این دریچه است که نور دانش او می تابد و راه ده آموزگاران کلاس اول را روشن و کار یاد گرفتن خواندن و نوشتن را برای کودکان ایرانی و بزرگسالان بی سواد آسان و شیرین می سازد. علاوه بر نوشتن این کتاب و روش تدریس آن، بنا بر تقاضای من و موافقت وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۴۰ مسئول تشکیل کلاس های کارآموزی و کارورزی برای معلمان کلاس های اول در سطح کشور شدم. همین برنامه را در سال ۱۳۴۲ بنا بر تقاضای رئیس کمیته پیکار با بی سوادی در تهران انجام دادم.

این نیز یکی از تجربیات شیرین و موفق زندگی من بود. در این تلاش با معلمان کلاس های اول آشنا و دوست شدم و همکاران صمیمی و فعالی را پیدا کردم که در اثر کوشش آنها این برنامه با موفقیت بسیار روبرو شد. در اینجا یادی از شریعت پناهی معلم کلاس اول و همکار بسیار عزیزم می کنم که جان خود را در این راه گذاشت و از جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری وزیر وقت آموزش و پرورش که برای تجلیل از این معلم فداکار مدرسه ای را به نام او نامگذاری کرد تشکر می کنم.

در چارم آذر ماه ۱۳۴۵ بود که پدرم درگذشت در حالی که بار تحقیقات و امور اداری و مالی مدرسه همه بر دوش او بود. لرگز در این مورد نیاندیشیده بودم که چه خواهد شد. تحمل تأثر شدید از دست دادن پدرم و قبول مسئولیت بزرگی که در آن حالت روحی بر عهده ام گذارده می شد بدون حضور و پشتیبانی خواهرم پروانه که دوش به دوش من در سبک کردن بار این مسئولیت می کوشید نبود و همچنین بدون محبت و حمایت بی دریغ خانواده ام، همکاران عزیز و فرنگیان و دوستان و به خصوص هیئت مدیره جمعیت حمایت کودکان کر و لال و شاگردان مدرسه برایم مقدور نبود. همه و همه برای جبران این ضایعه بزرگ برخاستند. هرکس به نحوی که برایش مقدور بود کوشید تا با نیروی همکاری، چرخ های آموزشگاه کر و لال را که در آن زمان حدود ۲۲۰ شاگرد داشت، در گردش نگاه دارد و آن را به سوی هدفی که مؤسس آن در نظر داشت، به پیش ببرد. من هم به سهم خود کوشیدم. پس از درگذشت پدرم به جای او به مدیریت فنی جمعیت حمایت کودکان کر و لال و ریاست آموزشگاه کر و لال های

باغچه بان برگزیده شدم.

اکنون مجموعه آموزشی باغچه بان شامل سه مدرسه با ۵۱۰ شاگرد ناشنوا در سطح کودکان تا دبیرستان است و مجلاتترین مرکز تربیت معلم ناشنوایان به شمار می رود.

این مجموعه، کلینیکی نیز به نام "کلینیک شنوایی و گفتار باغچه بان" دارد که مانند کلیه مدارس مجموعه آموزشی باغچه بان وابسته به جمعیت حمایت کودکان کر و لال است. در این کلینیک علاوه بر اینکه خدمات تشخیص و درمان به مراجعین تالرانی و شلرستانی به طور رایگان عرضه می شود، تکنسین های ادیومتری (سنجش شنوایی) - گفتار درمانی و رابط ناشنوایان نیز در آن تربیت می شوند.

در سال ۱۳۵۰ به عنوان مدیر عامل - مسئول ایجاد سازمان ملی رفاه ناشنوایان شدم. در این سازمان نو بنیاد به سبب کمبود نیروی انسانی متخصص علاوه بر کارهای اداری شخصاً برای تربیت افراد متخصص در زمینه های مختلف مانند آماده ساختن معلم سوادآموزی - تکنسین ادیومتری - رابط ناشنوایان برنامه ریزی کردم. این سازمان اکنون خدمات آموزشی و رفاهی خود را در تالران و پنج مرکز استان به ناشنوایان عرضه می کند. از سال ۱۳۵۴ از طرف دانشگاه ملی به عنوان مدیر امور بالینی دوره تربیت متخصص ادیومتری و رابط ناشنوایان که با همکاری دانشگاه ملی و مجموعه آموزشی باغچه بان تأسیس شده است برگزیده شدم.

تألیفاتم علاوه بر کتب درسی دبستانی و کتابی برای آموزش فارسی به غیر فارسی زبانان شامل کتاب هایی درباره مسایل مربوط به آموزش و پرورش ناشنوایان است.

علاوه بر آن فرصتی داشته ام تا کتاب هایی در زمینه آموزش ناشنوایان و اختلالات گفتار و ناگویایی "افزی" از انگلیسی ترجمه کنم.

شاید من نیز یکی از سعادتمندترین افراد شاغل باشم زیرا در هر دو جا همکاران بسیار صمیمی و فعال و عزیز دارم که به سبب علاقمندی به کار و لطف و محبت به من در نهایت بزرگواری تندی ایم را به شوقی که در کارم می بخشند.

شوهر و دو فرزند دارم و از زندگی بسیار راضی هستم. چندین سال پیش

زمانی که پسرم طفل خردسالی بود از او پرسیدم که دلت می‌خواهد که مادرت چه کاره باشه؟

کمی فکر کرد و گفت "مادر" از این جواب شرمنده شدم و دیگر جرأت نکردم در این زمینه با او از دختر و شوهرم سؤال کنم...

باری اگر از من پرسند چنان که عمری دوباره داشته باشی چه خواهی کرد؟ خواهم گفت عیناً هم آنچه کرده ام به جز اینکه حتماً تا وقتی که فرزندانم به مدرسه نرفته اند، در خانه خواهم ماند. هر روز دست و صورتشان را خودم خواهم شست و غذایشان را خودم خواهم پخت و وقتی که به کودکان رفتند، خودم ظرف را قابلمه ای غذای گرم برایشان خواهم برد. (۱)

رخدادهای زندگانی

رخدادهای مهم در دوره تحصیل، نیز مشاغل و همکاری با سازمان ها و تشکل ها و دیگر حوادث زندگی ام به شرح زیر است:

تحصیلات:

- اخذ درجه لیسانس در رشته زبان انگلیسی از دانشسرای عالی تهران ۱۳۲۷

- اخذ درجه فوق لیسانس از مدرسه ناشنوایان کلارک-بوستن-آمریکا ۱۳۳۲

Master of Art ...MA. Education of the Deaf, ۱۹۵۳...Smith College, Clarke School for the Deaf, Northampton, Massachusetts, USA

مشاغل به ترتیب زمان اشتغال:

- معلم و مدیر آموزشگاه ناشنوایان باغچه بان از ۱۳۳۳ تا انقلاب

- مدیر عامل سازمان ملی رفاه ناشنوایان از سال ۱۳۵۲ تا انقلاب

- مدیر چاپخانه دبیرخانه منطقه ای فدراسیون جهانی ناشنوایان از سال ۱۳۵۶ تا انقلاب

- نویسنده کتاب ای درسی برای کودکان و آموزگاران مدارس شنوا و ناشنوا در سازمان کتاب ای درسی

عضویت در انجمن ای و مؤسسات:

ص: ۲۵

- از ۱۳۳۱ عضو جمعیت حمایت کودکان کر و لال

- از ۱۳۴۱ عضو شورای کتاب کودک

- از ۱۳۷۶ عضو انجمن فرهنگی ناشنوایان شفق فعالیت های اجتماعی فرهنگی

- از ۱۳۳۰ عضو جمعیت حمایت کودکان کر و لال و از ۱۳۴۵ مدیر فنی این جمعیت

- از ۱۳۴۴ شرکت و عرضه مقاله در کنفرانس های جهانی ناشنوایان و ارزیابی روش های آموزش زبان به ناشنوایان و پیشنهاد برنامه های متعدد برای تربیت معلم ناشنوایان در کشور های در حال رشد

- از ۱۳۴۴ مسئول برگزاری سمینار های بین المللی در ایران

- از ۱۳۳۴ تألیف و ترجمه کتاب های متعدد در زمینه آموزش عمومی و آموزش و توانبخشی ناشنوایان و گسترش روش کلی زبان آموزی به ناشنوایان

- از ۱۳۳۵ آموزش و گسترش روش جدید آموزش خواندن و نوشتن خط فارسی "روش باغچه بان" به آموزگاران کلاس اول و کلاس های اکابر در سراسر ایران از طریق ایجاد دوران آمادگی و نوشتن کتاب اول و تربیت معلم در سراسر کشور با همکاری وزارت آموزش و پرورش

- از ۱۳۵۰ تأسیس انجمن خانواده ناشنوایان ایران

- از ۱۳۵۳ همکاری با خانم جولیا سمیعی - ایران بلادی - لهما خلیلی - محسن موسوی - رضا قلی شاییدی - رضا محمودی و همکاران ناشنوایم برای پایه گذاری و ایجاد "زبان اشاره فارسی" بر مبنای زبان و فرهنگ و دستور زبان فارسی و گسترش آن در اندرزگاه ها و مدارس باغچه بان و تلویزیون ملی ایران

- از ۱۳۵۳ همکاری در تهیه نخستین فرهنگنامه زبان اشاره فارسی چاپ فرهنگنامه در ۱۳۵۹

- از ۱۳۵۴ ایجاد رشته ادیولوژی و رشته تربیت رابط ناشنوایان در دانشگاه ملی با همکاری و سرپرستی آقای دکتر جواد ددایتی

- ایجاد کلاس های حرفه ای و زبان و سوادآموزی برای ناشنوایان بزرگسال

- برگزاری اولین همایش منطقه ای مسایل رفاهی و آموزشی ناشنوایان در تهران - ۱۳۵۶

- نوشتن کتابی برای آموزش ترکی به فارسی زبانان "بیاید ترکی حرف بزیم" با سه کاست - آبان ۱۳۵۹

- ۱۳۳۷ سفر به ترکیه جهت بازدید از مدارس کر و لال ها به دستور وزیر فرهنگ دکتر مهران

- ۱۳۳۸ برگزاری دوره تربیت معلم ویژه کر و لال ها

- تهیه کتاب و ویدیوی «دویدم و دویدم» با زبان اشاره "پلی بین کودکان ناشنوا و شنوا" و برگردان آن به زبان انگلیسی و اسپانیایی

- برگردان کتاب «پیمان جلالانی کودک» به زبان اشاره فارسی و تهیه ویدیوی آن برای استفاده جامعه ناشنوایان ایران با همکاری شاگردان ناشنوا به درخواست یونیسف تهران

معلم ترین وقایع زندگی:

- ازدواجم. تولد فرزندانم. گرفتن بورس فولبرایت و سفر به آمریکا برای ادامه تحصیل

- یاری به پدرم در زمینه آموزش ناشنوایان و پایه ریزی برنامه تربیت معلمین ناشنوایان

- فعالیت برای گسترش روش جدید خواندن و نوشتن خط فارسی «روش باغچه بان» در سراسر کشور

- پذیرش «روش باغچه بان» در کشور افغانستان و تاجیکستان

- معرفی فعالیت های ارزنده و پیشرفت های چشم گیر ایران در زمینه آموزش و توانبخشی ناشنوایان و ارائه برنامه های عملی برای تربیت معلم ناشنوایان در کشور های در حال رشد در کنفرانس های جهانی

- برگزاری پنجاهمین سال آموزش ناشنوایان در ایران در طی یک کنفرانس بین المللی

- برگزیده شدن کشور ایران برای تربیت معلمین ناشنوایان در منطقه

- آغاز این برنامه از سال ۱۳۵۵ با شرکت معلمینی از کشور عراق

- نام گذاری بورس تحصیلی به نام ثمینه باغچه بان در سال ۱۹۷۷ از سوی

Clarke School Fellowship for the Middle East...USA

- ۱۳۵۷ انقلاب و پیامدهای آن

- خروج از ایران برای پیوستن به سایر افراد خانواده ام در آمریکا

- کوشش برای بازسازی چه شخصی و چه فرهنگی

- تشکیل کلاس تربیت معلم برای مادران و آموزگاران در پاریس و کالیفرنیا

- تشکیل کلاس های فارسی برای کودکان و نوجوانان برون مرزی و کوشش برای ایجاد و ادامه پیوند آنها با فرهنگ ایران

- تألیف سه کتاب و پنج دفتر شب که در ایران به چاپ رسید و برنده یکی از جوایز کتاب های کمک آموزشی در سال ۱۳۷۹ شد. این کتاب ها برای تدریس و تمرین زبان و دستور زبان فارسی در کلاس های اول است.

- تألیف کتاب ویژه به نام «از اینجا تا شیراز» همراه با کاست برای آموزش فارسی به انگلیسی زبانان - همکاری با نشریات فارسی زبان برون مرزی

- از سرگرفتن خدمات فرهنگی در مدارس کالیفرنیا و کوشش برای معرفی فرهنگ ایران به جامعه آمریکایی با اجرای مراسم ملازگان و نوروز در مدارس مختلف و ایراد سخنرانی به دعوت انجمن های آمریکایی

- شرکت در کنفرانس ناشنویان به دعوت Gallaudett University- Washington, D.C. و ارائه مقاله ای تحت عنوان «تاریخچه آموزش و پرورش ناشنویان در ایران و دیدگاه آینده آن» - ۱۳۷۲

- بازگشت به ایران پس از دوازده سال و مورد استقبال گرفتن از طرف شاگردان و همکارانم

- دعوت دانشکده علوم بلژیستی و توانبخشی تلران برای شرکت در کنفرانس بین المللی در تلران - ۱۳۷۵

- سفر به ایران جهت حضور در مراسم بزرگداشت جبار باغچه بان و سخنرانی در بهمن ماه ۸۱

- همکاری برای تأسیس انجمن فرهنگی ناشنویان شفق - ۱۳۷۶

- چاپ کتاب «دویدم و دویدم» و کتاب «دویدی و دویدی - به من بگو بینم - آخر کجا رسیدی؟» با زبان اشاره برای ناشنویان همراه با ویدیوی آن در سال ۱۳۷۷ با یاری آقای مستوفی در یونیسیف تلران

عوامل مؤثر در شخصیت

لازم است به علل و عوامل فردی، خانوادگی و اجتماعی که در شکل‌گیری افکار و شخصیت ام مؤثر بوده اند، اشاره کنم.

معماری با همکاران شنوا و ناشنوایم برای جبران خساراتی که متأسفانه در دو دهه اول انقلاب به سازمان های ناشنوایان به روش آموزش ناشنوایان و برنامه های آموزشی خورده بود و کوشش صمیمانه برای جلب توجه و همکاری کارشناسان و دست‌اندرکاران در این زمینه برای جبران مافات شخصیت هایی که در زندگی من مؤثر بوده اند. بافت و شکل زندگی خانوادگی ام و به ویژه شخص پدرم جبار باغچه بان نقش عمده ای در ساختن شخصیت کلی و فرهنگی من داشته اند. تولد من در کودکستان تبریز بود. کودکی ام در کودکستان شیراز گذشت و در مدرسه ناشنوایان پدرم بزرگ شدم و در یکی از کلاس های آن مراسم عقده بر گزار شد. دوستان دوران کودکی ام ناشنوایان بودند و سپس همکارانم نسرین ظلی که ناشنواست، همسر جمشید پیرنظر و جاری بسیار عزیز من است.

از آغاز زندگی تمام وجودم متوجه امور فرهنگی بوده است. از پدرم پشتکار، صبر، تمرکز فکری و امیدواری و خوشبینی و احترام به همه کس به ویژه به کودکان را آموختم. من پدرم را معلم خودم می دانستم و او را آقای معلم صدا می کردم. هنوز هم تحت تأثیر او هستم.

شخصیت دیگری که مرا تحت تأثیر گذاشته است و روز به روز بیشتر به ارزش او پی می برم، مادرم صفیه میربابایی است. مادرم با گذشت بسیار با مردی که با او تفاوت سنی و فکری - خلقی و اجتماعی داشت، زندگی کرد و در سخت ترین دوران زندگی پشتیبانش بود. مادرم به خاطر داشتن استعداد موسیقی و صدای خوب در فعالیت های هنری کودکستان پدرم نقش عمده ای بازی کرد.

یاد مادرم برایم همواره با رقت و تأسف همراه است و روز به روز بیشتر او را می شناسم و به ارزش او پی می برم. زیرا که متأسفانه در دوران جوانی ام و شور زمانه

احساسات او را درست درک نمی کردم و تحت تأثیر افکار تند اجتماعی رایج در آن روزگار، خواست او و آرزوهای مادرم برای من ساده و بی ارزش بودند. عمر دو بایست در این روزگار...

شخصیت او ای دیگری که موجب پیشرفت من در کارهای فرهنگی ام بوده اند،

عبارتند از:

شورم پوشنگ پیرنظر که در سراسر طول زندگی مشترکمان بارها مزبستی با زنی غیر متعارف را که غرق کارهایش بود تحمل کرد و با ثبات و شکیبایی، از هیچگونه حمایت اجتماعی از کارهایم فروگذاری نکرد و همیشه معلم من بود هر چند که متأسفانه گاهی حرف شنوی نداشتم!

از جولیا آلیور سمیعی پایه گذار «زبان اشاره فارسی» درس محبت و گذشت و شکیبایی گرفتم. جولیا عقیده داشت که در زندگی باید با گذشت با مسایل روبرو شد. جولیا سمیعی زنی خدایی، عارف و بزرگوار بود.

جمشید پیرنظر با پذیرفتن همکاری با جمعیت حمایت کودکان کر و لال و تحصیل در رشته ادیولوژی نخستین کسی بود که برنامه تربیت ادیولوژیست را پایه گذاری کرد.

بسیارند بزرگان و شخصیت های فریخته، دوستان و همکاران و بستگانی که بدون هیاری و همگامی آنرا رسیدن به هدف ها و موفقیت هایی که من بدان دست یافتم غیر ممکن بود. از همه آنها صمیمانه سپاسگزاری می کنم و یاد آنها همیشه در قلبم زنده و جاوید است.

ص: ۳۰

نگاهی به زندگانی ثمینه باغچه بان (۱)

او در ۱۳۰۶، در باغچه اطفال، در کودکانستانی که پدرش جبار باغچه بان در تبریز تأسیس کرده بود، به دنیا آمد. دوران کودکی وی در کودکانستان شیراز گذشت و در مدرسه کر و لال ها در تهران، بزرگ شد.

او و برادرش ثمین و خواهرش پروانه، هر سه در مدرسه چشم به جهان گشودند و پدرشان را بی اختیار، «آقای معلم» صدا می کردند. پس از گذراندن دوران تحصیلی و گرفتن دیپلم از دانشسرای مقدماتی تهران، وارد دانشسرای عالی شد و در رشته دبیری زبان انگلیسی مدرک کارشناسی گرفت و همزمان، با همکلاس خود، هوشنگ پیرنظر، ازدواج کرد. و به همین دلیل او را به نام ثمینه پیرنظر هم می شناسند. وی در سال ۱۳۲۵، با استفاده از بورس تحصیلی فول برایت، (۲) عازم امریکا شد.

ثمینه باغچه بان، پس از دریافت مدرک کارشناسی ارشد در آموزش ناشنوایان از اسمیت کالج (۳) و مدرسه ناشنوایان کلارک (۴) در ایالت ماساچوست، (۵) به ایران بازگشت.

همبازی و همکلاس کودکان بودن در شیراز، در محیط مدیریت آموزشی پدر و زمینه های علاقه به خدمات فرهنگی برای کودکان را در او به وجود آورد؛ به ویژه بعدها که همبازی با کودکان کر و لال مدرسه پدرش شد، این گرایش در او تقویت شد. از آنجا که، از آغاز زندگی تحت تأثیر پدرش بود، از دوران کودکی و نوجوانی، بی اختیار به سوی آموزش ناشنوایان، کشیده شد. به همین دلیل حتی در تعطیلات تابستان به پدرش کمک می کرد و به طور تجربی روش زبان آموزی و سوادآموزی به ناشنوایان، را از پدرش آموخت. از این رو در دوره جوانی که پا به عرصه کار گذاشت، تدریس و خدمت به ناشنوایان، همه زندگی و نیروی وی، را

ص: ۳۱

۱- . تألیف لیلی اصغرزاده؛ اخذ از دانشنامه ناشنوایان، محمد نوری.

۲- . Fullbright

۳- . Smith College

۴- . Clark school for the Deaf

۵- . Massachusetts

جذب کرده بود.

خانم ثمینہ باغچه بان پس از بازگشت از امریکا، به موازات تدریس در آموزشگاه ناشنوایان باغچه بان، کلاس های تربیت معلم کودکان ناشنوا را پایه گذاری کرد. او در ۱۳۴۵، پس از درگذشت مربی و پدرش، به عنوان مدیر فنی جمعیت حمایت کودکان کر و لال، جمعیتی که در ۱۳۲۲ در شهر تهران به همت جبار باغچه بان تأسیس شده بود، انتخاب گردید.

در ۱۳۵۰، مدرسه ناشنوایان کلارک، به پاس خدمات ایشان یکی از ده بورس تحصیلی خود را به خاورمیانه اختصاص داد و به نام خانم ثمینہ باغچه بان (پیرنظر)، نامگذاری کرد.

خانم ثمینہ باغچه بان در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴، افزون بر داشتن مسئولیت های مربوط به آموزش ناشنوایان از سوی وزارت آموزش و پرورش، مأمور نوشتن کتاب های اول دبستان و سپس، کتاب های اول سپاه دانش شد. به موازات تهیه این کتاب ها، به سبب اعتقادی که به وجود و لزوم معلم متخصص داشت، کلاس های تربیت معلم را تشکیل داد و توانست روش ویژه ای را که پدرش جبار باغچه بان مبتکر آن بود، با کمک معلمان دست پرورده خویش، به طور صحیح و اصولی در سراسر ایران، اشاعه دهد. خوشبختانه این روش، اکنون مشکل گشای معلمان کلاس اول در تمام مدارس ایران و خارج از ایران است.

در ۱۳۵۰، هنگامی که سازمان برنامه، به ایجاد سازمان هایی برای تأمین رفاه اقشار ویژه جامعه پرداخت، ثمینہ باغچه بان، با توجه به سابقه خدمتش، مأمور تأسیس سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران شد. وی با استفاده کامل از امکانات آموزشگاه باغچه بان، که از نظر فنی کاملاً مجهز بود، و با پشتیبانی کامل اعضای هیئت مدیره جمعیت حمایت از کودکان کر و لال، ویژه فائق اصغرزاده، سازمان ملی رفاه ناشنوایان را بر پایه ای استوار، بنا نهاد. وی، این کار نو را با تربیت متخصص در رشته های آموزش، فنی، پیراپزشکی، تربیت رابط ناشنوایان و مددکاران اجتماعی، آغاز کرد و بدین گونه، موفق به گسترش خدمات رفاهی ناشنوایان در کشور شد.

خانم ثمینہ باغچه بان، در طی خدمات اداری، لحظه ای از کار آموزش ناشنوایان

و تربیت معلم، غافل نماند، و پس از فراغت از کار به نوشتن کتاب برای کودکان ناشنوا و معلمان آنها و ترجمه کتاب هایی در زمینه شناخت ناشنوایی و آموزش این گروه روی می آورد و بدین وسیله تجربیات خود را به جامعه عرضه کرد.

با توجه به پیشرفت چشمگیر خدمات آموزشی و رفاهی ناشنوایان در کشورمان، از ۱۳۵۶، خانم باغچه بان، به عنوان مدیر عامل چهارمین دبیرخانه منطقه ای (۱) فدراسیون جهانی ناشنوایان (۲)، که سازمانی وابسته به سازمان ملل متحد است، انتخاب شد. همچنین، کشورمان به عنوان مرکز تربیت معلم ناشنوایان برای کشورهای جهان سوم قاره آسیا و افریقا برگزیده شد. در این زمینه، نخستین کلاس تربیت معلم، از مهرماه ۱۳۵۸ با شرکت چهار داوطلب زن از کشور عراق و سوریه، آغاز گردید. اما این برنامه با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در اوایل بهار ۱۳۵۹، تعطیل شد.

ثمینه باغچه بان، در ۱۳۵۹، از سمت مدیریت آموزشگاه باغچه بان و سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران بازنشسته شد و پس از چند سال در ۱۳۶۲، به امریکا رفت و به خانواده خود پیوست.

وی، اکنون در شهر کوچک سانتا کروز ایالت کالیفرنیا زندگی می کند. در سال های اخیر، وی با برخی مجله های مخصوص کودکان، از جمله مجله توکا و مجله همه کودکان همکاری نزدیکی داشته و از این راه، همواره ارتباط خود را با کودکان ناشنوای ایرانی حفظ کرده است. یکی از سرگرمیهای او، نوشتن شعر و داستان برای کودکان است. شورای کتاب کودک در ۱۳۶۵، داستان پل چوبی وی را به عنوان اثر ویژه برگزید.

خانم باغچه بان، در شهر سانتا کروز، کلاس هایی برای آموزش زبان فارسی به کودکان و نوجوانان ایرانی ساکن امریکا برگزار کرد. این کلاس ها، زمینه خوبی برای تحقیق درباره دشواریهای آموزش زبان به دانش آموزان غیرفارسی زبان بود. حاصل این تجربیات، به صورت پنج دفتر شب برای کودکان کلاس اول ابتدایی، اخیراً در

ص: ۳۳

۱- Managing Director of the Fourth Regional Secretariat of the World Federation of the Deaf
World federation .-۲

ایران، به چاپ رسیده است. آخرین اثر ایشان، کتابی برای آموزش زبان و خط فارسی به انگلیسی زبانان براساس ویژگی های زبان و خط فارسی است. این اثر به زودی منتشر می شود.

ثمینه باغچه بان در اردیبهشت ماه ۱۳۷۵، به دعوت سازمان بهزیستی کشور به ایران آمد و در سمینار «بررسی روش های مؤثر در آموزش کودکان و بزرگسالان ناشنوا» شرکت کرد. در این سمینار، رئیس فدراسیون جهانی ناشنوایان، خانم کاپینن نیز حضور داشت و قطعنامه ای درباره استفاده از زبان اشاره، تنظیم و تصویب شد.

در مدت اقامتش در ایران، در تأسیس مجدد انجمن فرهنگی جوانان ناشنوای شفق؛ همچنین افزایش ساعت برنامه های ویژه ناشنوایان در تلویزیون، که از هفته ای یک ساعت به هفته ای نیم ساعت تقلیل یافته بود، با اعضای انجمن فرهنگی ناشنوایان، همکاری کرد. نیز ایجاد کانونی را برای خدمات رسانی به قشر ناشنوا و رفع مشکلات کودکان شنوایی که در خانواده ناشنوایان زاده و بزرگ می شوند، پیشنهاد و پیگیری کرد.

ثمینه باغچه بان، در اسفند ۱۳۷۶، کتاب دویدم و دویدم را به زبان اشاره، برای معرفی و آموزش زبان اشاره به کودکان شنوا و جلب توجه جامعه شنوایان به چاپ رسانید. سازمان یونیسف، با خرید دو هزار جلد از این کتاب و توزیع رایگان آن در میان کودکان ناشنوا، و همچنین تهیه نسخه ویدئویی این کتاب، قدم مؤثری در معرفی زبان اشاره به جامعه شنوایان و ناشنوایان برداشت. با همکاری سازمان یونیسف و کارشناسان ناشنوا و شنوای سازمان بهزیستی، موفق به برگرداندن پیمان جهانی حقوق کودک به زبان اشاره و تهیه نسخه ویدئویی آن شد.

مشخصات برخی از دیگر آثار تألیفی او اینگونه است:

روش تدریس کتاب آمادگی، ۱۳۴۱؛ راهنمای تدریس فارسی برای غیر فارسی زبانان، ۱۳۵۰؛ روش گام های نخستین، ۱۳۷۱؛ دفتر شب، ۱۳۷۲؛ شب به سر رسید (مجموعه شعر)، ۱۳۷۳.

مشخصات آثار ترجمه ای او عبارت است از:

سازگاری اطفال در خانه، نوشته هلن واکر پونر، ۱۳۳۶؛ مشکلات سخن گفتن

اطفال، نوشته چارلز گوج وان رایپر، ۱۳۲۹؛ داستان زندگی من، نوشته هلن آدامز کلر، ۱۳۵۰؛ شناخت و آموزش کودکان
افزیک، نوشته هورتنس بری، ترجمه ثمینه باغچه بان، ۱۳۵۲.

مآخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنویان، تهران، امیرکبیر، بی تا؛ باغچه بان، جبار، زندگینامه آموزگار و نویسنده بزرگ
کودکان، تهران، ۱۳۸۱؛ شکوری، ابوالفضل، فرهنگ رجال و مشاهیر، قم، عالمه، ۱۳۷۷؛ دانشنامه ناشنویان، محمد نوری و
دیگران، تهران، ۱۳۷۵؛ اطلاعات شخصی نویسنده.

ص: ۳۵

چند مطلب درباره‌ی ایشان در چند سایت منتشر شده که شامل پاره‌ای نکات سودمند است. این مطالب به تفکیک آورده می‌شود.

یادی از تمینه باغچه بان (۱)

چهارم فروردین ماه زادروز تمینه باغچه بان (دختر جبار باغچه بان)، کارشناس زبان آموزی پایه و آموزش کودکان استثنایی، است.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، تمینه باغچه بان در کودکانستان باغچه اطفال تبریز، که پدرش جبار باغچه بان در سال ۱۳۰۳ بنیان گذاشته بود، به دنیا آمد.

کودکی خود را در کودکانستان‌های پدرش، در شیراز و تهران و در دبستان ناشنوایان باغچه بان گذراند. همراه با پدر و پس از درگذشت او به آموزش کودکان ناشنوا و تربیت معلمان آن‌ها پرداخت. او عضو گروهی بود که برای تجدید نظر در چاپ کتاب‌های درسی فعالیت می‌کرد.

برخی آثار تمینه باغچه بان «پل چوبی»، «حقوق کودک به زبان اشاره»، «بهره‌ناشنوایان»، «کتاب اول»، «روش تدریس کتاب اول دبستان» و «جم جمک برگ خزون» هستند.

تمینه باغچه بان که هم‌اکنون ساکن آمریکاست، در یادداشتی که در اختیار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، گذاشته، ضمن تبریک سال نو به هموطنانش، از یادهای کودکی در کودکانستان شیراز که به سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۱۰ برمی‌گردد، نوشته است: پدرم ما بچه‌های کودکانستانی را به گردش‌هایی می‌برد که البته اهمیت پرورشی آن برای ما کودکان روشن نبود. او ما را کنار رودخانه‌ای که کودکانستان مان نزدیک آن بود، می‌برد، بدون این که چیزی بگوید. طبیعتاً ما شروع

ص: ۳۶

به جمع آوری سنگ ریزه ها می کردیم. من از این کار خوشم می آمد (و هنوز هم می آید!) مانند دیگر دختران دامنم را پر از سنگ ریزه می کردم. پسرها سنگ ریزه ها را در جیب شان می گذاشتند.

با دامنی سنگین نفس زنان به کودکستان بازمی گشتیم و می رفتیم زیر شیر آب و آن ها را می شستیم ...

رنگ سنگ ها درخشان و بسیار زیبا می شد. این جا بودم که پدرم از بچه ها می پرسید: از این سنگ ها کدام را بیش تر دوست دارید؟ چه فرقی با سنگ های دیگر دارد ... این گونه هم قضاوت ما به کار می افتاد و هم می بایستی بتوانیم که مقصود خودمان را بیان کنیم ...

یادی از کودکی با شاگردان ناشنوی پدرم در امامزاده قاسم:

پدرم تصمیم گرفت که تابستان مدرسه اش را در امامزاده قاسم داشته باشد. ثمین و پروانه و من در آن سه ماه روزگار خوشی را با ناشنوایانی که همسال مان بودند، طی کردیم.

(یادم است زمانی که جنازه ای را می بردند، ما و همبازیهای ناشنوایمان به تقلید مردم دیگر دنبال جنازه تا صحن امامزاده قاسم لا اله الا الله گویان می رفتیم!)

درس پدرم درباره گردش زمین به دور خورشید و تغییر شکل ماه در شب ها بود... در ضمن فرزندان آقای معلم هم با وجود این که تعطیلات تابستان بود، می بایستی در کلاس های درسی بچه های ناشنوا شرکت می کردند.

به این جهت یک شب مهتاب با وجود مخالفت شدید مادرم، آقای معلم همه ما را به بالای تپه ای برد... پاهایمان در تاریکی سر می خورد... ما مواظب یکدیگر بودیم و پدرم مواظب همه ما بود.

در آن بالا بالاها همه در روی صخره ها نشستیم و به آسمان، ماه و ستاره ها نگاه کردیم و لذت بردیم...

پدرم در آن شب شعری سرود و من به یاد آن روز شعری از کتاب « من هم در دنیا آرزو دارم! » را که گزیده ای از شعرهای کودکانه اوست، برایتان می فرستم. متأسفانه این کتاب تاریخ چاپ ندارد. همین قدر می دانم که پس از درگذشت پدرم، من آن را چاپ و تقدیم به توران میرهادی کرده ام.

این کتاب با مقدمه میمنت میرصادقی (آزاده) در چاپخانه رنگین در ۳۰۰۰ نسخه چاپ شده است.

«ماه من»

نمی دانم ماه من، امشب چرا دیر آمد

روشن نشد راه من، امشب چرا دیر آمد؟

با هزاران ستاره، چراغان شد آسمان

شهاب های زیبا از کمان چون تیر آمد!

نمی دانم ماه من، امشب چرا دیر آمد؟

نشستم آن قدر من، نگاه کردم به کوه

عاقبت از پشت کوه سر زد و دلگیر آمد!

نمی دانم ماه من، امشب چرا دیر آمد!

در شب های گذشته، روشن تر از امشب بود

چرا حالش یافته این گونه تغییر آمد؟

نمی دانم ماه من امشب چرا دیر آمد

روشن نشد راه من ، امشب چرا دیر آمد...

ثمینه باغچه بان یاور ناشنویان(۱)

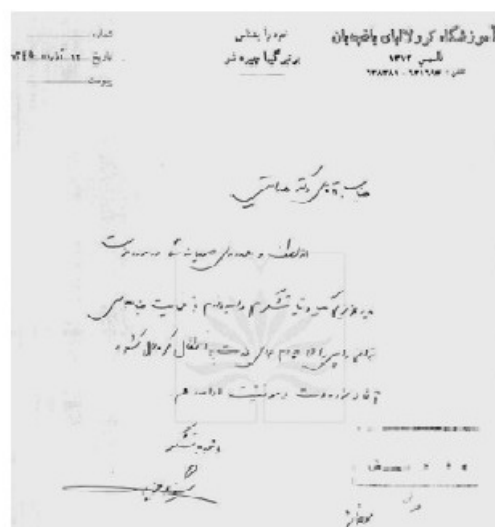
در خانواده بزرگ و فعال باغچه بان که نامشان با آموزش کودکان ناشنوا گره خورده، ثمینه باغچه بان هم چهره شناخته شده ای است؛ کسی که در انتشار کتاب های مخصوص ناشنویان نقش مهمی داشته و سال ها زندگی اش را صرف این کار کرده است. او سال ۱۳۰۶ در تبریز به دنیا آمد. پدرش همان سال ها، کودکستانی در این شهر تأسیس کرده بود اما مدتی بعد خانواده اش را به شیراز برد و در آنجا کودکستانی افتتاح کرد که دخترش ثمینه هم آنجا نخستین قدم های یادگیری را برمی داشت و همبازی پیدا می کرد. مهاجرت، جبار باغچه بان و

خانواده اش را سال ۱۳۱۱ به تهران رساند. ثمینه دوره دبستان و دبیرستان را در همین شهر گذراند و برای ادامه تحصیل به دانشسرای مقدماتی رفت. البته همزمان در مدرسه ناشنویان که توسط پدرش در تهران تأسیس شده بود درس می داد. او در همین سال ها ازدواج کرد و برای ادامه تحصیل در رشته آموزش ناشنویان راهی امریکا شد و از دانشگاه کلمبیا کارشناسی ارشد گرفت و تصمیم داشت که در رشته گفتاردرمانی در دانشگاه کلمبیا تحصیلش را ادامه دهد که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و برکناری دکتر محمد مصدق و به زندان افتادن پدر، مادر و شوهرخواهرش، او را مجبور به رها کردن تحصیل و بازگشت به ایران کرد. او پس از بازگشت بیکار نشست و از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۴۵ در مدرسه ناشنویان پدرش کار می کرد. ضمن اینکه از سال ۱۳۴۰ از سوی آموزش و پرورش مسئول نگارش کتاب های درسی کلاس اول دبستان شده بود و در تهیه متن های درسی کلاس های دوم تا چهارم دبستان هم همکاری می کرد. همان سال ها برای اعضای سپاه دانش آن زمان کتابی با روش کلی جبار باغچه بان نوشت و از سوی آموزش و پرورش، مسئول تشکیل کلاس های کارآموزی و کارورزی آموزگاران کلاس اول دبستان در سراسر کشور هم شد و همین برنامه را در سال ۱۳۴۲ برای کمیته ملی بیکار با بی سواد هم اجرا کرد. از سال ۱۳۴۵ که پدرش درگذشت، ریاست آموزشگاه و مدیریت فنی جمعیت ناشنویان را به عهده گرفت و پنج سال بعد مدیرعامل و مسئول برپایی سازمان ملی رفاه ناشنویان شد. ثمینه باغچه بان سال ۱۳۵۴ مدیر امور بالینی و دوره تربیت متخصص شنوایی سنجی و رابط ناشنویان در دانشگاه ملی (بهشتی کنونی) شد و مدتی بعد هم نخستین فرهنگنامه زبان اشاره فارسی را تدوین کرد. او کتاب هایی درباره آموزش و پرورش ناشنویان و آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان مانند از اینجا تا شیراز، دویدم و دویدم، دویدی و دویدی به من بگو بینم آخر کجا رسیدی؟ و پیمان جهانی حقوق کودک نوشته و آثاری را نیز در زمینه آموزش ناشنویان، اختلالات گفتاری و ناگویایی به زبان فارسی برگردانده است.

با آموزش هایی که دریافت کرده بود توانست در آموزشگاه مخصوص کر و لال ها مشغول تدریس شود و در دانشسرای عالی در حین کار در رشته زبان انگلیسی تحصیل کند. پس از تجربه اندوزی در کار تدریس به فرزندان ناشنوا، و اخذ مدرک

لیسانس به کشور ایالات متحده آمریکا رفت و در مؤسسه آموزشی و مطالعاتی «کلارک» تحصیل کرد و از دانشکده «اسمیت» موفق به دریافت تخصص و فوق لیسانس در تعلیم و تربیت ویژه گردید و به ایران مراجعت کرد. او در آموزشگاه کر و لال ها مشغول تدریس شد و سپس مدیریت آن را بر عهده گرفت.

ثمینه باغچه بان در سال ۱۳۴۷ خورشیدی، هفت جلد کتاب مخصوص آموزش به شاگردان کر و لال را تهیه و توسط دولت در مقیاس وسیعی چاپ کرد. کتاب ها در اختیار کلیه مدارس مخصوص گذاشته شد.



نتیجه مطالعه و تحقیق پیرنظر (باغچه بان) را می توان در پیشرفت کار تحصیل کودکان استثنایی در ایران مشاهده کرد. ترجمه سه اثر «داستان زندگی من» از هلن کِلر و «مشکلات سخن گفتن اطفال» از وان پیر و «سازگاری اطفال در خانه» اثر هلن پونز از کارهای اساسی ثمینه پیرنظر است.

ادامه راه پدر

مهم ترین ویژگی ثمینه این است که توانست میراث فرهنگی و فکری پدرش را نه تنها از خطرات محفوظ و مصون سازد بلکه با تلاش بسیار این میراث را به روش علمی توسعه داد و دستاوردهای پدرش را ترویج کرد.

ص: ۴۰

از لطف و همدردی صمیمانه شما در مورد فوت پدر عزیزم یک دنیا متشکرم و امیدوارم با حمایت جنابعالی بتوانم راهی را که پدرم برای خدمت به اطفال کر و لال کشور آغاز نموده است با موفقیت ادامه دهم.

تجدید تشکر

ثمینه باغچه بان

۱۳/۹/۱۳۴۵

ثمینه باغچه بان، کارشناس آموزش کودکان استثنایی (۱)

ثمینه باغچه بان در چهار فروردین سال ۱۳۰۶ در تبریز، در کودکانستان باغچه اطفال، که پدرش، جبار باغچه بان در سال ۱۳۰۳ بنیاد گذاشته بود، به دنیا آمد.

ثمینه، چندی بعد با خانواده به شیراز رفت. پدرش در آنجا کودکانستانی باز کرد. دوران کودکی او در کودکانستان گذشت. پدرش را آقا معلم خطاب می کرد و همبازی هایش کودکان کودکانستان بودند.

جبار باغچه بان در سال ۱۳۱۱ با خانواده به تهران کوچید. ثمینه دوره دبستان و دبیرستان را در تهران گذراند. پس از پایان دبیرستان، به دانشسرای مقدماتی رفت و پس از ورود به دانشسرای عالی، همزمان، به تدریس در مدرسه کر و لال ها که پدرش در سال ۱۳۱۲ در تهران تأسیس کرده بود، پرداخت. در سال ۱۳۲۷ از دانشسرای عالی در رشته دبیری زبان انگلیسی دانش آموخته شد. سپس ازدواج کرد و با کمک بورس "فولبرایت"، با همسرش به آمریکا رفت و در سال ۱۳۳۲ در رشته آموزش ناشنوایان، از دانشگاه کلمبیا با درجه کارشناسی ارشد دانش آموخته شد و در رشته گفتار درمانی در دانشگاه کلمبیا به تحصیل ادامه داد. اما به سبب کودتا و برکناری دکتر محمد مصدق و برخی گرفتاری های خانوادگی، ناچار شد به ایران باز گردد. پس از بازگشت به ایران از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۴۵ در کنار پدرش در مدرسه کر و لال ها کار می کرد.

ص: ۴۱

ثمینه باغچه بان، در سال ۱۳۴۰ از سوی آموزش و پرورش عهده دار نگارش کتاب های درسی کلاس اول دبستان و همکاری در تهیه متن های درسی کلاس های دوم تا چهارم دبستان شد. سپس کتابی برای اعضای سپاه دانش با "روش کلی" جبار باغچه بان نوشت. در همین سال از سوی آموزش و پرورش، مسئولیت تشکیل کلاس های کارآموزی و کارورزی آموزگاران کلاس اول دبستان در سراسر کشور به او واگذار شد. همین برنامه را در سال ۱۳۴۲ برای کمیته ملی پیکار با بی سوادی نیز اجرا کرد. او پس از درگذشت پدر در سال ۱۳۴۵، ریاست آموزشگاه و مدیریت فنی جمعیت کر و لال ها را به عهده گرفت. در سال ۱۳۵۰ مدیر عامل و مسئول برپایی سازمان ملی رفاه ناشنویان و در سال ۱۳۵۴ مدیر امور بالینی و دوره تربیت متخصص شنوایی سنجی و رابط ناشنویان در دانشگاه ملی (بهشتی کنونی) شد.

او کتاب هایی درباره آموزش و پرورش ناشنویان و آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان نوشته و آثاری را نیز در زمینه آموزش ناشنویان، اختلالات گفتاری و ناگویایی به زبان فارسی برگردانده است.

ثمینه باغچه بان در تألیف کتاب و مقاله دستی توانا داشته است. مقالاتی به نام ایشان در دانشنامه ناشنویان منتشر شده، همچنین مقالاتی از ایشان در جاهای دیگر آمده است.

تلاش شده همه این مقالات جمع آوری و در این فصل آورده شود. زیرا معرّف افکار و عملکرد او است.

اطلاعات و مطالب خانم ثمینه در حوادث و تحولات تاریخی ناشنوا گاه نظیر ندارد و پژوهشگران با استفاده از رفرنس هایی مانند کتاب بهره ناشنویان، مقالاتی تألیف کرده و در نشریات یا دانشنامه ها آورده اند. برای نمونه حدود ده مقاله با استفاده از مطالب ایشان تألیف و در دانشنامه ناشنویان درج شده است. این مقالات را در این کتاب آورده ایم تا اهمیت نقش خانم باغچه بان در فرهنگ ناشنویان دانسته شود.

ص: ۴۴

کار اساسی و هدف غایی تعلیم و تربیت در جوامع امروزی این است که انسان‌ها را اجتماعی بار بیاورد و آنان را افرادی مولد و مستقل و مظهری از ارزش‌ها و فرهنگ جامعه خود کند تا از این راه هدف‌های اجتماعی جامعه به تحقق پیوندد.

آموزش و پرورش افرادی که به دلایلی از سلامت کامل جسم و روح برخوردار نیستند کاری بسیار مشکل است. زیرا فراهم ساختن نیروی انسانی آموزنده و کاردان برای تعلیم به معلولان به مراتب دشوارتر از تربیت معلمان عادی است، و هم تعلیم این افراد ابزار و وسایل ویژه‌ای را طلب می‌کند.

متأسفانه تاکنون در ایران آماری از ناشنوایان گرفته نشده است، ولی براساس فرمولی که سازمان ملل تهیه کرده و مورد قبول انجمن توانبخشی بین‌المللی قرار گرفته است، سه در هزار جمعیت کشورها مبتلا به درجات مختلف ناشنوایی و دشواری‌های گفتار هستند و از این رو می‌توان عده ناشنوایان کشور ایران را رقمی در حدود ۹۰،۰۰۰ تخمین زد. اختلالات شنوایی یا مادرزادی و یا عارضی است. یعنی شخصی یا ناشنوا به دنیا می‌آید و یا شنوایی خود را قبل از گویا شدن، یا پس از آن از دست می‌دهد که توجه به میزان اختلال و زمان ناشنوا شدن و تأثیرات جنبی آن اهمیت بسزایی در برنامه ریزی‌ها و انتخاب روش‌های آموزشی و امر توانبخشی کلی ناشنوایان دارد.

ناشنوایان از جمله معلولانی هستند که باید نسبت به آموزش و پرورش آنان از سنین شیرخوارگی همت گماشت تا موانعی در راه رشد و پرورش فکری و عاطفی و اخلاقی آنان ایجاد نشود و جامعه از کارآیی و بازدهی این گونه افراد به نحو احسن بهره‌مند شود.

نگاهی به گذشته

موقعیت واقعی کر و لال‌ها تا قرون وسطی در پرده‌ای از ابهام و خرافات پوشیده بود. مردم به طور کلی این گروه را از نظر فکری عقب مانده و غیرقابل آموزش و

ص: ۴۵

۱- این مقاله در چند سایت اینترنتی درج شده و مطالب آن عیناً در چند جای کتاب بهره ناشنوایان نوشته ثمینه باغچه بان آمده است.

پرورش می دانستند. در قرن ششم میلادی، طبق قوانین روم، ناشنویان از جمله محجوران شمرده می شدند و حق شهادت و عقد قرارداد و دیگر حقوق مدنی از آنها سلب شده بود. کلیسا این نقص را خواست خدا می دانست و مردم را به رحم و شفقت نسبت به آنها دعوت می کرد. چنین تصویری که از نادانی مایه می گرفت این گروه را به نابسامانی بیشتر می کشید. از اواسط قرن نوزدهم، مریان به امکانات آموزشی و پرورشی کر و لال ها واقف شدند و برای نخستین بار اعلام کردند که از طریق بصری می توان معلومات لازم را به افراد ناشنوا داد. این مطلب تأثیر بسزایی در بهبود وضع اجتماعی و حقوق ناشنویان داشت. پندارهای واهی جای خود را به روشن بینی علمی و مستدل سپرد و تغییرات اساسی در وضع اجتماعی و اقتصادی و روحی ناشنویان پدید آمد.

رسانس در اروپا، همراه با تغییراتی که در کلیه زمینه ها ایجاد کرد، در خصوص رشد و گسترش تعلیم و تربیت به طور کلی و راه یابی های نوین در امر آموزش و پرورش گروه های ویژه، از جمله کر و لال ها، موفقیت های بالنسبه ارزشمندی ارائه داد. از آن پس کوشش مریان صرف رفع دشواری های آموزشی و پرورشی ناشنویان شد. و زمان حدوث ناشنوایی، با یکدیگر تفاوت های فاحش دارند، و باز با توجه به زمانی که خدمات آموزشی در اختیارشان گذاشته می شود، از نظر آموزشی در موقعیت های متفاوتی فرا می گیرند. از این رو در طی سال ها روش های گوناگونی ایجاد شد که هر یک برای گروهی از ناشنویان مفید و مناسب است. گفتنی است که به طور کلی از شروع آموزش و پرورش کر و لال ها در جهان قریب به چهارصد سال می گذرد، اما فقط دوست سال پیش اولین مدرسه از این نوع در فرانسه تأسیس شد.

در ایران تعلیم و تربیت ناشنویان در سال ۱۳۰۴ در شهر تبریز به وسیله شادروان جبار باغچه بان بنیانگذاری شد. در این زمان در کودکستان او سه طفل کر و لال نام نویسی کرده بودند. با توجه به قابلیت فکری ناشنویان او به اندیشه پیدا کردن راهی برای آموزشی به آنان شد. گرچه، به علت موانع و مشکلات و مسافرت ناخواسته شادروان باغچه بان از تبریز به شیراز، این خدمت نوپا ادامه نیافت، اما پس از فترتی نه ساله، یعنی در سال ۱۳۱۲، نخستین

مدرسه کر و لال ها در تهران تأسیس شد و چون بر شالوده استواری پی افکنده شده بود، رشد کرد تا امروز که مجتمع های بالنسبه کاملی در تهران و شهرستان ها (بالغ بر ۱۱ مرکز (۱)) وظیفه آموزش و پرورش بیش از یک هزار کودک ناشنوا را در سطوح مختلف آموزشی و تربیتی بر عهده دارند.

علاوه بر آموزشگاه هایی که در پانوشت ذکر شد، دفتر کل امور کودکان استثنایی، که در بهمن ماه سال ۱۳۴۷، در وزارت آموزش و پرورش به وجود آمد، برای رفع نیازمندی های کلیه کودکان ناشنوا، چه در تهران و چه در شهرستان ها، کلاس های ویژه ای برای پذیرش کودکان ناشنوا در مدارس معمولی تأسیس کرد، و اکنون طبق گزارش کارشناسان این اداره کل در ۹۳ نقطه کشور چنین کلاس هایی وجود دارد.

مراحل تحصیل

آموزش و پرورش ناشنوایان روش های خاص خود را دارد و به طور خلاصه می توان سه روش را نام برد: «روش شفاهی» (بر پایه زبان آموزی و تعلیم و تلفظ و لب خوانی و تربیت شنوایی)، «روش هجی کردن با دست» و «روش آمیخته» (آمیخته ای از اصول روش شفاهی و روش هجی کردن با دست و زبان اشاره).

برای آموزش و پرورش کودکان کر و لال به شکل منظم چند دوره پیوسته به شرح زیر در نظر گرفته شده است:

ص: ۴۷

۱- آموزشگاه کر و لال های باغچه بان، تهران، تأسیس ۱۳۱۲، با ۲۴۰ شاگرد. کودکان، دبستان، دوره راهنمایی، دوره اول دبیرستان. ۲- دبستان افتا (میرزایی) تهران، تأسیس ۱۳۲۷، با ۴۰ شاگرد. دبستان. ۳- دبستان کر و لال های گلپیدی اصفهان، تأسیس ۱۳۳۵، با ۵۰ شاگرد. دبستان، بخش حرفه ای. ۴- دبستان کر و لال های تبریز، تأسیس ۱۳۳۸، با ۷۰ شاگرد. دبستان. ۵- آموزشگاه حرفه ای نظام مافی تهران، تأسیس ۱۳۳۸، با ۱۲۰ شاگرد. دبستان و هنرستان حرفه ای. ۶- دبستان نیمروز تهران تأسیس ۱۳۴۳ با تعداد ۹۰ شاگرد. دبستان و دوره راهنمایی. ۷- دبستان کر و لال های باغچه بان (شماره ۲)، تهران، تأسیس ۱۳۴۷، با ۱۳۰ شاگرد، کودکان، دبستان و دوره راهنمایی. ۸- دبستان کر و لال های مشهد، ۱۳۴۷، با ۷۰ شاگرد. ۹- دبستان پرورش شیراز، تأسیس ۱۳۴۷، با ۱۷ شاگرد. ۱۰- کلاس اکابر در دبستان ملک الشعرا صبوروی ویژه ناشنوایان اکابر مشهد، تأسیس ۱۳۴۷، با ۱۶ نفر شاگرد. ۱۱- دبستان پانزدهم بهمن ملایر، تأسیس ۱۳۴۹، با ۲۰ شاگرد. این ارقام در سال ۱۳۵۰ جمع آوری شده است.

اولین مرحله: دوره فراگیری قبل از سن شش سالگی، یعنی دوره کودکستان و آمادگی، که آغاز آموزش و پرورش است. متأسفانه در ایران، به علل مختلف از جمله کمبود آموزگار متخصص و نبودن وسایل و امکانات گسترده و کافی و هزینه بالنسبه بالای این نوع آموزش، کودکان ناشنوا و ناگویا در این مرحله آموزش مؤثری نمی بینند، بدین سبب گرانباترین سال های زندگی کودکان کر و لال که در طی آن کودک می تواند سرمایه بزرگی از نظر زبان آموزی بیندوزد، بیهوده تباه می شود و به هدر می رود. گذشته از آن، هنوز در جامعه ما اندرز گاه ها و کلاس های مخصوص راهنمایی پدران و مادران کودکان کر و لال تشکیل نشده است. (۱) و به این سبب، نه تنها کودک ناشنوا از سال های نخستین زندگی بهره ای بر نمی گیرد، بلکه بر اثر عدم تفاهم بین کودک و پدر و مادر اشکالات روانی و عاطفی و اخلاقی چندی نیز پدید می آید.

دومین مرحله: دوران آموزشگاهی است که تحصیلات رسمی دوره دبستان ناشنوایان آغاز می شود. در این دوره فراگیری با روش های مختلف و با استعانت از وسایل و ابزارهای گوناگون سمعی و بصری و آموزشی ویژه همراه است. کودکان در این مرحله آموزش ابتدایی را با تغییرات خاصی، بر اساس ضوابط برنامه وزارت آموزش و پرورش، می گذرانند و برای مرحله بعدی آماده می شوند.

دانش آموزان ناشنوی سالم و طبیعی دوره پنج ساله دبستان را در هفت تا نه سال طی می کنند.

سومین مرحله: ورود به مدارس راهنمایی و دبیرستان یا آموزشگاه های حرفه ای عمومی و یا ویژه ناشنوایان است.

از آنجا که دوران تحصیل این دانش آموزان ناشنوا طولانی است، به هر حال امکان به کار گماشتن آنان، پس از به دست آوردن دیپلم، در ادارات مختلف چندان فراهم نیست، ناچار در آموزشگاه ها سعی می شود، که حتی در دوران دبستانی، به موازات تعلیمات عمومی، مقدمات آموزش حرفه ای نیز که برای ناشنوایان حایز

ص: ۴۸

۱- این مسئله از اهمیت بسیاری برخوردار است و لازم است در مقاله ای دیگر درباره آغاز فعالیت ها در زمینه ناشنوایی تألیف و عرضه شود.

اهمیت بسیار است در برنامه گنجانده شود.

این مسئله از آن جهت بیشتر اهمیت دارد که تجربه نشان داده است که حتی اکثریت افراد ناشنوا، که فرصت تحصیل داشته اند، در رشته های هنری و صنعتی به مراتب موفق تر از رشته های دیگر بوده اند. زیرا چنین فعالیت هایی وسیله ای مناسب برای آرامش عصبی افراد ناشنوا است. وانگهی در این رشته هاست که ناشنوایی آنها مانعی در بهبود کیفی و افزایش کمی کار آنها ایجاد نمی کند.

پیشرفت و موفقیتی که در کارهای حرفه ای نصیب ناشنوایان می شود، علاوه بر تأمین زندگی مادی آنها، از نظر روانی نیز تأثیر بسیار نیکویی در تقویت روحی آنها دارد و حس اعتماد به نفس را در آنها می پروراند.

ص: ۴۹

چهارمین کنگره بین المللی کر و لال ها در مردادماه سال ۱۹۶۳ در شهر استکهلم تشکیل شد. خانم ثمینه باغچه بان نیز در این کنگره شرکت داشتند و گزارش این کنگره را به شرح زیر در اختیار ماهنامه آموزش و پرورش قرار داده اند.

گزارش چهارمین کنگره بین المللی کر و لال ها

چهارمین کنگره جهانی کر و لال ها در تاریخ جمعه ۲۵ مرداد در شهر استکهلم افتتاح شد و به مدت شش روز ادامه یافت. در این کنگره نمایندگان ۴۵ کشور و عده ای از اعضاء کنگره و علاقمندان شرکت داشتند که بر روی هم نهصد نفر می شدند. نگارنده نیز به اتفاق آقای رضا قلی شهیدی فارغ التحصیل دبستان کر و لال های باغچه بان به نمایندگی از طرف جمعیت حمایت کودکان کر و لال ایران در این کنگره شرکت داشت.

پس از اینکه نخست وزیر کشور سوئد کنگره را افتتاح کرد گزارش کار چهار ساله کنگره توسط دکتر ماگارتو رئیس کنگره جهانی کر و لال ها قرائت گردید. سپس پیام سران کشورها و شخصیت های برجسته خوانده شد. سخنرانی ها در آن واحد به زبان های فرانسه و انگلیسی ترجمه می شد و همچنین متخصصان متن سخنرانی ها را به زبان های اشاره ای کشورهای مختلف اروپایی برای شرکت کنندگان کر و لال ترجمه می کردند.

پس از این جلسه همگانی، شرکت کنندگان به هفت کمیسیون تقسیم شدند و درباره مسائل پزشکی، روانشناسی، آموزش و پرورش، پرورش استعداد های حرفه ای کر و لال ها، تأثیر تمدن و فرهنگ در رشد فکری کر و لال ها، وحدت زبان اشاره و امور اجتماعی کر و لال ها به بحث پرداختند. در روز سه شنبه ۲۹ مرداد بار دیگر جلسه همگانی تشکیل گردید و قطعنامه کمیسیون های هفت گانه خوانده و تصویب شد و کمیسیون کمک به کشورهای در حال توسعه تشکیل گردید. در این

ص: ۵۰

کمیسیون‌ها دشواری‌ها و مسائل کر و لال‌های این‌گونه کشورها با در نظر گرفتن نتایجی که از هفت کمیسیون دیگر حاصل شده بود مورد بحث قرار گرفت.

اکنون برای آشنا شدن فرهنگیان محترم به مسائلی که افراد کر و لال با آن روبرو هستند و راه‌هایی که برای رفع مشکلات آنها پیشنهاد شده است، نتایج مذاکرات کمیسیون آموزش و پرورش و کمیسیون کمک به کشورهای در حال توسعه به طور خلاصه ذکر می‌شود:

۱- طبق تصمیم کمیسیون آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت افراد کر و لال باید از سنین کودکی هرچه زودتر به طور مجانی آغاز شود. برای نیل به این مقصود باید مؤسساتی ایجاد شود تا هرچه زودتر خردسالانی را که دچار نقص شنوایی هستند مشخص سازند و به مراکز مخصوصی که برای هدایت والدین این‌گونه اطفال تشکیل یافته است معرفی کنند تا با راهنمایی متخصصان، کودکان کر و لال هرچه زودتر از توجهات و تعلیمات ضروری در محیط خانواده برخوردار گردند.

۲- در شهرها و کدکستان‌های روزانه برای پذیرش خردسالان کر تأسیس شود و برای رسیدگی به کودکان مقیم روستاها آموزگاران سیاری تربیت و استخدام شوند تا به نوبت به خانه‌های این‌گونه کودکان سرکشی کنند و مادر طفل را به وظایف خود در مقابل طفل کر و لال آشنا سازند.

۳- برای راهنمایی والدین کودکان کر و لال باید مراکز «آموزش با مکاتبه» تأسیس شود تا اطلاعات و راهنمایی‌های لازم را مجاناً در اختیار والدین قرار دهد. از طریق این مکاتبات باید والدین اطفال کر و لال را با مسائلی که مشکل‌کری برای کودک ایجاد می‌کند؛ آشنا سازند و توجه آنها را به احتیاج این‌گونه اطفال به تفاهم و محبت بیشتر جلب کنند.

۴- برای حل مشکلات آموزش کر و لال‌های بزرگسال پیشنهاد شد که کلاس‌های اکابر و کلاس‌های حرفه‌ای شبانه مجانی تشکیل شود تا این اشخاص از قید تنهایی و انزوا آزاد شوند و به اجتماع خود نزدیک‌تر گردند و تا حد امکان بتوانند نیازمندی‌های خود را رفع کنند.

۵- پیشنهاد شد به موازات توسعه دبستان‌های معمولی، تعداد دبستان‌های کر و لال‌ها بیشتر شود تا به تدریج مسئله بی‌سوادی کر و لال‌های بزرگسال به خودی

خود منتفی گردد.

۶- برای امکان کمک بیشتر به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد شد که تعلیم و تربیت کودکان ناقص الخلقه در برنامه کار یونسکو قرار گیرد و همچنین توجه سازمان های دیگر بین المللی از قبیل سازمان ملل متحد و سازمان بهداشت جهانی و یونسف به احتیاجات این کشورها در زمینه آموزش و پرورش کر و لال ها جلب گردد.

۷- در کمیسیون رسیدگی به کشورهای در حال توسعه نگارنده درباره وضع کر و لال های کشور ایران و تعداد دبستان ها و کلاس های اکابر و آموزشگاه های حرفه ای مخصوص کر و لال ها و فعالیت پر ارزش جمعیت حمایت کودکان کر و لال ایران، گزارش کاملی داد و توجه اعضاء کنگره را به کمبود آموزگار متخصص جلب کرد و برای حل این مشکل همگانی که مخصوصاً کشورهای در حال توسعه به شدت گرفتار آن هستند، پیشنهاد نمود که:

الف: آموزگاران علاقمند برای تحصیل و تخصص در رشته آموزش و پرورش کر و لال ها به کشورهای متری که داوطلب پذیرش این گونه آموزگاران فرستاده شوند.

ب: در دانشگاه های کشورهای مورد بحث رشته ای برای تربیت معلم متخصص آموزش و پرورش افراد ناقص الخلقه تشکیل شود.

ج: از طرف کنگره جهانی کر و لال ها یک نماینده دائمی در یونسکو و سازمان ملل و سازمان بهداشت جهانی و یونسف معین شود تا به تقاضاهای کشورهای در حال توسعه رسیدگی کامل شود.

۸- در مقابل پیشنهاد های فوق، نمایندگان کشورهای آلمان و دانمارک و نروژ آمادگی خود را برای پذیرش داوطلبان واجد شرایط اعلام کردند. به خصوص نماینده دانمارک آمادگی خود را برای همکاری با دانشگاه تهران برای تأسیس رشته مخصوص تربیت معلم جهت آموزش و پرورش افراد ناقص الخلقه اعلام داشت.

کنگره آینده در سال ۱۹۶۷ در لهستان تشکیل خواهد شد. امید است در این چهار سالی که ما در پیش داریم به وضع تحصیلی و اجتماعی کر و لال های ایران بیشتر توجه کرد و وسایل بیشتری برای آموزش آنها فراهم آورد.

آنچه در این کنگره باعث سرافرازی و دلگرمی شد، این بود که دریافتم روی هم

رفته وضع کر و لال های کشور ایران از نظر تحصیلی و اجتماعی از دیگر کشورهای در حال توسعه بسیار بهتر است. در اغلب این کشورها مدارس کر و لال ها با حمایت کشورهای خارجی تأسیس یافته است و در نتیجه وضع این گونه مدارس اغلب دستخوش تغییراتی می شود که در وضع سیاسی و اجتماعی آن کشورها پیش می آید، چنان که در الجزیره در نتیجه بازگشت فرانسوی ها از این کشور، مدرسه کر و لال ها با کمبود مربی مواجه شده است.

همچنین پیشرفت تحصیلی کر و لال های ایران و شرکت موفقیت آمیز شاگردان کلاس ششم دبستان کر و لال های باغچه بان در امتحان نهایی شش ساله ابتدایی وزارت فرهنگ موجب افتخار مربیان ایرانی گردید.

جبار باغچه بان پیشگام آموزش و پرورش (۱)

جبار عسگرزاده مشهور به باغچه بان مبدع روش آموزش ناشنوایان در ایران، پایه گذار آموزش و پرورش پیش دبستانی و پیشگام در فرهنگ کودکان در ۱۲۶۴ش. در ایروان، از ایالات قفقاز، به دنیا آمد. پدر بزرگش از اهالی تبریز بودند. پدرش قناد، معمار و مجسمه ساز بود و در نقل داستانهای کهن و اشعار شاهنامه، تبحر داشت و مادر بزرگش، بنفشه، زنی باکفایت، طیب محل و شاعر بود. این دو، نقش مهمی در پرورش استعدادهای هنری و خلاقیت جبار داشتند.

تحصیلات جبار به شیوه سنتی و مکتب خانه ای بود. او در پانزده سالگی مجبور به ترک تحصیل شد و به حرفه های پدرش روی آورد. در ۱۲۸۴ به دلیل درگیری های مذهبی، به زندان افتاد. در آنجا، هفته نامه ملانهایب و سپس ملباشی را منتشر می کرد و به کمک همبندش برای فروش به خارج از زندان می فرستاد. زندان، در افکار و معتقدات او تغییرات بنیادی پدید آورد و از آن پس، با عشق به آرمان صلح و انسان دوستی، فعالانه، وارد زندگی فرهنگی و اجتماعی شد.

باغچه بان، آموزش و پرورش زنان و کودکان را مهم می شمرد و به رغم مخاطرات موجود، پنهانی به تدریس سرخانه دختران می پرداخت. از نخستین آثار او برای کودکان، داستان های منظوم قیزیلی یا پراق (برگ زرانود) و بایرامچلیق (مژده رسانی عید) است. این آثار با نام جبار عسگرزاده، متخلص به «عاجز»، در ۱۲۹۰ش در ایروان، چاپ شد. وی در این دوران، با نوشتن مقالات و سرودن اشعار، همکاری خود را با روزنامه فکاهی ملانصرالدین، آغاز کرد و در ۱۲۹۱ش به انتشار هفته نامه فکاهی لک لک در ایروان پرداخت.

با آغاز جنگ جهانی اول و کشمکش های خونین میان مسلمانان و ارمنه، وی ناگزیر به ترکیه مهاجرت کرد. در آنجا، نخست تحویلدار و سپس فرماندار شهر ایگدیر شد؛ ولی چندی بعد، ناگزیر به قفقاز بازگشت. وی در ۱۲۹۷ در شهر

ص: ۵۴

نوراشین، از توابع ایالت ایروان، مدرسه ای تأسیس کرد که به علت آشفتگی اوضاع، دیری نپایید. باغچه بان در سال ۱۲۹۸ بر اثر شدت گرفتن خونریزی‌ها در قفقاز، با خانواده خود به ایران آمد.

باغچه بان، خدمات فرهنگی خود را به عنوان معلم کلاس اول، در مدرسه احمدیه مرنند، آغاز کرد و دیری نگذشت که شیوه کار و پیشرفت شاگردانش جلب توجه کرد. نخستین اثر او در ایران، نمایشنامه «خُرخر» است که برای شاگردانش نوشت و در مدرسه اجرا کرد. در این زمان، امتیاز تأسیس یک دبستان دخترانه را گرفت، ولی به سبب مخالفت‌های متعصبان، موفق به افتتاح آن نشد.

وی در ۱۲۹۹ به دلیل حُسن شهرتش، با دعوت رئیس فرهنگ آذربایجان، به تبریز رفت و در آنجا به کار خود ادامه داد. در این زمان، با روش تازه خویش، تدوین کتاب سال اول را برای کودکان آغاز کرد. باغچه بان، برای تدریس مواد گوناگون درسی، وسایل دیداری و شنیداری ساخت و کتاب الفبای آسان را برای تدریس فارسی به ترک زبانان بزرگسال نوشت. وی با همکاری همسر و همکارش، صفیه میربابایی، موفق به تدریس دختران در کلاس‌های مخصوص شد. وی در این زمان، جمعیت حمایت از معلمان و جمعیت تئاتر را تأسیس کرد و نمایشنامه‌هایی انتقادی، از جمله «حیات معلمین و اِرکک خالاقیزی» (خاله قزی نر) را نوشت.

باغچه بان، در ۱۳۰۳ بنا به پیشنهاد رئیس فرهنگ آذربایجان، کودکانی به نام «باغچه اطفال» در تبریز تأسیس کرد و نام خانوادگی خود را از عسگرزاده به باغچه بان تغییر داد. وی برای کودکان، بازی‌ها، کاردستی‌های جدید، تزیینات و صورتک‌های گوناگون ساخت و شعر سرود و نمایشنامه نوشت و به یاری همسرش، که با موسیقی آشنا بود، در کودکانستان، نمایش‌های آهنگین اجرا کرد.

باغچه بان، در ۱۳۰۵ با توجه به حالات یک کودک ناشنوا در «باغچه اطفال»، به فکر تدریس به ناشنوایان افتاد و کار تدریس به کر و لال‌ها را با آموزش به سه پسر ناشنوا آغاز کرد. باغچه بان در آموزش ناشنوایان، هیچ‌گونه تجربه قبلی یا دسترسی به کتاب یا مقاله‌تی در این باره نداشت. او در پرتو تجربه شخصی، به نقش مهم حس باصره و لامسه در آموزش زبان به ناشنوایان پی برد. او صداهای زبان فارسی را به دو دسته حنجره‌ای (واکدار) و تنفسی (بیواک) و هر یک از این دو گروه را به

ممتد و غیرممتد، تقسیم کرد. وی «الفبای دستی گویا» را، که در نوع خود در جهان بی نظیر است، بر پایه ویژگی صداها و شکل حروف ابداع کرد. در این الفبا، برخلاف بعضی الفباهای دستی دیگر، از یک دست استفاده می شود. این نشان های دستی، ضمن اینکه کمک به لب خوانی است، وسیله ای برای تعلیم و اصلاح تلفظ نیز هست.

باغچه بان به رغم خدمات فرهنگی اش، مجبور به ترک تبریز شد و در سال ۱۳۰۶ به دعوت رئیس فرهنگ فارس به شیراز رفت و در همان سال، کودکان شیراز را تأسیس کرد و به نوشتن شعر، چیستان و نمایشنامه های گوناگون پرداخت. از آن میان، مجموعه شعر زندگی کودکان و نمایشنامه «گرگ و چوپان» را در سال ۱۳۰۸ و نمایشنامه «پیر و ترب و خانم خزوک» را در ۱۳۱۱ به صورت مصور چاپ کرد و وسایل و بازی های گوناگونی برای پرورش حافظه، حواس و اندام های تکلم ساخت. برنامه کودکان او شامل ورزش، گردش در کوه و صحرا، تمرین رختشویی، تعلیم بنیایی، خشت زنی، مجسمه سازی، کار بافتنی، آداب معاشرت و... بود. در همین زمان، کار تئاتر را نیز ادامه داد و با همکاری نصرالله شادروان، چندین نمایشنامه انتقادی را روی صحنه برد. از این رو می توان گفت کار باغچه بان، دهه اول قرن چهاردهم، در کشور ما از نظر چگونگی آغاز آموزش و پرورش ابتدایی، آموزش کودکان استثنایی و ایجاد فرهنگ و ادبیات کودکان، برجستگی چشمگیری داشته است.

باغچه بان در پایان ۱۳۱۱ به تهران آمد. او قصد داشت مؤسسه ای برای پژوهش های روان شناسی و تربیتی تأسیس کند که به دلیل نداشتن پشتیبانی مادی و معنوی از آن منصرف شد. در این ایام، ناگزیر مدت کوتاهی در یک کارخانه سیگارپیچی مشغول به کار شد.

در آذر ۱۳۱۲ باغچه بان با چاپ اعلانی در روزنامه اطلاعات درباره آموزش ناشنوایان، نخستین کلاس ناشنوایان را در مطب دوستش، با یک شاگرد دایر کرد. شمار شاگردان به تدریج به پنج تن افزایش یافت. در پایان سال تحصیلی، وزارت فرهنگ، با احساس رضایت از نتیجه آموزش ناشنوایان، بودجه ماهیانه ای به مبلغ چهل تومان برای دبستان مقرر داشت و دبستان کر و لال ها رسماً آغاز به کار کرد. باغچه بان در همان سال، تلفن گنگ یا سمعک استخوانی را اختراع کرد و به ثبت

رسانید. این سمعک، وسیله انتقال صوت از طریق دندان به مرکز شنوایی است.

در ۱۳۱۴ وزارت فرهنگ دستور تعلیم الفبای او را منتشر کرد که امروز نیز از روش پیشنهادی باغچه بان در کلاس های دبستانی و بزرگسالان استفاده می شود. در ۱۳۲۲ با کمک افراد خیر، جمعیت حمایت کودکان کر و لال و کور را در تهران تأسیس کرد که در تیر ۱۳۲۳ به ثبت رسید و بعدها کلمه کور از عنوان آن حذف شد. در بهمن همین سال، ماهنامه زبان را منتشر کرد و در آن، روش تازه خویش را در اختیار آموزگاران کلاس اول گذاشت. او در همین سال، کتاب های اول دبستان و کتاب سرباز را با روشی تازه منتشر کرد.

در اسفند ۱۳۲۸ به کوشش باغچه بان اساسنامه و برنامه کامل و دقیق تحصیلات پنج ساله ناشنوایان برای آموزش زبان و مهارت شغلی، که روش شفاهی توأم با الفبای دستی گویا بود، تهیه و به تصویب رسید. او در ۱۳۳۰ کانون کر و لال ها را پایه گذاری کرد. در ۱۳۳۲ نخستین کلاس تربیت معلم ناشنوایان را با همکاری دانشسرای مقدماتی، در آموزشگاه خود تأسیس کرد و بدین ترتیب، نخستین گام در تربیت رسمی معلمان کودکان استثنایی برداشته شد.

در ۱۳۴۳ کتاب حساب را برای کودکان ناشنوا و روش آموزش کر و لال ها را برای آموزگاران نوشت. در کتاب اخیر، ضمن توضیح آواهای زبان فارسی و روش آموزش تلفظ و لب خوانی، اصول زبان مصور را به تفصیل شرح داده است. زبان مصور، مجموعه علائم بصری است که با استفاده از آن می توان ساختار زبان را به ناشنوایان آموخت. در همین زمان، «گاهنامه» را ساخت که وسیله ای بصری برای آموختن چگونگی بلند و کوتاه شدن روزهاست.

آموزشگاه باغچه بان در زمان حیات وی، از هر نظر گسترده و مجهز شد. با اجرای برنامه تربیت معلم ناشنوایان، مدارس و کلاس های ویژه و هنرستان ها و خدمات ویژه، از جمله دوره های تربیت رابط ناشنوایان، در تهران و شهرستان ها تأسیس شد و ناشنوایان به مراکز آموزش عالی راه یافتند.

باغچه بان در اواخر عمر، «جمعیت سلام» یا «گرامیداشت» را با نیت تشویق مردم به تجلیل از نیکوکاران در زمان حیاتشان، تأسیس کرد و جزوه «آدمی اصیل» را در این باره منتشر ساخت.

از کتاب های شعر و نمایشنامه و داستان های کودکانه باغچه بان به زبان فارسی، نه اثر به چاپ رسیده است. از جمله آثار چاپ نشده او در این حوزه، نمایشنامه آهنگین مجادله دو پری است. همچنین در روش های تدریس خواندن، نوشتن و آموزش ناشنویان، سیزده اثر وی منتشر شده است. آثار او به زبان ترکی، دوازده کتاب است که از آن میان، ترجمه رباعیات خیام، به نام رباعیات آذری خیام، ارزش خاصی دارد. رباعیات باغچه بان، که در ۱۳۳۷ به چاپ رسید، آینه افکار و فلسفه زندگی اوست. باغچه بان در چهارم آذرماه ۱۳۴۵ درگذشت و در تهران واقع در محل ابن بابویه و صفائیه، ضلع جنوبی پارک چشمه علی در آرامگاه خاندان اشتری به خاک سپرده شد.

مآخذ: دانشنامه ناشنویان، به کوشش محمد نوری، تهران، فرجام جام جم، ۱۳۷۵، ص ۲۱۲-۲۱۴؛ بهره ناشنویان، ثمینه باغچه بان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ج م؛ دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۱، ص ۶۰۵-۶۰۷.

پس از تأسیس دبستان کر و لال ها، به همت باغچه بان، در تهران و موفقیت های او و جلب نظر مردم، نیاز به گسترش آن مدرسه وجود داشت. باغچه بان، مجبور شد تشکلی به نام «جمعیت حمایت کودکان کر و لال» تأسیس کند. آن جمعیت موظف به شناسایی و جذب کمک های مالی برای گسترش آموزش کودکان ناشنوا بود. ساختمان این آموزشگاه با کمک جمعیت و خیرخواهان در میدان سید جمال الدین اسدآبادی (میدان کلانتری در یوسف آباد سابق) در سال ۱۳۳۴ آغاز و در سال ۱۳۳۶ پایان یافت.

زمینه های تأسیس آموزشگاه: آموزش ناشنوایان مانند دیگر کارهای نوپا برای اینکه ریشه بدواند و شکوفا شود و بار دهد، نیازمند زمینه مساعد و پیگیری و توجه و حمایت مقام های مسئول بوده است.

بذر آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران در ۱۳۰۴ در زمین و زمانی نه چندان مساعد کاشته شد و نهال ظریف و ضعیف آن با وجود خطرهای بی شمار و شرایط دشوار به زندگی خود ادامه داد و فراهم شدن وضع اجتماعی مساعد و توجه فرهنگیان و حمایت های بسیار حیاتی مقام های مسئول در لحظات بسیار حساس و نیروی زندگی که در خود این بذر بود، موجب ادامه حیات و رشد و نمو آن گردید.

رفته رفته توجه بیشتری به آموزش و پرورش کلیه گروه های استثنایی شد و لزوم تأمین خدمات آموزشی برای این گونه کودکان و جوانان که از نظر انسانی و اقتصادی به صلاح و سود جامعه بود، بیشتر محسوس گردید.

از جمله اقدام های بسیار اساسی در این زمینه، ایجاد دفتر کل امور کودکان استثنایی در وزارت آموزش و پرورش بود که در ۱۳۴۷ برای تأمین خدمات آموزشی کلیه کودکانی که از نظر بدنی، ذهنی و اجتماعی نوعی استثنایی به شمار می آمدند، تشکیل شد تا از این راه معلولانی که قرن ها سرگشته و بی حاصل، سربار

جامعه بودند، به نیروی مولد و امیدوار و مستقل و خورسند خرسند شوند.

کار اصلی این دفتر، تحقیقات لازم برای برنامه ریزی های ویژه و تربیت معلم متخصص و فراهم ساختن وسایل ویژه ای بود که کاری بسیار دقیق و نیازمند بینش و دانش فراوان است. در سال های گذشته، فعالیت دفتر کل امور کودکان استثنایی در زمینه آموزش ناشنوایان از نظر کمی در سطح کشور قابل توجه بوده است؛ زیرا این دفتر با پذیرش اصل «هم آموزی» با اختلاط شاگردان شنوا و ناشنوا دست به تأسیس کلاس های ویژه ای برای ناشنوایان در مدرسه های معمولی زد که در ۹۱ نقطه کشور این کلاس ها دایر بود.

در شهر تهران، پنج آموزشگاه و یک شبانه روزی با گنجایش پنجاه کودک و یک هنرستان صنعتی و هفت کلاس ویژه در مدرسه های معمولی وجود داشت. در این کلاس ها معلمانی که در آموزشگاه های ویژه ناشنوایان در تهران به مدت یک سال طبق برنامه ای کارآموزی می دیدند تدریس می کردند.

هر یک از این مؤسسه های آموزشی حاصل علاقه و فداکاریهای بسیار مؤسسان آنها بود که با همه دشواریهای موجود مادی و معنوی کوشیدند که امکان آموزش و پرورش را برای کودکان ناشنوا در مدرسه خود فراهم سازند و از این رو در گسترش آموزش ناشنوایان سهم سزایی داشته اند.

آموزشگاه کر و لال های باغچه بان: در ۱۳۱۲ به همت جبار باغچه بان تأسیس شد. این آموزشگاه در سال ۱۳۲۳ وابسته به جمعیت حمایت کودکان کر و لال شد و مجهز به درمانگاه شنوایی و گفتار، اندرزگاه مادر، بخش مددکاری، کارگاه تهیه مواد آموزشی و ویدئوتیپ بود و در ۲۶ کلاس آن ۲۹۰ شاگرد کودکستانی، دبستانی، دوره راهنمایی و دبیرستانی مشغول تحصیل بودند. ۲۱ کلاس این آموزشگاه مجهز به گوشی گروهی بود. در این مدرسه، افزون بر مواد درسی ناشنوایان حرفه های سبک نیز آموزش داده می شد و یک کارگاه کوچک قالبی بافی نیز داشت.

مربیان این آموزشگاه مواد آموزشی و کتابهای ویژه و فیلم و ویدئوتیپ در زمینه آموزش و پرورش ناشنوایان تهیه می کردند و در اختیار دفتر کل امور کودکان استثنایی و تمام مدرسه ها و سازمان های رفاهی ناشنوایان قرار می گرفت. همچنین در این آموزشگاه، کتابهای درسی دبستانی و دوره راهنمایی از سوی مربیان

متخصص برای تدریس ناشنوایان به صورت ساده تنظیم می شد.

درمانگاه آموزشگاه، همه روزه از یک تا چهار بعد از ظهر برای پذیرش کلیه مراجعان از تهران و شهرستان آماده بود. این درمانگاه، شامل اتاق معاینه، اتاق آزمایش مقدماتی، اتاق ادیومتری، اتاق اصلاح تلفظ و بخش تعمیر سمعک و بخش مددکاری بود.

از یکم مهرماه ۱۳۵۴ با همکاری دانشگاه ملی ایران برنامه تربیت ادیومتریست و رابط ناشنوایان آغاز شد. افزون بر معلمان مدرسه های وابسته به جمعیت حمایت کودکان کر و لال، دیگر معلمان ناشنوایان نیز، دوره های کوتاهی از آموزش عملی می دیدند. همچنین در این مدرسه معلمان کلاس های اکابر ناشنوایان و مددکاران اجتماعی ناشنوایان و رابط ناشنوایان برای خدمتگزاری در مراکز رفاهی در نقاط مختلف کشور پرورش می یافتند.

این مدرسه ۶۲ کارمند و هشت کارآموز غیردولتی داشت، که شانزده نفر از کارمندان آن دولتی و بقیه غیردولتی بودند. به کلیه شاگردان و معلمان و کارمندان همه روزه ناهار رایگان داده می شد. برای شاگردان سرویس رفت و آمد رایگان تهیه شده بود که بسیاری از آن استفاده می کردند.

افزون بر مساعده مستمر بانک بازرگانی که از ۱۳۳۸ همه ماهه به طور مرتب پانصد تومان پرداخت می شد، گروهی از خیریان نیز، به طور غیرمستمر به آموزشگاه یاری می کرده اند.

بخش عمده بودجه این مدرسه از سال ۱۳۴۳ از سوی سازمان برنامه و بودجه پرداخت می گردید و جمعیت حمایت کودکان کر و لال نیز تا حد امکان از این مدرسه پشتیبانی مادی و معنوی داشت.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، امیرکبیر، بی تا، ص ۴۳-۴۶.

آموزشگاه کر و لال های گلیدی (۱)

مرحوم حسین گلیدی (۱۳۰۷-۱۳۸۳) تعلیم و تربیت ناشنویان را در اصفهان بنیانگذاری کرد. او اشتراکات فراوان با مرحوم جبار باغچه بان (۱۲۶۴-۱۳۴۵) دارد هر چند از نظر زمانی چهار دهه بین آنها فاصله است؛ اما از این نظر که هر دو به روش خودجوش به عرصه ناشنوایی وارد شده و با تجربه اندوزی به روش صحیح تعلیمی و تربیتی آنها پی بردند؛ هر دو متکی به استعداد های ذاتی خود، نه امکانات دولت بودند؛ هر دو علاقه ذاتی به ناشنویان و پیشرفت آنها داشتند و با پشت کار و خلاقیت، موانع را کنار می زدند. اما گلیدی با توصیه و دلگرمی باغچه بان تعلیم و تربیت ناشنویان را ادامه و توسعه داد و پس از ملاقات این دو در ۱۳۳۵، حتماً مراودات و مکاتبات و روابط بین آنان برقرار بوده است. لازم است پژوهشگران در این زمینه تفحص نمایند زیرا تدوین تاریخ معلولین ایران مبتنی بر همین نکات است.

مطلب حاضر اولین گزارش درباره گلیدی است که در کتاب بهره ناشنویان (از ثمینه باغچه بان) منتشر شده است، از این رو دارای اصالت و مرجعیت می باشد و سند سودمندی برای پژوهشگران است.

برای معرفی دبستان کر و لال های گلیدی و آشنا شدن با مدیر و مؤسس آن آقای حسین گلیدی و سبب و نحوه به وجود آمدن این مؤسسه فرهنگی بی جا نیست شمه ای از قلم خود ایشان نقل شود.

«خدمت فرهنگی من از سال ۱۳۳۰ آغاز گردید ولی عشق به تدریس و خدمت به کودکان ناشنوا در سال ۱۳۳۳ که آموزگار کلاس سوم دبستان ملی جعفری اصفهان بودم در من شعله ور گردید. در آن زمان طفل شش ساله کر و لالی را در این مدرسه پذیرفته بودند. علاقه داشتم که در ساعت های تفریح با این طفل صحبت کنم. رفته رفته به این فکر افتادم که او را تعلیم دهم و از این رو از مدیر مدرسه تقاضا

ص: ۶۲

کردم که اجازه دهند این طفل کر و لال در کلاس سوم بنشیند تا در فرصت های مناسب به او درس بدهم. خوشبختانه مدیر موافقت کرد و من هم از این فرصتی که در اختیارم گذاشته بودند بسیار خوشحال شدم. پس از چند هفته از مشاهده پیشرفت این طفل تشویق شدم و بر کوشش خود افزودم و در نتیجه این طفل توانست پس از چند ماه اشعار کوتاهی را از روی کتاب بخواند و مورد تحسین و تشویق اولیای آموزشگاه قرار گیرد.

در بهمن سال ۱۳۳۳ که رسماً به استخدام وزارت فرهنگ در آمدم، محل کارم در بروجن تعیین گردید و ناچار از طفل ناشنوا جدا شدم ولی به علت علاقه ای که به تدریس ناشنوایان پیدا کرده بودم، مجدداً در بروجن به جستجو پرداختم و طفل کر و لالی پیدا کردم و به ولی او گفتم که حاضرماً مجاناً در دبستان به او تعلیم بدهم. پیشنهادم را پذیرفت و به این ترتیب کارم را با تدریس به این طفل دنبال کردم.

پس از آن طی مکاتبات بسیار از وزارت فرهنگ تقاضا کردم که برای تأسیس کلاس مخصوص ناشنوایان مرا به اصفهان یا هر نقطه ای از مملکت که صلاح می دانند منتقل کنند. در مرداد سال ۱۳۳۴ از طرف وزارت فرهنگ به تهران احضار شدم و قرار شد که برای آزمایش های لازم به استاد باغچه بان رجوع کنم. در آن زمان دبستان کر و لال های باغچه بان در دروازه دولت واقع بود. ناگفته نماند که تا آن تاریخ تصور می کردم که مبتکر تدریس کر و لال ها در ایران من هستم و نمی دانستم که سی سال قبل از من استاد باغچه بان این کار را در ایران آغاز کرده است. در این دیدار باغچه بان پس از آزمایش هایی مرا ستود و گفت که با توجه به علاقه ای که به تدریس کر و لال ها دارید، من از وزارت فرهنگ تقاضا می کنم که شما را به این مدرسه منتقل کند. این بزرگ ترین آرزو و هدف من بود. ولی متأسفانه پیشنهاد شادروان باغچه بان عملی نگردید و مرا از بروجن به اصفهان منتقل کردند و به عنوان آموزگار در اختیار دبستانی به نام مفید اسلامی گذاشتند. وقتی که به صاحب امتیاز دبستان گفتم که هدف من از انتقال به اصفهان تعلیم اطفال کر و لال بوده است، ایشان گفتند شما را به عنوان آموزگار معرفی کرده اند، حال اگر خیلی علاقه به این کار دارید، چنانچه مدیریت دبستان قبول کنید و در هفته شانزده ساعت هم درس بدهید،

می توانید در دفتر دبستان ضمن رسیدگی به امور اداری، به کر و لال ها هم درس بدهید. برای رسیدن به هدف چاره ای نبود و پیشنهاد صاحب امتیاز را پذیرفتم. نخستین شاگردی که پیدا کردم طفل کم بنیه ای بود. صبح او را با دوچرخه به مدرسه می آوردم و عصر به منزل باز می گرداندم. کم کم شاگرد دیگری پیدا شد و پس از یک سال با نشر آگهی و کوشش فراگیر آمار شاگردان به هشت نفر رسید. در این زمان امتیاز مخصوص گرفتم و تمام ساعات کارم به آموزش ناشنوایان اختصاص یافت.

رفته رفته کارم مورد توجه قرار گرفت. در اثر اقدامات تیمسار منوچهر وارسته وزارت فرهنگ ماهانه یک هزار ریال کمک هزینه به دبستان پرداخت و در حدود یک هزار ریال هم به عنوان شهریه از دانش آموزان جمع آوری می شد و با این پول توانستم محل محقری که دارای سه، چهار اتاق کوچک بود اجاره کنم. از این رو در سال ۱۳۳۵ اولین دبستان کر و لال های اصفهان در خیابان شاه کوی سرلت (خیابان طالقانی کنونی) تأسیس شد. مؤسس آن مرحوم حسین گلپیدی است. در سال ۱۳۳۹ وزیر فرهنگ وقت دکتر مهران از این مؤسسه بازدید کرد و خدمات و وضع تدریس و وسائل سمعی و بصری که شخصاً جهت تعلیم اطفال تهیه کرده بودم، مورد توجه ایشان واقع شد و ضمن دستور صدور نشان و پرداخت ده هزار ریال کمک نقدی هنگامی که جویای احتیاجات مؤسسه شدند گفتم: بزرگ ترین نیامندی من آموزگار است زیرا بنده هم مدیر و هم معلم و هم ناظم و هم دفتردار و هم خدمتگزار هستم.

پس از این بازدید نخستین آموزگار در سال ۱۳۴۰ به دبستان فرستاده شد و پس از شش سال گشایشی در کارهایم حاصل گردید و روز به روز تعداد شاگردان افزایش یافت.

اکنون در یکی از کوچه باغ های با صفا تابلوی دبستان گلپیدی را که در سال ۱۳۳۵ با یک شاگرد آغاز به کار کرده است می بینیم.

در سال ۱۳۴۲ دبستان گلپیدی به این محل جدید که شامل نه کلاس و کارگاه است و در زمینی که از طرف اوقاف واگذار گردیده است منتقل گردیده، تعداد شاگردان این دبستان اکنون بالغ بر هفتاد دختر و پسر ناشنوا است که صبح ها به

آموزش رسمی می پردازند و بعد از ظهرها در یکی از کارگاه ها درودگری، برق، مشبک کاری و بافندگی حرفه ای می آموزند.

نیروی انسانی مشغول به کار این آموزشگاه در حال حاضر ده نفر است که جز مدیر و یک نفر سرایدار بقیه در قسمت های آموزشی و حرفه ای به عنوان معلم و مربی خدمت می کنند.

از آغاز تأسیس قریب ۱۶۵ نفر ناشنوا و نیمه شنوا از این آموزشگاه فارغ التحصیل شده و کارنامه گرفته اند که ۷۵ نفر آنان حرفه ای مانند درودگری یا مشبک کاری یا برق را نیز آموخته اند و برای آنان کاریابی شده است. وسایل کمک آموزشی از قبیل تابلوهای الکتریکی برای آموزش حساب و خواندن و نوشتن که به ابتکار مؤسس و مدیر این آموزشگاه آقای حسین گلپیدی تهیه شده است، به تعلیم و تربیت کودکان ناشنوا ویژگی و امتیاز خاصی داده است.

علاوه بر ۷۰ نفر دانش آموزان روزانه ۱۳ شاگرد ناشنوا دیگرنیز در کلاس های شبانه این مدرسه مشغول تحصیل هستند.

به همت و با تلاش ها و مرارت های مردان بزرگی چون مرحوم باغچه بان و مرحوم گلپیدی نهال آموزش و پرورش و فرهنگ ناشنوایی در ایران غرس شد. سپس توسط بزرگانی دیگرنیز در نسل بعد این نهال اکنون به درخت تنومند و سودمندی تبدیل شده است.

متأسفانه بعضی با جهالت و بعضی با غرض ورزی و عناد مانع از رشد این درخت شده و از تلاش های گلپیدی و باغچه بان و دیگر تلاشگران این وادی جلوگیری می کردند. هر چند سدسازی های آنان مانع حرکت پرشتاب نبود ولی مشکلاتی ایجاد کردند.

از این رو باید از تاریخ عبرت آموخت، بزرگان تلاشگر را پشتیبانی نمود و به وسوسه های خناسان گوش نسپرد. گلپیدی بیش از دو دهه خانه نشین شد، در زمانی که باید همگان از تجارب او بهره مند می شدند. مثل درختی که در زمان ثمر و میوه دادن، قطع شود و مردم از میوه آن استفاده نکنند. خودش از این موضوع بسیار ناراحت بود. زیرا به چشم می دید تجاربی که چندین دهه با خون دل به دست آمده، کنار گذاشته شده و روش های جدید و آزموده نشده جای

آنها را گرفته است.

این مجله به پاس خدمات او در شماره قبل هم یادش را گرامی داشت و اکنون با انتشار این مقاله درصدد هستیم نسل جدید جامعه ناشنویان، بهتر او را بشناسند. از همکاران، آشنایان و بازماندگان او استدعا داریم اگر خاطره، دست نوشته، آثار و ابتکارات و وسایل از او دارند، توان نامه را خبر کنند تا ضمن گزارش از آنها میراث گلбیدی را بهتر معرفی نماییم. دفتر فرهنگ معلولین تاکنون یک جلد کتاب و چند گزارش درباره گلبیدی منتشر کرده ولی میراث او بسیار گسترده تر است و متأسفانه با فوت زود هنگام او راه دسترسی ما به سرچشمه های میراث او مسدود شده است.

مآخذ: کتاب بهره ناشنویان (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۴۹-۵۲؛ مجله توان نامه، ش ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

ص: ۶۶

برای اشتغال ناشنوایان در شغل‌های حرفه ای و تأمین کار برای آنها، در سال‌های گذشته از سوی آموزش و پرورش چند مرکز آموزش حرفه ای دایر شده بود.

مرکز آموزش حرفه ای یوسف آباد شماره یک: این مرکز وابسته به سازمان ملی رفاه ناشنوایان بوده است که در ۱۳۵۲ در تهران تأسیس شد. در این مرکز، دختران و پسران ناشنوای بی سواد و کم سواد که سن آنان کمتر از سیزده سال و بیشتر از سی سال نباشد، پذیرفته می شدند. سواد و توانایی‌ها و خواست داوطلبان، نخست در گروه ارزشیابی و راهنمایی حرفه ای به یاری مدیر مرکز و روان شناس، مربی، رابط ناشنوایان و معلم و مددکار اجتماعی سنجیده می شد. با در نظر گرفتن جوانب مختلف زندگی و استعدادهای فرد ناشنوا در صورتی که مددجو باسواد یا کم سواد باشد، در یک یا دو رشته حرفه ای به طور آزمایشی نام نویسی می کرد. پس از مدتی با توجه به پیشرفت و علاقه ناشنوا در رشته ای که مناسب تر تشخیص داده می شد، به حرفه آموزشی می پرداخت و پس از یافتن تبحر کافی، برای او در بازار آزاد کاریابی می شد.

چنان که ناشنوا بی سواد بود، نخست در کلاس‌های زبان آموزی و سوادآموزی نام نویسی می شد و هنگامی که خواندن و نوشتن و تا اندازه ای زبان را فرا می گرفت، ضمن ادامه تحصیل و زبان آموزی در یکی از رشته‌های مناسب برای آموختن حرفه ثبت نام می کرد. مدت زمان لازم برای طی مرحله اول، بستگی بسیار به استعداد و سن مددجو داشت و به طور کلی پس از دوازده ماه تحصیل مرحله اول را تمام می کرد و در حدود دوازده ماه دیگر برای تمام کردن مرحله دوم و آموختن حرفه وقت لازم بود.

چون کلاس‌های درس بزرگسالان در خود مرکز حرفه ای قرار داشت، ناشنوایان گروه دوم در سال اول، فرصت کافی داشتند که به طور غیرمستقیم با حرفه‌های

ص: ۶۷

مختلف آشنا شوند و ارزشیابان و راهنمایان نیز، با فرصت کافی و آگاهی کامل از استعداد این شاگردان بتوانند رشته مناسبی را برای آموزش آنان در نظر گیرند.

کاریاب موظف بود که با ایجاد تماس با مدیران کارخانه ها و مؤسسه های مختلف برای کسانی که آماده کار شده اند، کار مناسبی بیابد و پس از اشتغال مددجو نیز پیگیری کند تا هم کارفرما و هم همکاران شنوای او، این همکار تازه را بپذیرند و هم مددجو خود را با شرایط جدید کار و زندگی وفق دهد.

در کارگاه های این آموزشگاه، وسایل مورد نیاز کارگاه های مختلف مراکز حرفه ای و اداره مرکزی ساخته می شد و همچنین مقداری از مصنوعات آن در غرفه ناشنوایان که در فروشگاه مرکزی سازمان تعاون و مصرف شهر و روستا قرار داشت. این آموزشگاه در تلاش بود تا از استادکاران یا کمک مربیان ناشنوا استفاده کند؛ چنان که از جمع کل چهل کارمند آن دوازده نفر ناشنوا بودند. در این مرکز هشت کارگاه وجود داشت که در آنها پسران و دختران ناشنوا سرگرم آموختن حرفه بودند.

به مددجویان این مرکز افزون بر ناهار که به طور رایگان داده می شد، با تشخیص بخش مددکاری مبلغی نیز، به عنوان هزینه تحصیلی پرداخت می شد. با توجه به اهمیت سلامت جسم مددجویان، یک پزشک امراض داخلی و یک پزشک متخصص چشم، هفته ای یک بار به مرکز حرفه ای می آمدند و سلامت یک یک آنان را بررسی می کردند و کسانی را که لازم باشد برای مداوا به مراکز بهداشتی معرفی می کردند.

آموزشگاه حرفه ای شماره دو: این آموزشگاه وابسته به سازمان رفاه ناشنوایان و در سال ۱۳۵۳ در تهران تأسیس شد.

با توجه به افزایش شمار کارآموزان، سازمان رفاه ناشنوایان در خرداد ماه ۱۳۵۳ خانه ای در خیابان کاخ به کرایه گرفته بود و چند کارگاه خود را که قبلاً در آموزشگاه حرفه ای شماره یک بودند، به محل جدید منتقل کرده بود.

در این مرکز نیز، دختران و پسران جوان برای آموزش حرفه های مختلف پذیرفته می شدند. چون نوع کار این کارگاهها به گونه ای بود که نیاز چندانی به سواد و زبان نداشت، آن دسته از ناشنوایان که به علت چند نقصی بودن نمی توانستند سوادآموزی کنند یا وارد حرفه های سنگین شوند، به این مرکز معرفی می شدند.

بدین سبب، این مرکز بیشتر جنبه کارگاه حمایت شده داشت و مددجویانی که به علل مختلف نمی‌توانند به آسانی جذب بازار کار شوند، در آنجا مدت بیشتری به کارآموزی می‌پرداختند و برای آنان چندین بار کارایی می‌شد. مصنوعات این مرکز در غرفه ناشنویان، در فروشگاه سازمان تعاون و مصرف شهر و روستا به فروش می‌رسید و با استقبال مردم روبه‌رو می‌شد.

بین این مرکز و مرکز آموزش حرفه‌ای شماره یک همکاری لازم در زمینه تولید و عرضه کالا وجود داشت.

در این مرکز نیز، افزون بر ناهار رایگان و غذای ساعت ده صبح، با تشخیص بخش مددکاری، مبلغی به عنوان هزینه تحصیلی پرداخت می‌شد و مددجویان تحت مراقبت‌های لازم بهداشتی بودند.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره‌شنویان، تهران، امیرکبیر، بی‌تا، ص ۱۳۴-۱۳۵.

سوادآموزی به ناشنوایان بزرگسال، در دهه اول ۱۳۳۰ش. در تهران به طور غیرمداوم آغاز شد تا اینکه در ۱۳۴۷ کلاس های آموزش ناشنوایان بزرگسال زیر نظر محمد حسن اعلم، بازرس کمیته جهانی پیکار با بی سوادی و همکاری برخی بنیادهای فرهنگی داخلی در استان خراسان تشکیل گردید. این کلاس ها در محل پیکار با بی سوادی مشهد، به دست زهرا نصیری و خانم کوچک زاده که هر دو در مهرماه ۱۳۴۷ در آموزشگاه باغچه بان دوره دیده بودند اداره می شد. تا اینکه در مهرماه ۱۳۵۳ سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران در مشهد به تأسیس کارگاه حمایت شده مشهد اقدام کرد و از نیمه دوم ۱۳۵۳ شروع به کار کرد و کلاس های پیکار با بی سوادی ناشنوایان از آن به بعد در این مرکز تشکیل گردید.

سرپرستی این مرکز به عهده زهرا نصیری واگذار گردید و عده ای از شاگردان پیشین پیکار در مرکز جدید به تحصیل خود ادامه دادند و در ضمن مشغول آموختن یک حرفه شدند.

در ۱۳۵۴ نه تن از دانش آموزان ناشنوا که تحصیلات خود را در کلاس اکابر شروع کرده بودند، به اخذ گواهینامه دوره ابتدایی نایل آمدند که از این عده هفت نفر دختر و دو نفر پسر بودند. گروهی از این دانش آموختگان در دوره های راهنمایی به تحصیل خود ادامه دادند.

در کارگاه حمایت شده ناشنوایان مشهد به همه پنجاه شاگرد این مرکز، افزون بر آموزش حرفه، سواد و زبان نیز، آموخته می شد. از این رو استان خراسان و شهرستان مشهد نخستین استانی است که در آن آموزش ناشنوایان بزرگسال آغاز شد و ناشنوایان بزرگسال مشهد نخستین دانش آموختگان ناشنوی این گونه کلاس ها هستند.

کلاس های اکابر سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران: از آنجا که در توان بخشی

ص: ۷۰

عمومی ناشنویان و به ویژه در آموزش حرفه و کاریابی، داشتن حداقل زبان و حداقل سواد ضروری است، سازمان ملی رفاه ناشنویان از نخستین ماه تأسیس خود، یعنی شهریورماه ۱۳۵۰ کلاس های اکابر ناشنویان تهران را تأسیس کرد.

در این کلاس ها که در سطح آمادگی و مقدماتی اول بود، کوشش می شد به آن دسته از ناشنویانی که سن آنان از سیزده سال گذشته و از آموزش عمومی ناشنویان محروم بودند، فرصت زبان آموزی و سوادآموزی و آموزش، یک حرفه و یک هنر داده شود. همچنین سازمان ملی رفاه ناشنویان برای بالا بردن سطح سواد و آگاهی اجتماعی جامعه ناشنویان ایران، کلاس های استثنایی در سطح بالاتر دایر کرده بود.

برنامه کار کلاس های اکابر ناشنویان به این شرح بود: زبان آموزی (کلید زبان، تلفظ، لب خوانی، تربیت شنوایی، زبان اشاره و الفبای دستی)؛ سوادآموزی (خواندن و نوشتن در حدود سال دوم دبستان)؛ نقشه کشی و نقشه خوانی مقدماتی در سطح حرفه مورد نظر؛ تدریس معلومات عمومی و اجتماعی؛ آشنایی با مسائل حقوقی و شناسایی تشکیلات و سازمان های خاص ناشنویان؛ آموزش یک رشته هنری.

ناشنویانی که از هوش طبیعی برخوردار بودند، می توانستند این برنامه را در مدت دو سال تمام کنند. کسانی که به علت داشتن نقص دیگر، از جمله دیرآموزی، نمی توانستند تا این حد دارای سواد و زبان شوند، در حرفه هایی که کمتر احتیاج به زبان دارد، از جمله نقاشی و لوستر سازی و نجاری ساده مشغول به کار می شدند.

در این کلاس ها افزون بر آموزش زبان و تلفظ، زبان اشاره استاندارد شده ایرانی نیز تدریس می شد. به عبارت دیگر روش مورد استفاده روش آمیخته بود. با استفاده از این روش، ناشنویان می توانستند مقصود خود را تا حد امکان از طریق گفتار و اشاره بیان کنند و از مقصود طرف، از طریق لب خوانی و مشاهده اشاره ها آگاه شوند.

برای تدریس در کلاس های اکابر ناشنویان، کتاب ویژه ای تهیه شده بود. معلمان این کلاس ها با همکاری آموزشگاه کر و لال های باغچه بان، ضمن کار، یک دوره تخصصی می دیدند.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنویان، تهران، امیرکبیر، بی تا. ص ۶۰-۶۱.

پروانه در ۱۳۰۸ متولد شد و از ابتدای طفولیت با آموزش های پدرش، جبار باغچه بان، دوره مقاطع آموزشی را گذراند و به شغل معلمی روی آورد. با توجه به این که روش جدید تدریس خواندن و نوشتن خط فارسی (مشهور به روش باغچه بان) تا حدود ۱۳۳۰، عملاً در مدارس متروک و در جامعه فرهنگیان، ناشناخته مانده بود، کلاس اول در دبستان ژاله تهران را پروانه باغچه بان، آغاز کرد. با این تلاش ها، این روش، برای نخستین بار عملاً مطرح شد. در مدت پنج سال تحصیلی، از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵، توانست افزون بر آموزش کودکان به گروهی از معلمان دبستان ژاله، اصول روش باغچه بان را بیاموزد. تنی چند از این معلمان در دهه ۱۳۴۰ به بعد، در برنامه تربیت معلم وابسته به دفتر تعلیمات ابتدایی هسته مرکزی مربیان، این روش را آغاز کردند و موجب گسترش این روش در سطح کشور شدند.

پروانه باغچه بان، از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸، در دبستان اندیشه (دبستان ایتالیایی) همراه با تدریس در کلاس اول به تربیت معلم و مربی هم پرداخت. غیر از آموزش به حرفه چاپ و نشر هم روی آورد و از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۴ در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد.

آموزش به ناشنوایان: با توسعه مدرسه های باغچه بان در دهه سی و چهل، از پروانه، هم تقاضای همکاری در این مدارس شد. در پی آن، در سمت مدیر آموزشگاه، مشغول خدمت شد. وی، غیر از تدریس، مسئولیت راهنمایی معلمان برای ارتقای شیوه آموزش آنها در مواد مختلف درسی را بر عهده داشت. در این سال ها، آموزشگاه باغچه بان، کلاس های بسیاری داشت. از این رو تجربیات زیادی آموخته بود. با برگزاری جلسات منظم برای معلمان کلاس های هم پایه و آموزش روش تدریس به آنها به انتقال تجربیات خود می پرداخت. بدین گونه برنامه یکسانی در همه مدارس و کلاس ها حکمفرما

ص: ۷۲

شد و پس از اصلاح برنامه های آموزشی در عرصه تدریس و روش به سراغ متون آموزشی رفت و همه شاگردان از روشی یکسان بهره مند شدند و می توانستند به طور یکسان از کوشش معلمان خود، استفاده کنند.

با توجه به اینکه در این زمان، کتاب ویژه ای برای ناشنوایان وجود نداشت. اقدام به تألیف کتاب های درسی برای شاگردان ناشنوا کرد تا آنها بتوانند همپای شاگردان شنوا، مطالب را از روی متون درسی بیاموزند. این وظیفه را با تألیف همه کتاب های اول تا چهارم دبستان به انجام رساند.

خدمات درمانگاهی: در این زمان، آموزشگاه، مجهز به سمعک های گروهی شده بود، اما روش استفاده از آنها به روز نبود. از این رو پروانه باغچه بان، در ۱۳۴۶، با استفاده از بورس تحصیلی برای فراگیری یک دوره تخصصی در ادیومتری و سنجش شنوایی کودکان خردسال و تربیت شنوایی به دانمارک رفت. پس از پایان این دوره و بازگشت به تهران، «کلینیک شنوایی و گفتار باغچه بان» را در بخشی از آموزشگاه، پایه گذاری کرد و تا سال ۱۳۵۹، به عنوان سرپرست کلینیک و اجرای برنامه تربیت شنوایی کودکان، مشغول به کار شد و به تربیت نخستین مربیان سنجش شنوایی پرداخت.

این درمانگاه تا ۱۳۵۹، با همکاری دکتر غلامرضا پشمی و جمشید پیرنظر، که پس از آموزش در آمریکا، مسئول بخش رادیولوژی شده بود، اداره می شد. این درمانگاه، وابسته به جمعیت حمایت کودکان کر و لال بود و خدمات خود را به طور رایگان در اختیار همه مراجعان تهرانی و شهرستانی قرار می داد. همچنین، با همکاری متخصصان و مربیان این کلینیک و با همت دکتر جواد هدایتی، رشته ادیومتری و تربیت رابط شنوایان در ۱۳۵۴ در دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی کنونی) آغاز شد. هم اکنون پس از گذشت سال ها، این نیاز در زمینه خدمات به ناشنوایان در سطح کشور، برآورده شد.

در ۱۳۵۰ که ثمینه باغچه بان، مسئول پایه گذاری سازمان ملی رفاه ناشنوایان شد، پروانه باغچه بان، به عنوان مدیر داخلی آموزشگاه باغچه بان برگزیده شد و تا ۱۳۵۹ به خدمات خود در آموزشگاه و کلینیک شنوایی و گفتار باغچه بان، ادامه داد.

از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴، پروانه باغچه بان، مسئول اجرای برنامه های ادیومتری در

مطب شخصی دکتر پشمی در تهران بود.

فعالیت هنری: افزون بر خدمات آموزشی و کلینیکی، پروانه باغچه بان، مسئول تهیه و اجرای برنامه های نمایشی شاگردان بود که قدم های بزرگی در راه پرورش استعداد های هنری ناشنویان به شمار می آید. اکنون، دست پروردگان این آموزشگاه، مسئولیت برنامه های هنری ناشنویان را که بسیار چشمگیر است، در کشورمان بر عهده دارند.

مآخذ: باغچه بان، ثمین، بهره ناشنویان، تهران، امیرکبیر، بی تا؛ باغچه بان، جبار، زندگی نامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان، تهران، ۱۳۸۱؛ دانشنامه ناشنویان، محمد نوری و دیگران، قم، ۱۳۷۵، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ اطلاعات شخصی نویسنده.

ص: ۷۴

اشاره:

خانم ثمینه باغچه بان سال ۱۳۸۵ به ایران آمد. از جاهایی که دعوت شده بود انجمن خانواده ناشنوایان ایران بود. پس از بازدید گزارشی از بازدیدش نوشته است. این گزارش نشانگر نگاه و زاویه دید او به مسائل ناشنوایان در ایران و مشتمل بر نکات زیبا و جالبی است و بعد از گذشت یک دهه، هنوز گزارشی تازه و جذاب است. این گزارش را آقای رضا محمودی مرحمت کردند.

به دنبال کوشش هایی که از سال ۱۳۴۸ برای ایجاد مرکزی جهت فعالیت های تفریحی و فرهنگی ناشنوایان بزرگسال در آموزشگاه باغچه بان آغاز شده بود، در سال ۱۳۵۷ "انجمن خانواده ناشنوایان" به همت گروهی از ناشنوایان تحصیل کرده و پرکار به طور مستقل تأسیس شد. این انجمن نو پا پس از گذار از دشواری های بسیار توانسته است که محل ثابتی برای گردهمایی ناشنوایان در خیابان نواب فراهم سازد. این مرکز دو روز در هفته در اختیار جوانان و یک روز در هفته در اختیار خانواده های ناشنوایان است.

در این مرکز با همکاری ناشنوایان تحصیل کرده و متخصص افزون بر کلاس هایی برای آموزش زبان انگلیسی و ادبیات فارسی و کارهای دستی، بخشی برای مشاوره خانواده ها ایجاد شده است. این انجمن با برگزاری اردوهای تفریحی در ایام تابستان فرصتی فراهم می سازد که خانواده ها ضمن استراحت با مناطق مختلف کشورمان و جنبه های فرهنگی آن آشنا شوند.

برگزاری مراسم ویژه هفته جهانی ناشنوایان که بین دوم و هشتم مهرماه است همه ساله توسط این انجمن با شرکت گروه بزرگی از ناشنوایان بر پا می شود و این خود فرصتی ارزنده برای آشنا کردن جامعه شنوا با توانایی ها و نیازهای ناشنوایان کشورمان است.

در مردادماه سال ۱۳۸۵ فرصت دیدار از این انجمن برایم فراهم شد. روز پدر بود و روز تولد حضرت علی و به این مناسبت جشنی بر پا... محل انجمن طبقه سوم آپارتمان باریک و بلندی در نبش خیابان نواب است. از آسانسور کوچک این ساختمان بیشتر سالمندان استفاده می کنند و جوانان که به شوق گردهمایی آمده اند منتظر نمی مانند و پله ها را دو تا یکی کرده بالا می روند. در طبقه سوم از آسانسور بیرون آمدیم. راهرو و اتاق ها پر بود از حاضران.

بچه ها نمی دانستند که من خواهم رفت. این دیدار غیر منتظره را مدیون شاگرد عزیزم رضا محمودی و همسر شایسته اش مرجانه هستم. از دیدار شاگردانم که اکنون پس از گذشت ده بیست سال مردان و زنان جا افتاده ای شده بودند دلم غرق شادی و چشمانم پر از اشک شد... همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم... فاصله این زمان طولانی فرقی در روابط ما نکرده بود... اسم ها بیشتر فراموش شده بود ولی از نگاه شان آنها را می شناختم... همان شاگردان درس خوان یا شیطان بودند... فرزندانم بودند... عزیزانم بودند...

به سالن رفتیم... جا برای ایستادن هم نبود... در آنجا با خانم لیلا اعتماد که تمام وقت و توان خود را صرف این انجمن کرده است آشنا شدم. سخنرانی ها آغاز شد... همه به زبان اشاره... مجلس گرم بود و سخن ها بسیار... در این میان آنچه که مورد توجه من در این گونه مجالس که آمیخته ای از شنوایان و ناشنوایان است، بوده است کوششی است که بعضی از فرزندان شنوای والدین ناشنوا برای ترجمه گفتارها از زبان اشاره به زبان فارسی و از زبان فارسی به زبان اشاره می کنند. بار سنگینی که طبیعت بر دوش این جوانان نازنین گذاشته است بر دلم سخت سنگینی می کند... کسی که ناشنوا به دنیا آمده چاره ای جز ساختن با این محدودیت خود ندارد ولی این فرزندان که خمیره ای ویژه دارند از کودکی خود را متعهد می دانند که پلی میان دنیای سکوت والدین و جهان شنوا باشند... این تعهدی بس شریف و بزرگ است... چطور می شود که این بچه های حساس لزوم کمک به والدین را خود به خود درک می کنند و در دورانی که بیشتر بچه ها فارغ از محدودیت های والدین ناشنوای خود به حق به بازی و سرگرمی های خود مشغولند اینها به رفع مشکل ارتباطی والدین ناشنوای خود می پردازند. چه بینشی و چه

دختر نازنین لیلا اعتماد نیز یکی از این عزیزان است. در آن جلسه این دختر نوجوان و دو دختر دیگر بار ترجمه ها را به دوش می کشیدند. متأسفانه نام آنها فراموش شده است... در هر فرصتی این نکته را متذکر شده ام و تا آنجا که زمان اجازه می داده راهنمایی کرده ام که شاید بتوان در ازای این خدمت که حتی گاهی مزاحم تحصیل این مترجمان خود ساخته می شود، از امکانی مالی و یا فرهنگی بهره مند شوند... از اینکه در زمانی که می توانستم در این مورد اقدام کنم و متوجه آن نبوده ام، خودم را لعنت می کنم... چقدر کارها یا ناتمام مانده و یا آغاز نشده است...

در آنجا زکریا یکی از شاگردان عزیزم را که بینایی خود را نیز از دست داده بود دیدم. همسر نازنینش بازوی او را گرفته بود و به این سمت و آن سمت می برد... همدیگر را بغل کردیم... گریه کردیم... گرفتاری این گونه خانواده ها بسیار گسترده و ژرف است و نیازمند بررسی و رسیدگی و یاری بیشتر... آیا کاری برای آنها می شود... آیا آنها را از این خوان یغما نصیبی هست... آمار آنها در دست کیست... آدرسشان کجاست... چگونه روز را شب می کنند... چگونه می توان نسبت به سرنوشت تلخ این عزیزان بی تفاوت بود... مگر همه خواهیم... دلم به جوش می آید. دلم می خواهد جوان بودم و در گود...

تعداد حاضران آن قدر زیاد بود که می ترسیدم از سنگینی آن، این آپارتمان بساز بفروشی طاقت نیاورد و فرو بریزد... رضا محمودی و لیلا اعتماد دلگرمی ام می دادند... داشتم دیوانه می شدم... آیا این است محلی که در تهران به خانه ناشنوایان می رسد... آقای احمدی نژاد شما که نسبت به ناشنوایان لطف مخصوص دارید، خوشبختانه در مقامی هستید که بتوانید این مشکل را حل کنید... امیدوارم پیش از اینکه مانند من حسرت بخورید که چرا در زمانی که می توانستید غفلت کردید، به موقع به رفع این مشکل پردازید... اگر وقت ندارید که شخصاً از مراکز ناشنوایان که با همت و کوشش خودشان فراهم شده است بازدید کنید، لطفاً کسان دلسوزی را برای رسیدگی بفرستید... پشیمان نخواهید شد.

"کانون ناشنوایان" و "خانه اعظم" و "انجمن خانواده ناشنوایان" نیازمند توجه

خاص شما هستند. به یاد داشته باشیم که ناشنوایان بیش از شنوایان نیازمند انجمن و باشگاه های ویژه هستند. تا فرصت باقی است لطف بفرمایید که خداوند یار نیکوکاران است.

نشریه «آوای نگاه» که به کوشش گروهی از جوانان خدمتگزار و خانم لیلا-اعتماد منتشر می شود، آینه خبرها و زندگی ناشنوایان و دریچه ای به فرهنگ ایران و جهان است. با خواندن آن می توان از توانایی ها و نیازمندی های ناشنوایان کشورمان آگاه شد و در برنامه ریزی ها از آن مدد گرفت.

با آرزوی توفیق برای این عزیزان و تجدید دیدار در جایی مناسب تر برای این انجمن.

ص: ۷۸

اشاره:

خانم ثمینه تجارب مهمی در زمینه آموزش زبان اشاره و آموزش ناشنوایان دارد. نیز کتاب های متعدد تألیف کرده و در این عرصه هم تجارب سودمندی دارد. در این مقاله تجارب خودش را مکتوب کرده است. در آخر مقاله چند کتاب مهم برای مطالعه ناشنوایان معرفی کرده، وی این مقاله را در مهرماه ۹۳ نوشته است.

کتاب زبان نوشته شده است. یعنی برای کسی قابل استفاده است که زبان آن کتاب را بداند. مثلاً برای کودکانی که زبان فارسی را می دانند، پس از آموختن الفبا استفاده از کتاب های فارسی آسان خواهد بود.

روشن است که تعلیم آموختن و نوشتن که منحصر به آموختن الفبای هر زبان است، کاری است که در زمان کوتاهی انجام می گیرد و ناشنوایان در این کار همپای شنوایان هستند. و بر عکس، آموختن زبان، از آنجا که دایره واژه ها بی شمار و ساختارش پیچیده است کاری است که زمان می برد و توفیق در آن بستگی به عوامل بسیاری دارد. زبان فارسی همچون دیگر زبان ها، مشکلات خودش را دارد که برای نمونه یک مثال می زنم:

مثلاً برای یک کودک ناشنوا که معنی سر - پا - میز - وقت - زده را می داند، درک معنای واژه های مرکب سر پا، سر میز، سر وقت، سر زده دشوار و مستلزم آموختن مجدد است.

وجود فعل های مرکب در زبان فارسی نیز مشکل افزاست و موجب به اشتباه افتادن زبان آموزان می شود. اینها مشکلاتی است که معلمین ناشنوا با آن خوب آشنا هستند. باری، کتاب های کودکان و نوجوانان شنوا با توجه به سن خوانندگان به گروه های الف تاج تقسیم شده اند. در مورد ناشنوایان در این درجه بندی، عامل زبان نقش مهمی دارد.

ص: ۷۹

اینجاست که می بینیم گاهی و یا شاید بتوان گفت در بیشتر موارد، نوشته هر چند با سن ناشنوا مطابقت دارد ولی با سطح سواد او همخوان نیست و برعکس. بنابراین مشکل اصلی گزینش زبان کتاب و متن آن با در نظر گرفتن سن مخاطب است و این نه کاری است آسان.

نظری بیاندازیم به کلید زبان و سوادآموزی به ناشنوایان.

نخستین گام های آموزشی ناشنوایان را می توان فشرده در این چهار نکته خلاصه کرد:

آموختن زبان (یعنی جایگزین کردن واژه به جای اشاره های طبیعی)، دستوری کردن زبان

(زیرا زبان اشاره به معنایی که ما می دانیم پیرو دستور خاصی نیست)

آموختن تلفظ حرف ها و واژه ها، لب خوانی

تربیت و بهره برداری از شنوایی

آموختن خواندن و نوشتن الفبا

طبیعی است که هرگاه ناشنوایان در این موارد به حد شنوایان برسند، مشکلی نخواهیم داشت و کتاب های ویژه لازم نخواهد بود.

به طور کلی گروه بزرگی از ناشنوایان راه درازی تا پا نهادن در این عرصه را در پیش دارند و در این راه، نیازمند توجه مسئولین و همکاری آنها با کارشناسان ناشنوا و شنوا هستند.

همچون کتاب های شنوایان، در نوشتن کتاب های ویژه برای کودکان و نوجوانان ناشنوا، سه نکته زیر راهنما خواهد بود:

۱- تشخیص کمبود و نیازمندی ها

۲- برگزیدن متن جالب

۳- برگزیدن مناسب ترین وسیله تولید و توزیع

در اینجا برای اینکه مثالی زده باشیم، مخاطبان خود را کودکان ناشنوایی با توانایی و سواد شاگردان کلاس دوم دبستانی می گیریم و هدفمان را ایجاد پلی بین کودکان ناشنوا و شنوا و آشنا کردن آنها با ادبیات با استفاده از متنی که در کتاب های کودکان هست می انگاریم.

اکنون چند نمونه از شعرهای ادبی ساده را برمی‌گزینیم تا با یک تیر دو نشان زده باشیم و دریچه‌ای از گلشن ادبیاتمان را به روی ناشنوایمان باز کنیم.

در این نوشته، آن معانی و واژه‌هایی که دریافت مقصود را برای ناشنویان مشکل می‌کند، به رنگ سرخ نوشته می‌شود.

یک:

یکی بر سر شاخ بن می‌برید خداوند بستان نظر کرد و دید

بگفتا که این مرد بد می‌کند نه بر من که بر نفس خود می‌کند!

در اینجا شاگرد با چند واژه روبرو می‌شود که معنی آنها را نمی‌داند و آمادگی ذهنی دارد که برایش معنی شود. او می‌داند که یک معنی یا مفهوم می‌تواند دو نام داشته باشد. لذا کار چند دشوار نیست و باید توضیح داد که یکی یعنی یک نفر - یک آدم.

معنی کردن واژه بن نشان دادنی و آسان است، خداوند یعنی صاحب، بگفتا یعنی گفت و نفس خود یعنی خود، خود آدم.

این قطعه با وجود این که از سعدی است و واژه‌های نوی دارد، به آسانی قابل فهم است. در صورتی که قطعه زیر که به نظر بسیار ساده و آسان می‌آید، دشوارتر از قطعه سعدی است و سختی آن در آسانی ظاهری آن است!

دو:

دو نفر دزد زری دزدیدند سر تقسیم به هم جنگیدند

آن دو بودند چو گرم زد و خورد، سومی آمد و زر را زد و برد!

در اینجا با وجود اینکه شاگرد ناشنوا معنای واژه‌های سر - گرم - خورد - زد، را می‌داند، باید مفهوم دیگر آنها معنی و آموخته شود. تقسیم مگر سر دارد؟ سر چه چیز؟ چه چیز گرم بود؟ بخاری روشن بود؟ کسی گرمش بود؟ چه چیز را می‌خوردند؟ چرا زر را زدند؟

تفہیم واژه‌های مرکب که اجزایش معنای مستقل دارند، به مراتب دشوارتر از این است که بگوییم نظر کرد یعنی نگاه کرد.

هر چند که داستان «خری که دم نداشت» ایرج میرزا داستانی ساده و برای شاگردان جالب است ولی ساختار جمله‌ها و واژه‌های مربوط به نفسانیات، درک آن

را مشکل می سازد.

بودست خری که دم نبودش روزی غم بی دمی فزودش

در دم طلبی قدم همی زد، دم می طلبد و دم نمی زد.

ناگه نه ز راه اختیاری، بگذشت کنار کشتزاری

دهقان مگرش ز گوشه ای دید برجست و از دو گوش ببرید!

بیچاره خر آرزوی دم کرد، نایافته دم دو گوش گم کرد!

(در چنین مواردی شاید آسان تر باشد که موضوع را نخست به شکل داستان با زبان ساده بنویسم، تا شاگردان با حال و هوای آن آشنا شوند و سپس به یاد دادن شعر پردازیم.)

پس از اینکه داستان هایی که باب دل و متناسب با سطح سواد خواننده باشد نوشته شد، نوبت تصویر گر می شود که با رسم تصاویری روشن و گویا، فهمیدن متن داستان را آسان تر کند. در زبان اشاره، حرکت دست ها همیشه توأم با حالت های بدن و چهره است که کار صفت و قید را در زبان شفاهی می کند و این نکته کار تصویر این گونه کتاب ها را کاری دقیق می کند.

ما گروه نسبتاً بزرگی از ناشنوایان علاقه مند و باسواد داریم که کاملاً شایستگی و آمادگی تهیه کتاب های خواندنی را برای ناشنوایان دارند (مثل حبیب مهدوی، محسن موسوی، رضا محمودی و رضا قلی شهیدی، شیدا شهیدی و بهروز قهرمان... و و)

جای پای رفتگان هموار سازد راه را...

تا آنجا که به یاد دارم، کتاب هایی که تاکنون برای ناشنوایان خردسال با زیرنویس زبان اشاره تهیه شده (و من در دست دارم) کتاب های زیر هستند که می توان با نظرخواهی ناشنوایان و آموزگاران آنها، متن و تصاویر آنها را ارزیابی کرد و نکته های درست و نادرست را دید و گام های درستی برداشت.

تکنولوژی در خدمت ناشنوایان

روشن است که هیچ کتابی حتی با بهترین زیرنویس زبان اشاره نمی تواند جای ویدیوی نمایشی (زبان اشاره توأم با الفبای گویا) را بگیرد.

خوشبختانه ناشنوایان در هنر نمایشی استاد هستند و عاشق آن...

اکنون با توجه به فراگیر شدن تکنولوژی و سهولت کاربرد آن، می توان گفت که تهیه یک ویدیو با زیرنویس زبان فارسی کاری آسان و ارزان و لذتبخش و آموزنده (از نظر سوادآموزی و گسترش فرهنگی) خواهد بود. با استفاده از این موهبت قرن، مسلماً ناشنویان هنرمند با همکاری یکدیگر می توانند به موازات کتاب های ویژه در کار گسترش زبان و فرهنگ ناشنویان سهم بسیار ارزنده ای داشته باشند.

من روی واژه فرهنگ تأکید دارم.

ویدیوهایی که با همکاری کارشناسان ناشنوا و شنوا تهیه شود، نه تنها در زمینه آموزشی مشکل گشا خواهد بود، بلکه فاصله ای که بین آگاهی فرهنگی ناشنویان با جامعه شنوا، به خاطر مشکل زبان وجود دارد، کاهش بسیار خواهد یافت.

اهمیت استفاده از کتاب های کودکان شنوا

به منظور کوتاه کردن فاصله فرهنگی بین ناشنویان و شنویان، باید در محیط خانه و مدرسه و کلاس های ناشنویان، کتاب هایی که برای شنویان هم سن آنها نوشته شده است در دسترس باشد.

اعضای خانواده و کتابداران و آموزگاران می توانند کتابی را که تصویر و یا موضوع آن می تواند برای فرزندشان جالب باشد، برایشان بخوانند و با استفاده از همه وسایل ارتباطی، روش کلی (زبان، زبان اشاره، الفبای دستی گویا) آنها را با متن داستان و یا نوشته آشنا کنند و به پرسش هایی که برایشان پیش می آید پاسخ گویند.

در آموزشگاه باغچه بان شاگردان ناشنوا از تدریس خواهرم پروانه خیلی خوششان می آمد. وقتی از اکبر بلای عزیزم پرسیدم: چرا... گفت: چون که پروانه خانم مثل کارتون حرف می زند و درس می دهد!

مادران و پدران آموزگاران و کتابداران عزیز از کتاب های موجود در بازار استفاده کنید. مثلاً داستان شنگول و منگول و یا خاله خزوک را برای این کودک تعریف کنید.

لازم نیست که هر واژه را تک تک اشاره یا معنی کنید. کتاب را باز کنید، با استفاده از تصویر کتاب ها داستان را با روش کلی شرح دهید. واژه هایی را که می داند، در متن داستان نشان دهید و روشن تلفظ کنید. از آشنا کردن کودکانمان با گنجینه فولکلورمان دریغ نکنیم... کاربرد هنر هنرپیشگی برای راه یافتن به

دنیای ناشنویان ضرورت دارد.

برای اینکه پا به عالم عزیزان ناشنویان بگذاریم و به راستی فهمیده شویم، باید بدون خجالت و رو درباستی در جلد هر واژه برویم و بار عاطفی و احساسی هر کلمه را با حرکات دست و صورت و بدن به درستی و روشنی عیان کنیم. هنرپیشه شوید و ببینید که چگونه دیوار ناشنوایی فرو می ریزد! ببینید چگونه فرزندانمان شکفته می شوند.

و این خود چه عالمی دارد و چه لذت بخش است!

می دانم که این نوشته بیشتر روش تدریس شد. چه می توان کرد، از کوره همان برون تراود که در اوست.

چنانکه این نوشته با برنامه شما هم آهنگی دارد، آن را در برنامه تان بگذارید.

با آرزوی موفقیت برای همه دوستان عزیز، ثمینه باغچه بان سوم مهرماه ۱۳۹۳

ص: ۸۴

کتاب‌هایی با زبان اشاره

خانم ثمینه باغچه بان در همه زمینه‌های آموزش و پرورش ناشنوایان کوشا بود، از جمله در تألیف کتاب و به ویژه کتب به زبان اشاره یا کتب مصور اقدامات سودمندی انجام داده است. در یادداشت‌های ایشان، به دو صفحه یادداشت برخوردیم که مشتمل بر اطلاعاتی درباره کتاب‌ها به زبان اشاره است. این اطلاعات را به لحاظ اینکه اهمیت تاریخی دارد به همان صورت، عرضه می‌کنیم.

نام این کتاب‌ها به ترتیب زمان چاپ نوشته می‌شود.

یک: جوجه من، به زبان اشاره

شعر از جبار باغچه بان

ناشر: ثمینه باغچه بان

تاریخ: اسفندماه ۱۳۵۸

دو: مهمان‌های ناخوانده، به زبان اشاره

از انتشارات کانون پرورش فکری کودکان ناشنوا

چاپ اول سال ۱۳۵۹ برای سال جهانی کودک

سه: کبوتر من، کبوتر من

شعر از جبار باغچه بان

ناشر: شرکت همگام با کودکان و نوجوانان

چاپ اول سال ۱۳۷۳

چهار: شب به سر رسید

شعر از جبار باغچه بان

ناشر: شرکت همگام با جوانان و نوجوانان

چاپ اول سال ۱۳۷۳

پنج: دویدم و دویدم

با همکاری صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف)

این کتاب همراه با ویدیو است.

ناشر: شیرازه

چاپ بهار ۱۳۷۷

در همان تاریخ حقوق کودک با زبان اشاره تهیه شد که بسیار ارزنده و بی نظیر است. متأسفانه به علل مختلف این کتاب و دو ویدیو پیوست به صورتی که شایسته بود در اختیار ناشنوایان قرار نگرفت. امیدوارم که به یاری یونیسف بار دیگر این کتاب و دو ویدیو آن تجدید چاپ شود و در اختیار ناشنوایان و شنوایان قرار گیرد.

به کوشش ناشنوایان علاقه مند در طی سال ها خوشبختانه تعداد بسیاری فرهنگ زبان اشاره فارسی دستوری، برای رفع نیازمندی های گوناگون، تهیه شده و در اختیار ناشنوایان گذاشته شده است.

نخستین فرهنگ نامه جامع ناشنوایان در سال ۱۳۵۹ از طرف انتشارات واحد آموزش (زبان اشاره) سازمان ملی رفاه ناشنوایان به چاپ رسیده است.

کتاب دیگر فرهنگ زبان اشاره فارسی برای ناشنوایان (جلد اول) است که منتشر شد.

روان جولیا سمیعی پایه گذار زبان اشاره فارسی دستوری، شاد باد. (۱)

ص: ۸۶

۱- این مطلب را خانم ثمینه باغچه بان به تاریخ مهرماه ۱۳۹۳ نوشته است.

برنامه و روش آموزش در دبستان ناشنوایان باغچه بان

از سال ۱۳۰۳ یعنی از آغاز کار در دبستان ناشنوایان باغچه بان، تکیه اصلی بر آموختن زبان و گفتار و اصلاح تلفظ بود و در آموزش "روش آزاد" به کار می رفت. در آن سال هایی که شاگردان ناشنوا در امتحان های نهایی دوره دبستان شرکت نمی کردند، این آزادی موجود بود که به فراخور توانایی ها و نیاز شاگردان، در متن مواد برنامه های درسی، مطالبی که آموختن آنها برای آماده ساختن این شاگردان برای ورود به اجتماع و زندگی ارزشمندتر بود، گنجانده و تدریس شود. از این رو مثلاً مطلب های تاریخ و جغرافیا و علوم و ریاضی با آنچه که مربوط به زندگی شاگردان بود هماهنگ می شد.

شاگردان ما شاید سال جلوس فلان شاه و یا پایان جنگ های خوش فرجام و یا بد فرجام قرن های پیش را نمی دانستند، ولی تا حد امکان در جریان گذران سیاسی کشورمان و آنچه که در جهان می گذشت بودند. به یاد دارم روزی گروهی از میسیونرهای آمریکایی که فارسی می دانستند برای بازدید به مدرسه آمده بودند. پیشرفت و توانایی شاگردان در درس های گوناگون، آفرین آنها را برانگیخته بود. در پایان بازدید یکی از شاگردان پرسید.

روش آزاد چیست؟

روش آزاد نامی است برای روشی که از سال ۱۳۰۳ در تبریز یعنی از آغاز کار آموزش ناشنوایان در این مدرسه به کار گرفته شده برگزیده شد. در روش آزاد هدف از آموزش ناشنوایان، چه کودک و چه بزرگسال، توانبخشی کامل آنهاست. در این روش به کار بردن هر گونه نشانه و یا علامت بصری و استفاده از حس لامسه و بازمانده شنوایی، به فراخور توانایی ها و نیاز آنها نه تنها مجاز بلکه ضروری است. کوتاه اینکه در این روش برای آسان کردن و باز کردن راه ناشنوایان نه تنها برای آموزش گفتار و زبان بلکه برای آموزش دیگر مواد درسی، به کار گرفتن هر وسیله ای که بتوان با آن مقصود را آسان تر و روشن تر به ناشنوا تفهیم کرد، نه تنها مجاز است بلکه ضرورت دارد. بهره مند شدن بدون محدودیت از اشاره های طبیعی و یا

قراردادی و الفبای گویا یا الفبای دستی و بهره مندی از بازمانده شنوایی حق مادری ناشنوایان است. حذف هر یک از این راه های ارتباطی محدودیت ایجاد می کند و آسیب بزرگی به آموزش زبان و گفتار می زند و بدون شک موجب کندی و حتی سرخوردگی آنها در مدرسه و اجتماع می شود.

به یاد دارم در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۵ سمیناری درباره "بررسی روش های مؤثر در آموزش کودکان و بزرگسالان ناشنوا" در تهران به دعوت دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی تشکیل شده بود. در این سمینار حضور فعال ناشنوایان تحصیل کرده و گزارش های آنها از جمله سخنرانی «روزبه قهرمان» در مورد بی سوادی شاگردان ناشنوا بسیار هشدار دهنده بود. در این جلسه ها عموم ناشنوایان نسبت به تحریم کاربرد الفبای دستی و زبان اشاره در کلاس ها و مدرسه های ناشنوایان سخت اعتراض داشتند. پسر جوان ناشنوایی شعاری نوشته بود (دست های ما را از ما نگیرید) آری دست های ناشنوایان زبان آنها هستند، زبان آنها را نبرید.

خانم فرشته قهرمان که فرزندی ناشنوا دارد و یکی از آموزگاران برجسته و با تجربه مدرسه ناشنوایان در مشهد بود، در مورد تحمیل روش شفاهی به همه شاگردان ناشنوا صرف نظر از امکان ها و توانایی های آنها و شرایط کاری و ناهماهنگی کتاب های درستی و محتوای آنها با نیازمندی های شاگردان ناشنوا سخنانی بسیاری روشنگر گفت و راه حل هایی پیشنهاد کرد.

گزارش آقای خسرو گورابی، یکی از کارشناسان آموزشی، نیز درباره سطح سواد شاگردان ناشنوای "دیپلمه" بسیار تکان دهنده بود. و ایشان نتیجه پژوهش های خود را وحشتناک خواندند و گفتند که از ۶۷ شرکت کننده در کنکور ورود به دانشگاه تنها سه نفر "با استفاده از بخش سه" پذیرفته شدند. در آزمون درس های کلاس پنجم ابتدایی از دیپلمه های شنوا، درصد قبولی صد در صد و قبولی شاگردان "دیپلمه" ناشنوا بسیار پایین بود. بر اساس پژوهش و گزارش ایشان در آن سال به طور کلی معدل کل داوطلبان شنوای کنکور دانشگاهی ۸۱/۱۷ و معدل ناشنوایان ۷/۸ بوده است. متأسفانه این گزارش ها تغییری در روش آموزش ناشنوایان نداد و از قرار، کار به همان منوال گذشته ادامه یافت و

توجهی به رهنمودهای این کارشناسان داخلی و شرکت کنندگان خارجی و تقاضای ناشنوایان نشد.

قطعنامه ای که در این مورد در ده ماده به تصویب رسید گواه این خواست جامعه آگاه و باسواد و تحصیل کرده ناشنوایان ایران است. باید گفت که متأسفانه هنوز دفتر امور کودکان استثنایی این خواست ناشنوایان را که بر پایه پژوهش ها و گزارش های شنوایان و ناشنوایان متخصص داخلی و خارجی بنا شده است ناشنیده گرفته و تا آنجا که من می دانم تا امروز که بیش از چهارده سال از آن تاریخ می گذرد، در کاربرد روش شفاهی پافشاری می کند و توجهی به آمار بی سوادی ناشنوایان مدرک گرفته ندارد.

در اینجا برای روشن شدن اهمیت کاربرد زبان اشاره و روشن شدن عمق نادرستی کار دفتری که مسئول آموزش ناشنوایان در کشورمان است، قطعنامه کمیسیون علمی کنگره جهانی ناشنوایان، وابسته به سازمان ملل، را که در تاریخ دسامبر ۱۹۹۱ به تصویب رسیده است می آورم. این قطعنامه در سمینار بررسی روش ها خوانده و تأیید شد.

"کمیسیون علمی کنگره جهانی ناشنوایان در جلسات مورخ دسامبر ۱۹۹۱ خود، توصیه های خود را درباره شناسایی زبان اشاره به شرح زیر اعلام می دارد:

یک. زبان اشاره در سراسر جهان باید مورد شناسایی قرار گیرد.

الف: همه دولت ها موظف هستند شناسایی زبان اشاره را اگر تاکنون به آن عمل نکرده اند، به منزله یکی از زبان های رسمی کشور برای افراد ناشنوا به رسمیت بشناسند.

ب: همه دولت ها باید هرگونه مانع موجودی را که در سر راه به کار بردن زبان اشاره برای افراد ناشنوا موجود است از میان بردارند.

دو: کنگره جهانی ناشنوایان توصیه می کند که حق هر کودک ناشنوا در آشنایی با زبان اشاره از او ان کودکی محفوظ باشد و امکان آموزش لازم را در دو یا چند زبان دیگر داشته باشد.

الف: زبان اشاره باید به منزله نخستین زبان کودک ناشنوا شناخته و پذیرفته شود.

۱: زبان اشاره مورد بحث باید زبان ملی، یعنی زبان اشاره طبیعی هر جامعه

ناشنا در هر منطقه شناخته شود.

۲. برای آن که کودک ناشنوا بتواند نخستین زبان خود را به طور کامل و روان در اوان زندگی بیاموزد، باید امکان آشنایی او با زبان اشاره در محیط خانواده و بین کسانی که تسلط کامل به زبان اشاره دارند فراهم گردد.

ب: حق کودک ناشنواست که در محیط دو و یا چند زبانه به ویژه در زمینه خواندن و نوشتن آموزش ببیند.

یک) زبان اشاره ملی باید در تدریس اغلب مواد رسمی درسی به کار برده شود.

دو) تدریس زبان گفتار و نوشتار ملی باید جداگانه ولی به موازات زبان های دیگر که مورد استفاده در محیط است اعمال شود.

پ: برنامه های آموزش زبان اشاره به والدین و کسانی که با کودک ناشنوا سر و کار دارند باید هر چه زودتر اجرا شود.

ت: از آموزگاران کودکان ناشنوا انتظار می رود که زبان اشاره را بیاموزند و آن را به منزله زبان طبیعی و اولیه تدریس بپذیرند و به کار برند."

این قطعنامه از نظر اهمیت و تأثیری که در انتخاب روش آموزشی دارد در اینجا عیناً نوشته شد.

کسانی که برای آموزگاری به دبستان ما می آمدند به زودی و راحتی این روش "آزاد" را می آموختند و می توانستند به تناسب توانایی های شاگردان با به کار بردن الفبای دستی یا الفبای گویای باغچه بان به شاگردان گفتار بیاموزند و یا دشواری های گفتاری آنها را رفع کنند.

این آموزگاران به حساسیت و میزان بازمانده شنوایی شاگردان و توانایی آنها در لب خوانی توجه داشتند و آن را با تمرین های لازم پرورش می دادند.

در مدرسه، شاگردان ناشنوا خود در صورت لزوم برای واژه های نوی که پیش می آمد اشاره ای می ساختند. این نشان ها و یا اشاره ها چون تا حد امکان معنی کلمه را تصویر می کرد، از طرف بچه ها و بزرگترها پذیرفته می شد، جا می افتاد و به این ترتیب دامنه واژه های زبان اشاره گسترده تر می شد. مثلاً پذیرفتن نشان خال در پیشانی برای هندی ها و یا علامت گیتار برای ایتالیایی ها و یا جیب پر پول برای آمریکایی ها و نشان دادن سبیل برای پدرم نشانه هایی بود که با عقل جور در می آمد

و جا می افتاد. باید بگویم که گاهی بعضی از این نشان ها با پیشرفت معلومات ناشنویان تغییر می یافت چنان که بعدها نشان ایتالیا تصویر چکمه که شکل جغرافیایی این کشور است و نشان ستاره های پرچم آمریکا نشان کشور آمریکا شد.

شاهد درستی این روش موفقیت راستین شاگردان آموزشگاه باغچه بان در امتحانات ششم ابتدایی و کلاس نهم آموزشگاه و ورود فارغ التحصیلان این مدرسه به دبیرستان ها و آموزشگاه های حرفه ای و دانشگاه است. شاگردانی که مایل به ادامه تحصیل نبودند، جذب بازار کار می شدند و با داشتن سواد و استفاده از گفتار شغلی می یافتند. آنها ناشنوا بودن را عیبی نمی دانستند تا آن را با به کار نبردن زبان اشاره بپوشانند. ناشنوایی آنها پذیرفته شده بود و اعتماد به نفس پیدا کرده بودند. به طور کلی مردم شنوا پذیرای ناشنویان هستند. زبان اشاره را دوست دارند و با رغبت یاد می گیرند و به کار می برند. این بعضی از متخصصین هستند که مثل جن از بسم الله از زبان اشاره هراس دارند زیرا آن را نمی شناسند و پذیرفتن این وسیله ارتباطی را شکست خویش در مقابل حل مشکل ناشنوایی و ناگویایی می پندارند. آنها چشم خود را بر این واقعیت مسلم می بندند و حق استفاده از این وسیله و زبان طبیعی را تحریم می کنند. متأسفانه جامعه ناشنویان باید جریمه این کوتاه اندیشی ها را به قیمت کیفیت زندگانی خویش بپردازند و خاموش بمانند.

در سال ۱۳۰۴-۱۳۵۵ شمسی

پایه گذار آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران جبار باغچه بان (میرزا جبار عسگرزاده) است. باغچه بان در سال ۱۳۰۳ شمسی در شهر تبریز کودکان «باغچه اطفال» را تأسیس کرد. در سال ۱۳۰۴ تصادفاً در این کودکان سه پسر ناشنوا همراه خواهران و برادران شنوای خود نام نویسی کردند.

باغچه بان از مشاهده تنهایی و بی‌زبانی این کودکان سخت متأثر شد و با وجود اینکه در زمینه آموزش ناشنوایان تحصیلات و یا سابقه‌ای نداشت تصمیم گرفت که به طریقی به این کودکان حرف زدن بیاموزد. این تصمیم او در آن زمان و مکان موجی از سخره و حتی خشم و تهمت برانگیخت. ولی او از پای ننشست و علی‌رغم زمینه بسیار نامساعد و مخرب به کوشش خود ادامه داد. باغچه بان در جستجوی یافتن راهی، به ویژگی‌های مخارج حروف پی برد و دریافت که اصوات زبان به دو گروه عمده تنفسی و آوایی تقسیم می‌شوند و می‌توان به استفاده از حس لامسه و بینایی به ناشنوایان حرف زدن و لب‌خوانی آموخت. بر پایه این دانش، برای آسان کردن کار زبان‌آموزی، اصلاح تلفظ و لب‌خوانی یک الفبای دستی ایجاد کرد. باغچه بان در مورد این الفبای دستی چنین می‌گوید:

ز اندیشه برای خود رهی یافته ام نقش دگری را به ره انداخته ام

از چشم برای دیدن چهره صوت با دست هنر آینه‌ای ساخته ام

الفبای دستی باغچه بان هنوز در نوع خود در جهان بی‌نظیر است زیرا گذشته از اینکه تا حد امکان و به مقدار زیادی با شکل حروف الفبای فارسی مطابقت دارد، نمایش دهنده کیفیت و چگونگی تلفظ هر حرف از نظر فنتیک است و از این رو نه تنها وسیله‌ای ارزنده برای آموزش و اصلاح تلفظ بلکه درگاه لب‌خوانی مدد بزرگی برای ناشنوایان است.

ثمینه باغچه بان با توجه به دشواری تشخیص حروف متحد‌المخرج درگاه لب‌خوانی، از آغاز برای آموزش ناشنوایان، روش شفاهی (یعنی حرف زدن و لب‌خوانی) را توأم با الفبای دستی انتخاب کرده بود.

در بهار سال ۱۳۰۵ در جلسه‌ای که در حضور عده کثیری از فرهنگیان و مردم

تبریز تشکیل شد، برای نخستین بار سه کودک ناشنوا به حضار خیر مقدم گفتند و امتحان خواندن و نوشتن و حرف زدن دادند که موجب اعجاب و تحسین همگانی شد و تهمت سودجویی و شارلاتانی از دامن پاک باغچه بان زدوده شد.

در این سال به علت گرفتاری های گوناگون باغچه بان ناچار از سفر به شیراز شد. در آنجا "کودکستان شیراز" را تأسیس کرد. در سال ۱۳۱۱ باز ناچار کودکستان شیراز را ترک کرد و به تهران رفت و در این شهر بار دیگر آموزش ناشنوایان را در کنج مطب یکی از دوستان آغاز کرد و تا پایان عمر در راه بهبود روش آموزش ناشنوایان و گسترش خدمات رفاهی آنها و معرفی ناشنوایان به عنوان گروهی از مردم که قابلیت آموزش هر حرفه و هنر و دانشی را دارند کوشید.

باغچه بان برای نیل به اهداف خود مدرسه اش را با رنج و کوشش و گذشت بسیار گسترش داد، برنامه تربیت معلم اجرا کرد، کتاب های ویژه برای ناشنوایان و معلمین ناشنوایان نوشت، وسایل آموزشی بسیار ساخت، سمعک استخوانی یا تلفن گنگ را در سال ۱۳۱۳ اختراع کرد و به ثبت رسانید و در سال ۱۳۲۲ جمعیت حمایت کودکان کر و لال و در سال ۱۳۲۷ کانون کر و لال ها را تأسیس کرد. باغچه بان در چهارم آذرماه سال ۱۳۴۵ شمسی در مدرسه خود که محل زندگانی اش نیز بود جهان را با دلی شاد و آسوده بدرود گفت.

از سال ۱۳۳۵ به بعد رفته رفته در تهران و شهرستان ها کلاس ها و مدارس دیگری برای ناشنوایان توسط معلمین علاقه مند ایجاد شد که از جمله دبستان گلیدی در اصفهان (در سال ۱۳۳۵) برای ناشنوایان و سپس آموزشگاه استثنایی اصولی در تبریز، دولتی (در سال ۱۳۳۷) برای ناشنوایان، نابینایان و عقب ماندگان ذهنی و مدرسه راهنمایی و هنرستان حرفه ای نظام مافی در تهران (در سال ۱۳۴۳) را می توان نام برد.

در سال ۱۳۴۷ شمسی با تأسیس دفتر کودکان استثنایی وابسته به وزارت آموزش و پرورش گسترش بزرگ در کار تربیت معلم، برنامه ریزی، تأسیس کلاس ها و مدارس ویژه کودکان ناشنوا، نابینا، تیزهوشان، و عقب افتادگان ذهنی در سطح کشور حاصل شد. خدمات این دفتر محدود به کودکان بین سنین شش تا دوازده سالگی بود.

طبق گزارش این دفتر در آغاز سال تحصیلی ۱۳۵۴ در نود نقطه از کشور کلاس های ویژه برای چهار گروه کودکان استثنایی فوق تأسیس یافته بود.

در سال ۱۳۵۱ سازمان ملی رفاه ناشنوایان وابسته به وزارت کار در تهران تأسیس شد و در سال ۱۳۵۳ پس از تأسیس وزارت رفاه اجتماعی وابسته به این وزارتخانه و هدف این سازمان علاوه بر فراهم ساختن خدمات اجتماعی و رفاهی و کاریابی و بیمه ای و پزشکی برای ناشنوایان بزرگسال و خانواده ناشنوایان گسترش امکان آموزش و پرورش برای دو گروه زیر بود که تا این زمان زیر پوشش هیچ یک از خدمات دولتی و غیر دولتی قرار نگرفته بودند:

- ناشنوایان بزرگسال، بالاتر از سیزده سالگی

به این گروه خدمات زیر ارائه می شد:

- ایجاد امکان ادامه تحصیلات عالی در دانشگاه ها و هنرستان های عالی از طریق فراهم ساختن خدمات رابط ناشنوایان

- سوادآموزی به ناشنوایان بزرگسال که تا سیزده سالگی امکان ورود به مدرسه یا کلاس ویژه را نداشته اند.

- ناشنوایان خردسال، دوران گاهوارگی

به این گروه خدمات زیر ارائه می شد:

- آغاز هرچه زودتر برنامه های زبان آموزی و تربیت شنوایی که این کار از راه تشخیص هر چه زودتر و تجویز سمعک مناسب و دادن سمعک رایگان و تربیت مادران و پدران جوان برای آموزش زبان و لب خوانی و الفبای دستی و زبان اشاره در خانه به کودکان خردسالشان انجام می گرفت.

از سال ۱۳۵۳ بخش پژوهشی سازمان رفاه ناشنوایان با توجه به اهمیت و لزوم یک زبان اشاره عمومی، خانم جولیا سمیعی با همکاری ناشنوایان باسواد و بی سواد برای استاندارد کردن اشاره های موجود، جلسات بسیار تشکیل داد و بالاخره در سال ۱۳۵۹ نخستین جلد "فرهنگ زبان اشاره فارسی" برای ناشنوایان به چاپ رسید و برنامه ویژه ناشنوایان که شامل اخبار داخلی و خارجی نیز می شد، با بهره گیری از زبان اشاره در تلویزیون پخش گردید. این کوشش هنوز ادامه دارد. پس از ایجاد زبان اشاره فارسی کتاب های شعر و داستان برای کودکان ناشنوا قبل از سنین دبستانی با اشارات زبان اشاره تهیه شد و به چاپ رسید. در سال ۱۳۵۵ دویست و چهار نفر ناشنوای بزرگسال در مراکز ویژه ناشنوایان در تهران و پنج شهرستان عمده مشغول سوادآموزی و حرفه آموزی بوده اند.

این آموزشگاه تابع اداره آموزش و پرورش تبریز بود که در سال ۱۳۳۷ به همت آقای اصولی پایه گذاری شد.

در ۱۳۳۷ شمسی آموزشگاهی برای آموزش ناشنوایان در شهر تبریز تأسیس یافت و یک سال و نیم بعد، دو گروه کودکان نابینا و عقب مانده ذهنی نیز، پذیرفته شدند و از آن پس این مجموعه به نام آموزشگاه استثنایی تبریز، زیر نظر اداره آموزش و پرورش به کوششهای خود ادامه داد.

سال ها بعد، این آموزشگاه دارای دو ساختمان بود: ساختمان شماره یک که ویژه آموزش ناشنوایان و نابینایان بود و از جمع هفت کلاس، درس پنج کلاس آن به آموزش ناشنوایان دوره ابتدایی اختصاص داشت. پسران ناشنوا و نابینا در سه کارگاه کفاشی، حصیربافی و قالیبافی، و دختران ناشنوا در کارگاه های آرایش و خیاطی بعد از ظهرها کارآموزی می کردند و اصول حرفه ها را می آموختند. در این آموزشگاه ۱۳۳ دانش آموز به تحصیل اشتغال داشتند که ۱۰۴ نفر آنان ناشنوا و بقیه نابینا و عقب افتاده ذهنی بودند. این آموزشگاه همچنین دارای یک شبانه روزی بود که در آن از دوازده دانش آموز سرپرستی می شد که از این عده، هفت نفر پسر ناشنوا و پنج نفر پسر نابینا بودند.

ساختمان شماره دو، مخصوص کودکان عقب مانده ذهنی بود و کلیه دانش آموزان آن از غذا و وسیله آمد و رفت به طور رایگان استفاده می کردند. کل نیروی انسانی این مدرسه ۲۲ نفر بود که هفت نفر آنان معلم کلاس های ناشنوایان بودند.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، امیرکبیر، بی تا، ص ۵۳.

ص: ۹۵

این آموزشگاه در ۱۳۴۴ در تهران تأسیس شد. آموزشگاه دارای مقاطع آمادگی، دبستان، راهنمایی و دبیرستان بود.

کلاس های درس این مدرسه دارای گوشی گروهی بود. کارگاه هایی برای دختران، در زمینه های صنایع دستی و عروسک سازی، بافندگی، چرخکاری، کلاس آرایش، و برای پسران در حرفه های سوهان کاری، جوشکاری و برق در آموزشگاه فعال بود. همه روزه به شاگردان و آموزگاران یک وعده غذای گرم داده می شد. برنامه های تفریحی و ترتیب بازیهای گروهی، از کوششهای دیگر این آموزشگاه بود. در این مدرسه همه ساله گروهی از معلمان ناشنویان به مدت کوتاهی دوره کارورزی داشتند.

مدیریت نیمروز تلاش کرد نظام آموزشی ناشنویان را متحول کند و روش های جدید را در ایران تجربه کرد.

مآخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنویان، تهران، امیرکبیر، بی تا؛ پاکزاد، محمود، هیاهو در دنیای سکوت، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.

ص: ۹۶

این تشکل تا سال ۱۳۵۰، خانواده ناشنوایان ایران، محل مناسبی که بتوانند در آنجا گرد هم آیند، نداشتند و از امکان تفریحهای سالم گروهی بهره مند نبودند. نبودن چنین محلی، به ویژه برای بانوان ناشنوا که از نظر اجتماعی، محرومیت بیشتری داشتند، محسوس تر بود. سرانجام، در این سال، انجمن خانواده ناشنوایان ایران با حضور گروهی از مردان و زنان متأهل ناشنوا، شکل گرفت.

این انجمن نیز، چون خانه فرهنگی جوانان ناشنوای ایران، از فروردین ماه ۱۳۵۲ تا آذر ماه ۱۳۵۳ در تالار اجتماعات مرکز آموزش حرفه ای ناشنوایان تشکیل جلسه می داد و از آن تاریخ به بعد، به محل جدید خود در خیابان کاخ جنوبی (فلسطین جنوبی) انتقال یافت.

اعضای انجمن، مرکب از هشتاد نفر با چهل خانواده بود که هر عضو، ماهیانه پنجاه ریال به عنوان حق عضویت می پرداخت. درآمد انجمن، از محل حق عضویت افراد و مدد مالی سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران، تأمین می شد و به مصرف اجاره محل، خرید لوازم و وسایل انجمن می رسید.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، امیرکبیر، بی تا، ص ۱۱۷.

ص: ۹۷

سازمان رفاه ناشنوایان در فروردین ماه ۱۳۵۱، با همکاری جمعیت حمایت کودکان کر و لال، کوشید تا خدمات درمانی را در اختیار همه ناشنوایان قرار دهد، ولی با در نظر گرفتن امکانات محدود، تعمیم این خدمات به کلیه مراجعان تهرانی و شهرستانی مقدور نبود. سازمان رفاه ناشنوایان، از بهمن ماه ۱۳۵۲ با در نظر گرفتن وضع خانوادگی و مالی ناشنوایان، گروهی از مراجعان را بیمه کرد، ولی از دی ماه ۱۳۵۴ که بیمه درمانی عمومی اعلام گردید، سازمان توانست کلیه مراجعان واجد شرایط را بیمه کند. در این مدت ۱۴۰۰ ناشنوا (۱۱۷۳ نفر از تهران و ۲۷۷ نفر از شهرستانها) زیر پوشش بیمه درمانی قرار گرفته شدند.

با استفاده از این بیمه، ناشنوایان از تمام خدمات درمانی و آموزش درمانی و عملهای جراحی ضروری برخوردار بودند.

همچنین اگر ناشنوایی نان آور خانواده ای بود، کلیه افراد تحت تکفل او نیز زیر پوشش بیمه درمانی قرار می گرفتند.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، امیرکبیر، بی تا، ص ۱۳۴.

ص: ۹۸

این مرکز در سال ۱۳۴۹ افتتاح شد. تا سال ۱۳۴۹ ناشنوایان تحصیل کرده محلی نداشتند که بتوانند در آنجا گرد هم آیند و با برخورداری از برنامه های تفریحی سالم دانش خود را نیز در زمینه های فرهنگی و هنری گسترش دهند، در نتیجه چون دیگر ناشنوایان رو به قهوه خانه ها می آوردند و ساعت ها دور هم می نشستند و می گفتند و می خندیدند و چایی می نوشیدند. در این قهوه خانه ها چون رفته رفته تعداد ناشنوایان نسبت به مشتریان شنوا بیشتر می شد، مشتریان شنوا آنجا را به تدریج ترک می کردند و آن قهوه خانه می شد قهوه خانه ناشنوایان. ناشنوایان همچنین سال ها گوشه ای از خیابان صبای شمالی و پیاده روهای خیابان شاه رضا را برای دیدار و گفتگوهای خود انتخاب کرده بودند و گاهی تا نزدیکی های نیمه شب در کنار این خیابان ایستاده و نشسته به گفتگو می پرداختند و گل می گفتند و گل می شنیدند...

از این رو با توجه به لزوم یک مرکز ویژه برای دختران و پسران تحصیل کرده ناشنوا در سال ۱۳۴۹ خانه فرهنگی جوانان ناشنوا در آموزشگاه کر و لال های باغچه بان با حضور گروهی از جوانان فارغ التحصیل ناشنوا تأسیس یافت و پس از تعیین هدف ها، کار خود را در زمینه گسترش دانش فرهنگی و هنری ناشنوایان آغاز کرد. یکی از هدف های این گروه ایجاد دوستی و رفاقت و تفاهم بیشتر بین جوانان شنوا و ناشنوا است که از طریق بازدیدها و ترتیب دادن نمایش های ناشنوایان در کاخ جوانان شنوا، عملی می گردد.

تا فروردین سال ۱۳۵۲ که تالاری از سوی آموزشگاه حرفه ای ناشنوایان سه شب در هفته در اختیار این گروه گذاشته شد، محل اجتماع آنان تالار اجتماعات آموزشگاه باغچه بان بود و از آذرماه سال ۱۳۵۳ این باشگاه به محل جدید خود واقع در خیابان کاخ تغییر یافت.

این باشگاه فرهنگی هم اکنون یکصد و دو نفر (۳۷ دختر و ۶۵ پسر) عضو دارد که هر یک ماهیانه پنجاه ریال به عنوان حق عضویت می پردازند.

درآمد خانه فرهنگی جوانان ناشنوا از محل حق عضویت افراد و مدد خرج دریافتی از سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران تأمین می شود و به مصرف هزینه های اجاره محل و خرید لوازم و وسایل خانه فرهنگی جوانان می رسد.

جوانان ناشنوا هر هفته سه شب در خانه فرهنگی جمع می شوند و به امور مربوط رسیدگی می کنند. در این جلسه ها برنامه های تفریحی، هنری، ورزشی و فرهنگی طرح و اجرا می شود.

این جوانان کوشش دارند برای خود یک شرکت تعاونی نیز به وجود آورند و به کنفرانس ها و مجامع بین المللی ناشنوایان نیز راه یابند و از تجارب ناشنوایان کشورهای پیشرفته بهره گیری کنند.

مأخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، امیرکبیر، ص ۱۱۶-۱۱۷.

ص: ۱۰۰

فصل سوم: گفت و گو

اشاره

ص: ۱۰۱

چهار مصاحبه از خانم باغچه بان در اختیار داریم، یکی از آنها مربوط به سال های بعد ۱۳۶۰ و سه تا مصاحبه دیگر در سال های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۱ است. حتماً ایشان گفت و گوهای دیگری دارد که منعکس کننده دیدگاه ها و تجارب ایشان است و تلاش خواهیم نمود آنها را پیدا کنیم و بیاوریم. از کسانی که اطلاعی از مصاحبه های خانم باغچه بان دارند تمنا می کنیم اطلاع دهند. نیز از نزدیکان و خویشاوندان ایشان استدعا می نمایم مساعدت فرمایند.

برای اینکه معلوم شود گردآوری اطلاعات درباره شخصیت هایی مثل خانم ثمینه چه اندازه ضرورت دارد، لازم است بگویم: کتابی در دست تألیف بود و قرار بود سی شخصیت مشهور دارای معلولیت که تولد آنها بین ۱۲۹۰ تا ۱۳۳۰ شمسی بود، زندگی نامه نگاری شوند، با جستجو در تمامی منابع، فقط پنج سطر یا پنجاه کلمه پیدا کردیم.

از این رو مطمئن باشید اگر اطلاعات درباره شخصیت های کنونی مثل خانم ثمینه باغچه بان جمع آوری نشود، چند دهه آینده و در سده های بعد هیچ اثری از آنها نمی یابید.

معنای فقدان اطلاعات بسیار فاجعه بار و مخرب است؛ چون وقتی اطلاعات منتقل نشود، یعنی مجموعه ای از تجارب و دستاوردهای فکری، فرهنگی، هنری، علمی و اجتماعی چند نسل که آنقدر قیمت و ارزش آن زیاد است که نمی توان حدی و مبلغی برای آن تعیین کرد، مفت و مجانی از بین می رود. در واقع سرمایه عظیمی از جیب معلولان به راحتی از بین رفته و می رود، با اینکه با اندکی همت می توان از نابودی این سرمایه جلوگیری کرد.

اشاره:

ثمینه باغچه بان، مدیر آموزشگاه باغچه بان و فرزند جبار باغچه بان، مؤسس آموزشگاه باغچه بان در حاشیه برگزاری همایش بزرگداشت استاد عبدالعظیم قریب، پدر دستور زبان فارسی با خبرنگار هفته نامه شهاب به گفت و گو نشست که ماحصل این گفتگوی صمیمی در ذیل تقدیم خوانندگان می شود:

• خانم باغچه بان در ابتدا ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید لطفاً جهت آشنایی بیشتر مخاطبان با فعالیت هایتان ضمن معرفی خود مختصری در خصوص فعالیت های فرهنگی تان نیز توضیح دهید.

ثمینه باغچه بان مدیر آموزشگاه باغچه بان هستم. در سن ۱۲ سالگی افتخار همکاری با پدرم در آموزشگاه باغچه بان که در سال ۱۳۲۲ توسط ایشان تأسیس شده بود را داشتم و از این حرفه لذت می بردم و تا اینکه در سال ۱۳۴۵ پدرم درگذشت و من به عنوان مدیر این آموزشگاه همچنین مدیر جمعیت حمایت کودکان ناشنوا به فعالیت ادامه دادم.

• سرکار خانم باغچه بان با توجه به کتاب های فراوانی که نوشته اید، همچنین مدرسی که تأسیس نموده اید قدری هم در این زمینه توضیح دهید.

با کمک خواهرم پروانه و دیگر دوستانم موفق به تأسیس حدود چهار تا پنج مدرسه برای سرویس دهی بهتر در نقاط مختلف تهران شده ام، کتاب هایی نیز برای آموزش به ناشنوایان در زمینه رفتار کودکان در خانه ترجمه کرده ام و تا سال ۱۳۵۹-۱۳۵۸ نیز در سمت مدیریت به فعالیت ادامه دادم و سپس بازنشسته شدم. ضمن اینکه کتابی با عنوان جوجه جوجه طلایی، با زبان اشاره بیابید ترکی حرف بزیم را نیز با هدف آموزش زبان فارسی به ترک زبانان نوشتم و بعد از آن نیز به آمریکا نزد خانواده ام رفتم.

ص: ۱۰۳

• چه فعالیت هایی را در آمریکا در خصوص آموزش به کودکان برون مرزی صورت داده اید؟

در آمریکا برای آموزش به کودکان برون مرزی کلاسی را دایر نمودم و سعی کردم با نوشتن کتاب های بسیاری تجربه زندگی ام را به کودکان انتقال و آموزش دهم، کتاب «خورشید خانم آفتاب کن» و «از اینجا تا شیراز» را نیز برای آموزش زبان به کودکان برون مرزی نوشتم.

• آیا هدف خاصی از نوشتن این کتاب ها برای کودکان برون مرزی داشته اید؟

بله! من روش زبان آموزی را برای آموزش به کودکان برون مرزی انتخاب نموده ام چرا که اعتقادم بر این است مسئله زبان در جامعه بسیار حائز اهمیت است.

• لطفاً پیرامون پنج دفتر شب و همچنین جایزه وزارت آموزش و پرورش نیز توضیح دهید.

کتاب پنج دفتر شب در تهران چاپ و برنده جایزه وزارت آموزش و پرورش شد که هدف من از نوشتن این کتاب این بود که باید به جای مشق دادن به بچه ها به رفع اشکالات آنها پرداخته شود، بعد از آن نیز کتاب «دویدم و دویدم» را به زبان اشاره نوشتم که از طریق یونیسف در تهران چاپ شد، همچنین با کمک شاگردان ناشنوایم رضا محمودی، محسن موسوی، مرضیه و ایران بهادری از همکارانم نواری هم با زبان اشاره در خصوص حقوق کودک تهیه نمودیم که نه تنها برای افراد ناشنوا مفید است بلکه برای سایر افراد نیز جهت آشنایی آنها با حق و حقوق اجتماعی شان بسیار مفید و مثر می باشد.

• خانم باغچه بان با تشکر مجدد از وقتی که در اختیار ما گذاشتید. لطفاً به عنوان آخرین سؤال برنامه های آتی خود را بیان کنید.

به عنوان معلم بازنشسته ای که هرگز بازنشسته نمی شود، در حال حاضر نیز در حال نوشتن کتابی برای کودکان هستم و امیدوارم هرچه سریع تر این کتاب نیز به چاپ برسد و بتواند برای کودکان مثر و واقع شود.

مصاحبه با دخت زنده یاد جبار باغچه بان (۱)

• لطفاً از زندگی نامه و شخصیت پدرتان به طور مختصر برای خوانندگان ما بگویید.

او اولین معلم ناشنوایان ایران بود. کسی از شنوایان و ناشنوایان نیست که پدر من را نشناسد. نام ایشان همیشه زنده است و من از طفولیت تحت تأثیر پدر قرار گرفته و تصمیم گرفتم همیشه همیار و همکار او باشم.

• چه عاملی باعث شد که نام خانوادگی پدرتان از عسگرزاده به باغچه بان تغییر یابد؟

پس از اینکه پدرم باغچه اطفال را در سال ۱۳۰۳ در شهر تبریز بنیان گذارد تصمیم گرفت نام باغچه بان را به معنای کسی که از کودکان نگهداری و به آموزش تعلیم و تربیت آنان می پردازد، نامگذاری کنند. به همین دلیل نام باغچه بان را روی خود گذاشت و گفت: کودکان همانند گل هستند و من باغچه ای هستم که آنان در آنجا رشد می کنند و شکوفا می شوند.

• آیا پدرتان از زادگاهش «آذربایجان» به علت تعلیم کودکان به تبریز مهاجرت کرده است؟

خیر، ایشان فقط به دلیل درگیری بین ازبک ها، ارمنه و ایرانیانی که مقیم قفقاز بودند و همین طور به دلیل جنگ، به تبریز مهاجرت کرد.

• به عنوان فرزند ایشان شخصیت پدر را توصیف کنید.

همیشه او را به عنوان معلم می دیدم و او را معلم صدا می زدم. شاید کمتر دیده بودم که معلم روز و شب بالای سرمان باشد چون همیشه معلمان از کار شاگردان

ص: ۱۰۵

راضی نیستند؛ برای ما خیلی سخت بود که روز و شب با معلم خود باشیم.

• حال که شما راه پدر را ادامه می دهید و به ناشنوایان خدمت می کنید چه احساسی دارید؟

خیلی خوشحال هستم که راه پدر را ادامه می دهم و خیلی دوست داشتم که می توانستم در ایران بمانم و راه پدر را با افتخار ادامه دهم. اما از بد حادثه مجبور به ترک ایران شدم. یکی از دلایل آمدنم، دیدار عزیزان ناشنوا، شاگردان و دوستانم است. همچنین موفقیت آنهاست که خوشحالم می کند.

• لطفاً از خصوصیات اخلاقی خودتان برای ما بگویید.

آدم بسیار جدی و پیگیر هستم و خیلی به صرفه جویی اهمیت می دهم. اسراف کردن برایم امری بسیار ناخوشایند و اعتقاد دارم از هر چه که داریم، باید کمال استفاده را بکنیم و به هر چه که وجود دارد، اجازه شکوفایی و بالندگی بدهیم؛ مثل درخت بید که باید فرصتی داشته باشد تا کاملاً سیراب شود و رشد کند و هر انسانی مثل آن، باید حداقل رشد را داشته باشد تا به شکوفایی برسد. البته باید واقع گرا بود و آرزوهایمان واقع بینانه باشد و از هر گونه تلاشی برای به ثمر رسیدن آن نباید کوتاهی کنیم.

• نظر شما در مورد فعالیت انجمن خانواده ناشنوایان ایران و خدمت رسانی چیست؟

به نظر می رسد انجمن بسیار فعالانه است و اهداف ارزنده ای در پیش دارد که اگر امکانات مالی داشته باشند برای پیشبرد هر چه بهتر این اهداف می توانند برنامه ریزی بهتری داشته تا خدمت به ناشنوایان را به تمام معنی.....شکوفای سازند. امیدوارم که افراد خیر برای به ثمر رسیدن فعالیت مفید و ارزنده این قشر از هیچ کمکی دریغ نوزند.

• نظرتان را در مورد مجله آوای نگاه بیان کنید.

مجله آوای نگاه آینه فعالیت انجمن خانواده ناشنوایان ایران است و همین طور

که می بینیم بهتر و پر محتواتر می شود. خوشحال هستیم که نه تنها مسائل ناشنویان در آن مطرح می شود بلکه مسائل دیگری از جمله مشکلات همه معلولین اعم از ناشنوا، نابینا و معلولین جسمی - حرکتی و... در آن قید شده که واقعاً مفید می باشد.

• بزرگترین آرزوی شما؟

سعادت ایران و ایرانی. ما همه افراد ایرانی هستیم. هم وطن ایرانی هستیم. چه شنوا چه ناشنوا! همه در ایران زندگی می کنیم؛ تا ایرانی آباد و آزاد بسازیم.

• کلام آخر؟

امیدوارم هر چه زودتر تمام ناشنویان دست به دست هم دهند و بدون جبهه گیری برای به ثمر رسیدن آرزوی ناشنویان یک صدا گردند و ناممکن ترین ها را ممکن سازند. همچنین در مورد آموزش رابطین امیدوارم که انجمن با پیگیری هایی که می تواند انجام دهد یک طرح یا قانونی را به مجلس پیشنهاد دهد که به تصویب مجلس برسد که مجلس به بهزیستی این حق را بدهد که از جانب این دستگاه، حقوقی برای رابطین در نظر گرفته شود. چون نمی شود که عده ای وقت خود را با عنوان رابط به صورت رایگان در اختیار ناشنویان بگذارند؛ باید بدانیم که هر کسی نیاز به شغلی دارد که بتواند در آن فعالیتی مؤثر و مفید داشته باشد و در آن شغل موفق باشد. با آرزوی موفقیت برای ناشنویان عزیز. (۱)

ص: ۱۰۷

ثمینه باغچه بان کارشناس زبان آموزی پایه و آموزش کودکان استثنایی به تازگی گزیده ای از متل های کودکانه را در کتاب کوچک و زیبایی با عنوان "جم جمک برگ خزون" گردآوری و در ایران منتشر کرده است.

ثمینه که پیش از این کتاب های دیگری همچون دویدم و دویدم، "غیر از خدا هیچ کس نبود" و "آفتاب مهتاب چه رنگه؟" را نیز منتشر کرده است، درباره این کتاب می گوید این متل ها را که یادگاری از دوران کودکی اش است، "آن چنان که به یاد مانده است" نقل می کند.

ثمینه دختر جبار باغچه بان در پیشگفتار این کتاب می نویسد: "بچه بودیم، چهار پنج ساله، تاریکی شب سنگینی می کرد، پدر و مادرم دیر کرده بودند، خوابمان می آمد ولی خوابمان نمی برد. "خانم آقا" همه قصه هایش را گفته بود ... پروانه که کوچکتر بود، با لالایی های شیرین او به خواب خوش رفته بود ولی برادرم ثمین و من بی تابی می کردیم. "خانم آقا" ... گمانم کم کم حوصله اش داشت سر می رفت و وقتش شده بود که برایمان دعای "السون و ملسون، را بخواند و بخواهد که پدر و مادرمان "قند راجونه" شوند و به دست غیبی ناگهان در میان خانه پیدایشان شود! "ثمینه این متل ها را جادویی می داند که هیچ گاه فراموش نمی شوند و باید هر پدر و مادری آنها را با کودکانش سهیم شود.

کتابک به مناسبت انتشار این کتاب با ثمینه باغچه بان که اکنون در آمریکا زندگی می کند، گفت و گویی داشته است که در زیر می خوانید:

• چه شد که به فکر گردآوری و چاپ چنین کتابی افتادید؟

از کودکی برایم متل ها بسیار سحرانگیز و رؤیایی بوده اند. پرواز آزادانه خیال، دور از منطق دست و پا گیر، تنها در فضا و با آهنگ متل ها ممکن است ...

شگفتی متل ها نه در قافیه و متن های معقول آن بلکه در رهایی از بند قول و قرار اجتماعی و ادبی است، درسی داده نمی شود و سرزنشی در کار نیست و از این رو کودکی که من باشم دوستشان دارم ...

ص: ۱۰۸

برایم آن شتر گردن دراز بیابانی که در باغچه دارد برگ چنار می خورد تعجبی ندارد و مانند هر همبازی دوران کودکی محسوس و طبیعی است.

زنی سلیمون را صدا می کند... سلیمون ، سلیمون ، قالی رو بکش تو ایوون... .

این زن کیست، به خدا من او را می شناسم... با تمام وجودم... صدایش آشناست... سلیمون، بازی در نیار، زودتر قالی را بکش تو ایوون....

شاید مهمان دارد می آید... لابد به زودی سینی زیر سماور را هم خواهند گذاشت روی قالی (که گوشه اش کبود است!) و همان زن با جان آشنا، که چادر کدوری گل ریزش را محکم به کمرش بسته، سماور برنجی را روی سینی خواهد گذاشت و دودکشی بر سر آن...

اصلاً کلمه به کلمه، عبارت به عبارت و جمله به جمله مثل ها مضرابی هستند که تار و پود هستی مان را می لرزانند و نغمه ای و یا قصه ای آشنا به گوشمان می خوانند. برای من مثل "دیشب که بارون اومد" یکی از غزل های زیبای ادبیات فارسی است... عشق و هوس کودکانه با این ترانه در دل ها جوانه می زند... به دنبال گل پرپر شده کبوتری می شویم و سپس آهویی که سر به صحرا می گذارد و سرانجام ماهی سرخی که به دنبال آرزوی شیرینش در دریا از نظرها پنهان می شود...

می توان چشم ها را بست و بر بال مثل ها نشست و تا بیکران عالم پندار پیش رفت... تا آنجا که بال آرزو و هوس را توان پرواز است.

• آشنایی کودکان و نوجوانان با ادبیات عامیانه به خصوص مثل ها را چه حد ضروری می دانید و چرا؟

مثل ها حاصل ایام فراغت و خوش دلی و رهایی و آزادی است. این گنجینه های ملی، ریشه در زبان فارسی و آهنگ آن و رهایی از هرگونه قید و بند دارد ...

بگم بگم حیا کن، از سوراخ در نیگا کن!"

باز بگم چه کرده که باید حیا کند... آن سوی سوراخ چه می گذرد که باید بگم از آن نیگا کند؟

در این جمله های نامربوط چه هست که از آن لذت می بریم و در خاطرمان می ماند و بگم هم می شود یکی از آشنایان؟

این مثل ها زنجیرهایی هستند که نسل ها را به هم پیوند می دهند، آنها یکی از هویت های ملی ما هستند، همان طور که اسطوره هایمان.

• چرا این چند متل را برگزیدید؟

بیشتر این متل ها از کودکی به یادم مانده است. بعضی از آنها را از "جم جمک برگ خزون" مهدخت صنعتی با تصویرگری پرویز کلانتری و "شادمانه، کودکانه" لیلی ایمن (آهی) که حدود سی سال پیش نوشته است برداشته ام. سرانجام پس از سالیان متمادی آرزو و تمنا به یاری و همت پیمان سعیدی عزیزم این کتاب با تصویرهای فرشید شفیع و با یاری محمود رضا بهمن پور در انتشارات نظر چاپ و منتشر شد.

• درباره تصویرگری این متل ها بگویید. از تصویرگر چه خواستید و آیا فکر می کنید تصویرهای او با این متل ها همخوانی دارد؟ چرا؟

فرشید شفیع هرچند که در اوان جوانی شهرت به سزایی در کار نقاشی و تصویرگری برای کتاب ها دارد، ولی من دور افتاده از وطن، با معرفی پیمان با این نازنین آشنا شدم. فرشید بسیار باصفا و دوست داشتنی است و از این رو کارهایش هم بسیار زیبا و دوست داشتنی و دلنشین است. به نظر من بهتر از این نمی شد متل ها را مصور کرد. من از اینکه فرشید مصور کردن این متل ها را به عهده گرفت و نزدیک یک سال روی آنها کار کرد بسیار ممنونم. کسی که اسم دخترش را بگذارد باران نمی تواند یک فرد عادی باشد.

خوشبختانه آقای بهمن پور هم چاپ این کتاب را با همه دردسرهایش به عهده گرفتند و در چاپخانه نظر چاپ و منتشر کردند. البته تنها عیب کار صحافی کتاب به سبب عجله من در پایان دادن به کار بود.

• آیا برای ادامه این کار برنامه ای دارید؟ چه کاری اکنون در دست دارید؟

امیدوارم که با همکاری پیمان و فرشید و آقای بهمن پور مجموعه "بازی های کودکانه مان، آن چنان که به یادها مانده" نیز چاپ شود و از این راه گامی دیگر در راه معرفی و حفظ بخشی دیگر از هویت ملی مان به طوری که برای کودکان نیز قابل استفاده باشد برداشت.

گفت وگویی روزنامه شرق با ثمینہ باغچه بان (۱)

گزارشی که می خوانید شرحی از یک دیدار کوتاه و دوستانه با ثمینہ باغچه بان است که در تاریخ هشتم ژانویه ۲۰۱۱ در منزل شخصی وی در شهر زیبا و کوچک سانتاکروز در ایالت کالیفرنیا انجام شده است. اگر چه بسیاری با شنیدن نام «باغچه بان» به یاد جبار باغچه بان پدر خانواده می افتند که خدمات ارزنده ای به همه ما ایرانیان کرده است، نباید فراموش کرد که دیگر اعضای این خانواده نیز هر یک به سهم خود در رشد و بالندگی ایران زمین به نحوی کوشیده اند. از آنجا که درباره جبار باغچه بان بسیار گفته اند و شنیده ایم، در گفت وگویی کوتاه با ثمینہ باغچه بان بیشتر درباره خود او و دیگر اعضای خانواده صحبت کردیم و هر از چند گاهی گریزی به حال گذشته و کنونی وی، پدر و مادرش و دیگر اعضای خانواده زدیم.

ثمینہ باغچه بان خود اکنون در سن ۸۶ سالگی کماکان بسیار پرنرژی است. به علاقه مندان زبان فارسی خواندن و نوشتن درس می دهد و کماکان در حوزه های مختلف زبان فارسی و کودکان مشغول پژوهش است. از آثار او می توان به «جم جمک برگ خزون» چاپ نظر، «روشنگر تاریکی ها» انتشارات چیستا و «آفتاب مهتاب چه رنگه» انتشارات سروش اشاره کرد. ثمینہ اکنون با فرزندش سهراب در سانتاکروز زندگی می کند و دخترش مریم با گلن و پسرشان شاهین را که در شهر سن رافایل هستند، در کنار خود دارد.

بعدازظهر یک روز پاییزی است و در حال گذشتن از جاده های پرپیچ و خمی هستیم که ما را به شهر سانتاکروز در ایالت کالیفرنیا می رساند. به دیدار ثمینہ باغچه بان می رویم. از طریق یکی از شاگردانش از او وقت گرفته ایم تا دیداری دوستانه با او داشته باشیم. کمی دیرمان شده است. به او زنگ می زنیم و عذرخواهی می کنیم. با روی باز می پذیرد و می گوید: اشکالی ندارد، منتظرم.

با ۴۵ دقیقه دیرتر از قرار اولیه به خانه اش می رسیم. در می زنیم. زنی آرام آرام به

ص: ۱۱۱

سوی در می آید. در را می گشاید. با لبخندی به گرمی به استقبالمان می آید. در اولین برخورد، در کنار لبخندش، یک ویژگی به وضوح به چشم می خورد: بسیار اصیل و زیبا صحبت می کند و هر واژه را با شمردگی و با طینتی زیبا ادا می کند. گویی که می خواهد هر واژه را حرمتی درخور بگذارد.

وارد خانه شده ایم. خانه اش حال و هوای ایرانی دارد. کوچک است و صمیمی. ما را به جای جای خانه اش می برد. می خواهد همه جا را نشانمان دهد: پذیرایی، اتاق های خواب، آشپزخانه و بالاخره بالکن. لبخند از روی لبش دور نمی شود و کلامش همچنان شیوا و دوست داشتنی است. می پرسد: «بچه ها چایی می خورین؟» درنگی می کند. لبخندکی می زند و می گوید: «چه سؤالی؟! ایرونی چایی نخوره که ایرونی نیس.» برمی گردد. به آشپزخانه می رود. سرزنده است. تازه بوی چای گرم را حس می کنم. تصور چای ایرانی در اندک سرمای پاییزی سرخوشم می کند.

به آشپزخانه رفته است. در غیبت کوتاهش سرکی می کشم تا بیشتر از اسباب تزئینی خانه اش لذت ببرم. تابلوهای ابریشم دوزی شده و گلدوزی شده شان هر یک گنجینه ای است هنری که جلوه خاصی به خانه می دهند. بعدتر در طول صحبت هایمان می گوید که همه شان را خودش کشیده و دوخته است.

آرام آرام به سمت آشپزخانه می روم. روی در یخچال خانه اش حدود ۱۵ عکس خانوادگی خودنمایی می کنند. همه باغچه بان ها سرحال و خندان در کنار یکدیگر در این عکس ها گرد آمده اند.

خودش اما می گوید که زندگی شان آن اندازه هم ساده نبوده است و سختی بسیار دیده اند. این طور می نماید که چهار نسل از باغچه بان ها در این عکس ها کنار هم آرامشی یافته اند تا از جمع خانوادگی شان لذتی ببرند. در عکس سیاه و سفید و بزرگ، جبار باغچه بان و صفیه میربابایی حضور دارند و ثمین و ثمین، یعنی نسل اول و دوم باغچه بان ها.

پروانه، خواهر کوچکشان، در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بوده است، اما او را در عکس دیگری می توانی ببینی. در عکس های دیگر نسل های سوم و چهارم حاضرند: مرجان و سهراب و مریم (فرزندان ثمین) و کاوه پسر ثمین و در کنار آنها شاهین پسر مریم. در عکسی دیگر هوشنگ پیرنظر، همسر ثمین، مشغول خواندن

کتابی است. ثمینه می گوید: «چهار سال از درگذشت هوشنگ می گذرد، ولی همیشه با ماست.»

وارد آشپزخانه شده ام. می بینم که سه فنجان چای ریخته است، اما این پا و آن پا می کند. متوجه نمی شوم. کمی خجالت می کشد. بیشتر دقت می کنم. به آهستگی می گوید: «بخشید. میشه سینی رو شما بیاری؟ دستم درد می کنه.» البته. سینی را برمی دارم. پشت سرش راه می افتم. به پذیرایی می رود. مکث می کند. مبل ها را نگاه می کند. از هم دورند. برمی گردد. می گوید: «بهتر نیس دور میز آشپزخونه بشینیم؟ صمیمی تره.» پیشنهاد خوبی است.

دور میز ناهارخوری رو به روی پنجره ای می نشینم که به سوی درخت های بیرون باز می شود. چای هست و کیک زردآلو و چشم انداز درختان سرسبز و بلند. همه چیز برای یک گپ دوستانه آماده است.

سه تایی می نشینیم. من، ثمینه و لیلا- دوست من. کیک زردآلو را می برد. خوشمزه است. با لیلا- آشنای مشترکمان که شاگردش است به گفت و گو مشغول می شود. شاگردش ایرانی- آمریکایی است و عاشق ایران و زبان فارسی. نزد ثمینه فارسی می آموزد. راجع به درس هایی که به او آموخته صحبت می کنند و پیشرفت دانش آموزش را زیر نظر دارد. کم کم صحبت هایشان در مورد درس های گذشته تمام می شود. برمی گردد به سوی من. می پرسد: «خب. پس اومدی از باغچه بان ها خبر بگیری. حالا- چی می خوای بدونی؟» به او می گویم که خیلی خوشحالم که اینجا هستم و البته دوست دارم خیلی چیزها درباره باغچه بان ها بدانم، از پدرتان گرفته تا مادرتان و بقیه اعضای خانواده. می گوید: «بین عزیزم، در مورد جبار باغچه بان هزاران جا هم من نوشته ام هم دیگران. اگر می خواهید امروز درباره دیگر افراد خانواده ام گفت و گو کنیم.» کمی جا می خورم. اما پیشنهاد خوبی است. خوشحال می شود از اینکه دیگر مجبور نیست درباره پدرش به پرسش های تکراری پاسخ بگوید. اضافه می کند: «خوشبختانه این مرد مبتکر و معلم بزرگ تنها نبود. مادرم همیشه در کنارش بود. ثمین (برادرش) و من کوشیده ایم که تا حدی نشان بدهیم که مادر عزیزمان چه سهم بزرگی در زندگی و کارهای پدرم داشته است.»

بعد ادامه می دهد: «یاد کارت پستالی می افتم که مشعلی فروزان را در شب تیره و تاری نشان می داد، ولی مشعل دار کم پیدا یا ناپیدا بود. این مشعل فروزان

پدرم را و مشعل دارش مادرم را به یادم می آورد.»

بلند می شود و کتابی را می آورد به نام «روشنگر تاریکی ها» و می گوید: «من در این کتاب همه چیز را درباره زندگی پدر و مادرم نوشته ام، همه معلوماتم را درباره زندگی آنها. این کتاب مرجع خوبی است. می توانید آن را بخوانید تا بیشتر با زندگی پدر و مادرم آشنا شوید.» بعد ادامه می دهد: «بخش اول کتاب نوشته مادرم است. شماها باید این کتاب را بخوانید تا متوجه بشوید که چگونه «سیاست بازان» با سوءاستفاده از مذهب، مسلمانان و ارامنه را در قفقاز ضد یکدیگر شورانده و به جان هم انداختند و موجب خونریزی های بسیار شدند. مسلمانان و ارامنه که در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی می کردند و یکدیگر را «گنشو» یعنی همسایه صدا می کردند. این داستان دراز است و من کوتاه می آیم.»

بعد عکس های کتاب «روشنگر تاریکی ها» را به ما نشان می دهد. عکس اول عکسی سیاه و سفید است از نخستین نمایش کودکان کودکستان «باغچه اطفال» در تبریز در سال ۱۳۰۳ خورشیدی که توسط کودکان ترک زبان اجرا شده است.

می گوید: «دکور و همه ماسک ها و لباس ها توسط پدر و مادرم تهیه شده است. نزدیک به یک قرن پیش.» بعد اشاره ای به عکس می کند: «این پسر کوچک هم جاوید فیوضات است، پسر میرزا ابوالقاسم فیوضات، رئیس اداره فرهنگ تبریز. جاوید نخستین کودک ایرانی است که پدرم به او با روش ابداعی اش، «روش کلی»، در کمتر از شش ماه خواندن و نوشتن آموخته است. این همان روشی است که بعداً به نام «روش باغچه بان» شهرت یافته است.»

سپس عکس لطفعلی آذرخشی، نخستین شاگرد ناشنوی پدرش را در تبریز نشانمان می دهد، می گوید: «برادر لطفعلی، آقای رعدی آذرخشی غزل زیبا و ماندگار زیر را سروده است: من ندانم به نگاه تو چه راز نیست نهان که مرا آن راز توان دیدن و گفتن نتوان» عکس بعدی از گوشه ای است که جبار باغچه بان برای ناشنوایان اختراع کرده تا به کمک آن بتوانند بشنوند. در عکس بعدی خودش را در کنار دانش آموزان نشان می دهد و می گوید: «ببینید. در آن زمان بعضی از شاگردان پدرم از من بزرگ تر بودند. من در این کلاس درس می دادم.»

از او می پرسم پدر و مادرت چگونه با هم آشنا شدند. می گوید: «ببینید. پدر و مادر من نیز مانند شمار بسیاری از قفقازی ها برای نجات از کشت و کشتار

مسلمانان و آرامنه در سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ از آنجا فرار کرده و به ایران پناهنده شدند.

شرح ازدواجشان در گیر و دار فرار بسیار مهیج و باور نکردنی است. مادرم شرح آن را به دقت نوشته. وقتی که پا به سرزمین اجدادی خود ایران می گذارند، وارد مرند می شوند. در مرند، پدرم با زحمت فراوان شغل معلمی می گیرد و چون در کارش خیلی موفق بوده، از او می خواهند که به تبریز برود. در تبریز پدرم کودکستانی باز کرد که آن را «باغچه اطفال» نامید و بر آن پایه نام باغچه بان را برای اسم فامیل خود برگزید و از آن زمان «جبار عسگرزاده»، «میرزا جبار باغچه بان» شد.

می گویم: پس نخستین کودکستان ایرانی را ایشان باز کردند. می گوید: «نه. اولین کودکستان را یک خانم ارمنی به نام خانم خانزادیان قبلاً در تبریز باز کرده بودند. پدرم می گفت که من رفتم کودکستان خانزادیان را دیدم و خیلی خوشم آمد.» می گویم: پس خلاف تصور رایج پدرتان اولین نبود. می گوید: «نه. به هر حال اولین یا دومین بودن مهم نیست. روش آموزش و پرورش و ابتکارات پدرم بود که اهمیت و برجستگی داشت و ماندگار شد. به علاوه، آدم نباید حق دیگران را پایمال کند.»

می پرسم: این کودکستان چگونه بود و چه ویژگی هایی داشت؟

می گوید: «کودکستانی که پدرم باز کرد بسیار کم نظیر است، نه تنها در ایران بلکه در جهان. و این ثمره خلاقیت لایزال ذهنش بود. پدرم در بسیاری از رشته های هنری نیز دست داشت. می توانست آنچه را که به ذهنش می رسد عملی کند، شعر بگوید، نمایشنامه بنویسد، دکورها و ماسک ها را خودش طراحی کند و بسازد و غیره.»

می گویم: شما که مدرسه های زیادی را در سراسر دنیا دیده اید و سفرهای زیادی داشته اید، خیلی کوتاه کودکستان و مدرسه ناشنوایان پدرتان را توصیف کنید. می گوید: «هیچ مدرسه ای مثل مدرسه پدرم نبود. مدرسه اش مثل چشمه جوشانی بود. هر روز برای ما مثل روز اول بهار بود. هر روزی که می گذشت مثل این بود که شب قبلش یک بارش حسابی آمده است. صبح جوانه افکار تازه زده می شد. در باغچه کودکستان و مدرسه ما نهالی نو سر از خاک حاصلخیزش برمی آورد. این برداشت من است به عنوان یک کودک و مربی کودکستانی از

کارهای پدرم.» سپس با تبسمی ادامه می دهد: «در چنین مدرسه ای به دنیا آمدن و بزرگ شدن یک موهبت الهی است که نصیب هر کسی نمی شود!»

کمی مکث می کند. بعد کمی جدی تر می شود و می گوید: «البته خیلی ها، از جمله مادرم، این را موهبت الهی نمی دانستند. مادرم یک زن بود و یک مادر. آرزوهای بسیاری برای خودش و فرزندانش داشت. وقتی جوان بودم این احساسات و آرزوهای به حق مادرم را درک نمی کردم. نمی فهمیدم. من خیلی دیر، به قول دختر عاقلم مریم، عقل در آوردم. تازه حالا می فهمم که ای بابا! این مادر شکیبای من از دست این میرزا جبارخان عسگرزاده ملقب به باغچه بان، که تمام هوش و حواسش به کارش و رسیدن به هدف هایش بوده چه کشیده و چقدر تحمل کرده است!»

بعد می گوید: «البته زندگی در مدرسه برای ما بچه ها هیچ بد نبود. پدرم می گفت: من با این درآمد خیلی محدود معلمی نمی توانم خانه ای بگیرم که حیاط داشته باشد، باغچه داشته باشد، حوض داشته باشد. پس من باید خانه ام با مدرسه ام یک جا باشد. بنابراین خانه ما همیشه در مدرسه بود. همه ما توی مدرسه به دنیا آمدیم. برادرم ثمین و من، هر دو در باغچه اطفال تبریز به دنیا آمدیم. او در سال ۱۳۰۲ و من در سال ۱۳۰۴. خواهرم پروانه هم در کودکستان شیراز به دنیا آمد.» بعد ادامه می دهد: «همه ما در مدرسه با محدودیت هایش و با امکاناتش بزرگ شدیم و در همانجا ازدواج کردیم. پدرم نیز تا یک هفته پیش از درگذشتش، در همین مدرسه و در اتاق خودش در مدرسه مان بود.»

از ثمین می خواهم بیشتر توضیح دهد که منظورش از اینکه معتقد است بزرگ شدن در مدرسه برای او مثل یک موهبت بوده است، چیست. می گوید: «از بزرگ شدن در کودکستان پدرم و مدرسه ناشنویان، بدون اینکه بخواهم، خیلی چیزها یاد گرفتم. مثلاً وقتی که پس از بازنشستگی در سال ۱۳۶۲ آمدم آمریکا و در کودکستان اینتر جنریشنال چایلد کرسنتر مشغول به کار شدم، بال و پری تازه باز کردم. برای اولین بار در عمرم با بچه های شنوا کار می کردم. تمام آن خاطرات شیراز در من زنده شد. همه کارهای پدرم را در کودکستان شیراز که از کودکی ام به یادمانده بود، با شوق و ذوقی کودکانه در اینجا به کار بردم. این پانزده سال کار با بچه های آمریکایی و مکزیکی تجربه ای بود شیرین و نو که

می پرسم: چه شد که به کار معلمی روی آوردید؟ پدرتان از شما خواست؟ می گوید: «نه، ما همه آزادی مطلق داشتیم. و در این آزادی مطلق من دنبال کارهای پدرم را گرفتم. این را خودم خواستم. می دیدم که پدرم زیر بار سنگینی است. من در عین کودکی حس کردم که باید یارش باشم. از ۱۳-۱۲ سالگی عملاً در کلاس های ناشنوایان پدرم آغاز به کار کردم. یعنی مدرسه ام که تعطیل می شد، ساعت چهار، می رفتم خانه مان، که همان مدرسه کر و لال ها باشد. پدرم تا ساعت شش و هفت شاگردها را نگه می داشت. آن وقت من آنجا خیاطی یاد می دادم، دیکته می گفتم، نقاشی درس می دادم و به پدرم کمک می کردم. از همان موقع مسیرم را برای خودم روشن کردم. کوچک ترین تردیدی نداشتم که در زندگی ام چه کار می خواهم بکنم.» بعد چنین ادامه می دهد: «در ضمن مدرسه پدرم تابستان هم تعطیل نمی شد. مدرسه ای «همیشه باز» بود و ما هم همیشه کار می کردیم. این تجربیات نو در جوانی ام زمینه کاری ام شد. از این رو، پس از گرفتن دیپلم از دانشسرای مقدماتی، به دانشسرای عالی رفتم و در بخش ادبیات در رشته دبیری زبان انگلیسی ادامه تحصیل دادم.»

دوست دارم بدانم چه شده که به آمریکا آمده است. می گوید: «در دانشسرای عالی با هوشنگ پیرنظر همکلاسم آشنا و دوست شدم و ازدواج کردم. ما با هم بورسیه فولبرایت گرفتیم و در سال ۱۹۵۱ با هم به آمریکا آمدیم.» می گویم: درس خواندن در دانشگاه های آمریکایی تجربه خوبی باید بوده باشد. اگر بورس نمی گرفتید هم می آمدید؟ جواب می دهد: «نه. اگر بورس نمی دادند، نمی توانستیم اینجا درس بخوانیم. ما پول رفتن به کرج را نداشتم. می خواستیم بیایم اینجا؟ پدرم و مادرم بسیار از این تصمیم حمایت کردند. پدرم البته بیشتر از مادرم. مدرک فوق لیسانس را در سال ۱۹۵۵ در رشته آموزش ناشنوایان و سنجش شنوایی از مدرسه ناشنوایان کلارک و کالج اسمیت در شهر نورثمپتون واقع در ایالت ماساچوست گرفتم و بعد رفتم به نیویورک و در کالج بارنارد که بخشی از دانشگاه کلمبیاست، در رشته گفتاردرمانی به تحصیلاتم ادامه دادم. آن موقع جنگ کره بود و سربازهای آمریکایی از کره برمی گشتند و گرفتاری های گفتاری زیادی داشتند و ما در دانشگاه کلمبیا با آنها کار می کردیم. در همین دوره هوشنگ هم مدرک

کارشناسی ارشدش را در رشته علوم سیاسی از دانشگاه کلمبیا گرفت.»

می پرسم چه شد که دوباره به ایران برگشتید؟ می گوید: «در این موقع کودتای ضد مصدق شد. پدرم، مادرم و مسعود کریم، شوهر خواهرم همه به زندان افتادند. من و هوشنگ کارمان را نصفه کاره گذاشتیم و به ایران برگشتیم. از روز ورودم، در مدرسه با یک نیروی تازه آغاز به کار کردم. نه تنها به شاگردان درس می دادم، بلکه برنامه تربیت معلم ها را نیز پی ریزی می کردم و مرتب به پیش می بردم. در آن موقع به اصطلاح، من تحصیل کرده خارج بودم و زبان انگلیسی می دانستم و موقعیت های خوبی برایم وجود داشت.

بعضی ها به من می گفتند برو شرکت نفت، برو سازمان برنامه، پول خوبی می دهند. ما را خوب نمی شناختند! البته من رفتم به خدمت ناشنوایان و با حقوق دبیری ادامه کار دادم و پس از ۳۶ سال خدمت با پایه دبیری بازنشسته شدم! تا اینکه اخیراً که یک روز با دختر عمه ام رفته بودیم اداره بازنشستگی حقوق هایمان را بگیریم، دختر عمه ام، فرنگیس ارجمندی، به من گفت: بین اینها چه می گویند؟ مرتب راجع به حق مدیریت صحبت می کنند. مگر تو مدیر نبودی؟ گفتم: چرا، به خدا بودم! آن هم چه مدیری! گفت: خب چرا تو حق مدیریت نمی گیری؟! خلاصه رفتیم داخل و تقاضا دادیم و الآن چهار، پنج سالی است که حقوق مدیریت می گیرم. من تمام مدت فقط با حقوق دبیری در مدرسه مان کار کردم. فکر رتبه و حقوق نبودم. البته احتیاج هم نداشتم. شوهرم در سازمان برنامه کار می کرد و حقوق خوبی می گرفت. از اول نه هوشنگ و نه من حرص پول در آوردن نداشتم. آخر ما هر دو آرمانی و روشنفکر و هم فکر بودیم!»

از او می خواهم کمی از رابطه خودش و همسرش هوشنگ پیرنظر بگوید. نفس عمیقی می کشد و می گوید: «بگذارید همین جا اقرار کنم که همسر زنانی چون من بودن کار آسانی نیست. خیلی صبر و حوصله و گذشت می خواهد. مخصوصاً برای کسانی که خودشان هم مسئولیت برنامه های سنگین فرهنگی و اجتماعی بر دوش داشته باشند. هوشنگ عزیزم نه تنها تاب شتاب زدگی ها و هیجان هایم را در کارهایم می آورد، بلکه پشتیبان کارهای روز افزونم که هر روز شاخ و برگ نویی می گرفت نیز بود. هوشنگ سهم بزرگی در پیشرفت کار آموزش و پرورش و رفاه ناشنوایان دارد. او پدرم را دوست داشت و کارهایش را

درست می دانست و با تمام توانایی های مادی و معنوی اش پشتیبان کارهایمان بود. نه تنها همسرم، بلکه فرزندانم سهراب و مریم نیز سهمی از دشواری تحمل مادری چون من را داشتند. با وجود این، هر دوشان همیشه پشتیبان فعالیت های مختلفم بوده اند و هستند. اگر به جز این بود، نمی شد.»

چایی ام سرد شده است. صحبت هایمان گل انداخته است. می خندد و می گوید: «چای تازه دم براتون بیاورم؟» می گویم: نه. ممنون، خوب است. ادامه بدهیم. می پرسم: خوب! کار شما به نوعی ادامه کار پدرتان بود. از کارهای عمده باغچه بان بگویید. می گوید: «بینید. باغچه بان دو کار عمده داشت. یکی روش آموزش زبان به ناشنوایان است و دیگری روش آموزش خواندن و نوشتن الفبای فارسی به همه سوادآموزان.»

دایره فعالیت نخستینش محدود به ناشنوایان می شود. ولی کار دومش مربوط می شود به همه کسانی که می خواهند خواندن و نوشتن خط فارسی را بیاموزند و همه جمعیت ایران از خرد و کلان را در بر می گیرد.» می گویم: من جایی ندیده ام که روی این کار بزرگ باغچه بان و نحوه آموزش الفبای فارسی به همه ما ایرانی ها چندان توضیحی داده باشند. با وجود اینکه این قضیه از خدمت اول اگر بزرگ تر نباشد، کوچک تر هم نیست. می گوید: «بله. آموزش خواندن و نوشتن خط فارسی نه تنها در ایران که در افغانستان و تاجیکستان هم با روش باغچه بان تدریس می شود. من خودم هم این سعادت را داشتم که اول در تهران و بعد در سراسر ایران با یک سازمان دهی خیلی ابتکاری «روش باغچه بان» را گسترش بدهم. در این کار از پشتیبانی دفتر تعلیمات ابتدایی و دوستان عزیزم توران میرهادی و لیلی آهی به تمام معنی بهره مند بودم.» بعد ادامه می دهد: «بنا بر توصیه دوست عزیزم، توران میرهادی بود که همه این تجربه هایم را مستند کرده ام. این نوشته، هرچند که آماده چاپ است، زمان آن هنوز فرا نرسیده است.» می پرسیم: نام این کتابتان چیست. می گوید: «راستش هنوز نامی برایش برنگزیده ام. شاید اسمش را «صدف» بگذارم؛ زیرا «زندگی در صدف خویش گوهر ساختن است.»

از او می پرسم: اکنون چه کارهایی در دست دارید؟ می گوید: «از زمانی که به آمریکا آمده ام، به کارهای فرهنگی مشغول بوده ام. در کودکان و دبستان کار کرده ام، مقاله و کتاب نوشته ام. فارسی درس داده ام. شاگردانم را دست کم

می توانم به سه گروه تقسیم کنم. نخست کودکان یا نوجوانانی که پدر و مادرشان هر دو ایرانی هستند، گروه دوم آنهایی اند که تنها یکی از والدینشان ایرانی است و دسته سوم آمریکایی ها هستند که آنها نیز به دو گروه تقسیم می شوند: آنهایی که می خواهند زبان گفت و گوی فارسی را بیاموزند و گروه دیگر کسانی هستند که خواهان آموختن زبان فارسی برای دست یافتن به ادبیات فارسی اند. در این درس دادن ها خودم بیش از شاگردانم یاد می گیرم. درباره روش آموختن زبان می اندیشم، تجربه می کنم و می نویسم. در اینجا است که تجربه زبان آموزی به ناشنوایان برآیم سودمند است.»

از او می پرسم: پیشتر گفتید که مادران در پیشبرد اهداف پدرتان نقش خیلی مهمی داشت. بیشتر توضیح می دهید؟ می گوید: «مادرم پا به پای پدرم در کودکستان و دبستان او کار می کرد. در سال هایی که پدرم دست تنها بود و باید برای دنبال کردن کارهایش، که کم هم نبودند، از مدرسه برود، مادرم سرپرستی مدرسه را بر عهده داشت. ولی شوق اصلی مادرم کار کردن در کودکستان بود و بالاخره خودش هم یک کودکستانی به نام کودکستان پهلوی که جزئی از دبستان ناشنوایان بود، باز کرد.» بعد با هیجان ادامه می دهد: «مادرم صدای خوبی داشت، هنرمند بود و تار هم می زد. همکاری پدر و مادرم برای تهیه سرودهای کودکستانی در آغاز کار بسیار جالب بود. پدرم شعری را می ساخت و به مادرم می گفت: این را این طوری بخوان صفیه. بعد مادرم می خواند. بعد پدرم می گفت: نه، نه، نه، نه، نشد، نشد. این طوری بخوانش و شعر را زمزمه می کرد. مثلاً می گفت: ممممم ممم ممم ممم ممم ممم ممم ممم. خودش صدا نداشت. مادرم دوباره می خواند. پدرم دوباره می گفت: نه! این طوری نه. این طوری: ممممم ممم ممم ممم ممم ممم ممم ممم و دوباره زمزمه می کرد. آنقدر این کار را تکرار می کردند که آن چیزی که در ذهن پدرم بود را می ساختند.» می گویم: پس به یاری مادران بود که خیلی از سرودهای کودکستانی ساخته می شد. می گوید: «همین طور است!»

می پرسم: مادران موسیقی را کجا یاد گرفته بود. چگونه در فضای سنتی تر تقریباً یک قرن پیش این امکان برایش فراهم شده بود. می گوید: «زمانی که مادرم کودک کی بیش نبود، دایی عزیزش آقای میرمهدی جوادزاده که مردی روشنفکر بوده، به استعداد مادرم پی می برد و برایش استاد تار زنی را می گیرد تا این هنر را به

صفیه که سوگلی اش بوده، بیاموزد. یادم است که سال های بعد، مادرم در تهران برای آموزش تار کلاسیک نزد استاد شهنازی می رفت. مادرم تار زدنش را مدیون میرمهدی دایی عزیزمان است.»

می پرسم: زبان مادری شان فارسی بوده است یا اینکه در قفقاز فارسی یاد گرفته بودند؟ می گوید: «نه. همیشه آنها با هم ترکی حرف می زدند. البته پدرم در مکتب خانه و مادرم در مکتب خانه مسجد ایاصوفیه در استانبول تا حدی قرآن و فارسی ادبی آموخته بودند. ولی فارسی حرف نمی زدند. فارسی حرف زدنشان به طور جدی پس از آمدن به ایران و رفتن به شیراز آغاز شد.» بعد می گوید: «دلم می خواهد درباره مادرم این زن با گذشت و مهربان بگویم و بگویم و بلند می شود. قوری چای را دوباره روی سماور می گذارد. صحبت هایش گل انداخته است. برایم جالب تر می شود وقتی می بینم که این همه کارها و خدمات را باغچه بان ها در شرایطی انجام داده اند که فارسی زبان مادری شان هم نبوده است.»

برمی گردد و می گوید: «مادرم با پدرم همکاری می کرد تا اینکه بالاخره کودکان خودشان را در همان مدرسه ناشنویان باز کرد. این را هم بگویم که فارسی مادرم بهتر از پدرم بود و گاهی پدرم نامه های حساس اداری اش را برای مادرم می خواند و می گفت: صفیه گوش کن بین این درست است.» می گویم: خاطره ای از مادرت داری برایمان بگویی. سری تکان می دهد و می گوید: «روزی شهردار وقت تهران برای بازدید از کودکانستان مادرم که در خیابان سیروس بود، آمد. از دیدن وضع کار مادرم و شناختن او خیلی تحت تأثیر قرار گرفت. از او خواست که برود و کودکانستان شیرخوارگاه شهرداری را که در تجریش بود، سامان بدهد. آنجا بچه های بی زبان و یتیم را نگه می داشتند و با بی رحمی تمام با آنها رفتار می کردند. زمان جنگ جهانی دوم غذا خیلی کمیاب و گران بود. یادم می آید که یک روز سیزده بدر بود. مادرم در خیابانی که کودکانستان شهرداری آنجا بود، ایستاده بود و ماشین هایی را که از سیزده بدر برمی گشتند، نگه می داشت و می گفت: اگر خوراکی ای چیزی دارید بدهید، برای بچه های پرورشگاه لازم داریم.»

احترامی که برای مادرشان قائل بودم، چند برابر می شود. بعد ادامه می دهد: «ولی بعد از اینکه شهردار عوض شد و مادرم سعی کرد چون گذشته جلو ریخت و پاش های غیر انسانی گروه جدید را بگیرد، او را عملاً تنبیه کردند و گفتند که دیگر

در اینجا به تو نیازی نیست و محل کار تو از این پس در نوانخانه است، آنجا که متکدیان را جمع می کنند. در کجا؟ در شاه عبدالعظیم! بعد او را از آنجا به پرورشگاهی که در نزدیکی های راه آهن بود، منتقل کردند. مادرم که کودکستانش را بسته و مجبور بود که کار کند، ناچار از قبول این پست ها شد. و به این ترتیب یک مربی با آن همه تجربیات و توانایی هایش شد یک معلم خیاطی ساده! مادرم که زنی مهربان بود، بچه ها و دخترهای پرورشگاه را خیلی دوست داشت. برایشان لباس های عروسی می دوخت. سال ها بعد این دخترها با شوهرهایشان و بعد با بچه هایشان، عید که می شد با یک دسته گل یا یک جعبه شیرینی می آمدند به دیدن مادرم.»

بعد ادامه می دهد: «پس از چند سالی مادرم بازنشسته شد. در این زمان، پدرم و مادرم هر یک در اتاقی در آموزشگاه زندگی می کردند در خانه مان، در مدرسه مان. همان مدرسه و خانه ای که در آن زاده و بزرگ شدیم و به خدمت ادامه دادیم و اکنون به سبب بعضی کوه بینی ها اجازه زندگی در آن به فرزندان باغچه بان داده نمی شود. باری، چون می دانستم که مادرم اهل بیکار نشستن نیست، از او خواستم که در مدرسه مان به ناشنوایان خیاطی یاد بدهد. او هم با شوق این کار را پذیرفت و معلم خیاطی و گلدوزی ناشنوایان شد.»

کارهای دستی شاگردان مادرم هنوز در ویتترین کارهای دستی آموزشگاه دیده می شود. متأسفانه پس از انقلاب جو عوض شد و مادرم ناچار خانه پنجاه ساله خود را ترک کرد و به زندگی خود در آپارتمان کوچک پروانه ادامه داد. من در آمریکا بودم که مادرم در آغوش ثمین و پروانه جان سپرد. من پیشش نبودم. به عشق مادرم، در اینجا به خدمت سازمان هایی که به سالمندان می رسند، درآمد تا شاید آسایشی بیابم.»

می پرسم: اگر موافقید درباره ثمین برادرتان صحبت کنیم. چه شد که ثمین مثل شما به کار آموزش و پرورش که تخصص خانوادگی تان بود روی نیاورد؟ می گوید: «برادرم مسیرش با مسیر پدرم فرق داشت. او استعداد موسیقی داشت و دنبال آن را گرفت. پدرم هم هیچ فشاری نیاورد که مثلاً پسرش بیاید و دنبال کارش را بگیرد. خلاصه ثمین رفت و در هنرستان موسیقی تهران تحصیل کرد و بعد بورس گرفت و رفت ترکیه و آنجا در کنسرواتوار آنکارا کمپوزیسیون خواند. در همان جا با

«اولین سالم» که یکی از شاگردان برجسته هنرستان در رشته آواز و پیانو بود، آشنا شد که کار این عشق و دوستی به ازدواج انجامید. پس از بازگشت به ایران، ثمین در هنرستان موسیقی کمپوزیسیون درس می داد و آثار زیادی نوشته که بارها در تالار رودکی و تالار وحدت اجرا شده و می شود. کارهای ثمین را الآن کاوه باغچه بان، پسر دوم ثمین دارد پیگیری می کند و ان شاءالله به زودی آلبوم موسیقی «رنگین کمان دوم» را به کودکان و فرهنگیان ایران تقدیم خواهد کرد. رنگین کمان اول را که هدیه ارزشمند و ماندگار برادر عزیزم ثمین به کودکان و موسیقی ایران است، همه می شناسند و بچه ها آهنگ و شعرهایش را دوست دارند و می خوانند. ناگفته نماند که اولین عزیزم، نه تنها گروه کر آن را رهبری کرده است، بلکه گروه خوانندگان نیز همگی شاگردان و دست پروردگان در کلاس های آواز اولین هستند.»

می گویم: از اولین بگویید. می گوید: «اولین از مادری فرانسوی و پدری لبنانی که کاتولیک بودند، در شهر مرسین ترکیه زاده شده بود و فرانسه را خوب می دانست. من نمی خواهم اسم اولین را بیاورم و کار را با دو تا جمله تمام کنم. چون اولین خدمت بزرگی به موسیقی ایران کرد و بیشتر هنرمندان نسل های بعد از او مثل پری زنگنه شاگرد او بودند.» بعد می گوید: «علاقه مندان می توانند بروند و در گوگل و یوتیوب بخشی از کارهای اولین و ثمین را ببینند.» از او می پرسم: چطوری شد که اولین که حتی فارسی زبان هم نبود، علاقه مند شد که به موسیقی ایران خدمت کند. جوابش بسیار مختصر، اما گویاست: «اولین زنی بود که فکر می کرد که خب من زن یک ایرانی شده ام و باید صمیمانه با هم یکی باشیم. زبان فارسی را به سرعت و به خوبی آموخت. اولین نه تنها یک هنرمند و معلم بزرگی بود، بلکه قدرت برنامه ریزی داشت و با اجرای برنامه های سودمند آموزشی، موجب اعتلا و گسترش موسیقی ایرانی شد. دوست دارم راجع به اولین یک روز تمام صحبت کنم، اما الآن حضور ذهن ندارم.»

دوباره به ثمین برمی گردد: «ثمین نه تنها موسیقیدان و آهنگساز بود، بلکه نویسنده و مترجمی توانا به شمار می آید. او به ادبیات فارسی و ترکی نیز بسیار علاقه مند بود. عزیز نسین و یاشار کمال از دوستان نزدیکش بودند. ثمین با آشنایی کامل به فرهنگ و رسوم دو کشور ایران و ترکیه و با طبع شوخی که داشت، خوب از عهده ترجمه آثار نویسندگان ترک و به ویژه کارهای عزیز نسین برمی آمد.» در اینجا

ساکت می شود. نگاهش را به درخت ها می دوزد. غبار تأثری عمیق چهره اش را تیره می کند و ادامه می دهد: «برادرم و اولین و بچه هایشان پس از انقلاب از ایران کوچ کردند. به یاد گفته محمد درویش شاعر فلسطینی می افتم که می سراید: «من از سرزمینی نکو چیده ام، با خود سرزمینی را به دوش کشیده ام.» سنگینی این بار گاهی کمرشکن می شود. آنها ناچار تا پایان عمر در ترکیه ماندنی شدند.»

بعد ادامه می دهد: «سه سال پیش بود که در آخرین شب چهارشنبه سوری عمرش، با دلی اندوهگین از دوری وطن، چشم از جهان فرو بست و در روز اول نوروز در استانبول به خاک سپرده شد. برگردان آخرین اثرش هم این است: «کاشکی هر روز بود، روز نوروز - کاشکی هر شب بود، چهارشنبه سوری» و جالب است که خودش هم همان طور که گفتم روز چهارشنبه سوری فوت کرد و روز عید نوروز به خاک سپرده شد.» بعد ادامه می دهد: «اولین عزیزم هم دو سال پیش در گذشت و او را نیز در آرامگاه شیعه ها در استانبول در کنار ثمین به خاک سپرده اند. اکنون همه ساله پسران و دوستانشان به دیدار آنها می روند و با خواندن شعر و سرود و آتش افروزی می کوشند که این شب را با پدر و مادر عزیزشان بگذرانند. صدای اولین و ثمین را می شنوم که آنها هم برای شادی دل بچه ها این تکه از رنگین کمان را می خوانند:

باغ ما پرچین داره، میوه شیرین داره، گلوچشمه و آهو، لاله و نسرين داره.

فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه!

باغ ما کلون داره، نگین و نشون داره. دروازش بازه اما، شیر نگهبون داره!

فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه!»

برای مدت کوتاهی جمع سه نفره مان را سکوت فرا می گیرد. می گویم: همیشه راجع به ثمین و ثمینا اخباری شنیده ایم و از پروانه کمتر خبری بوده. پروانه چه می کرد و الآن کجاست و چه می کند؟ می گوید: «پروانه بچه سوم و آخر پدر و مادرم بود. در شیراز به دنیا آمد و در تهران بزرگ شد و خیلی زود وارد زندگی زناشویی شد. خوشبختانه بعدها که آسایشی پیدا کرد، به کار آموزش ناشنوایان علاقه مند شد و به آموزشگاه باغچه بان آمد و کمک حال پدرم و من شد. من مدیر مجتمع آموزشی باغچه بان بودم و پروانه مدیر داخلی آموزشگاه. پروانه سه نقش خیلی اساسی داشت. یکی اجرای برنامه تربیت معلم بود. مواد درسی کلاس های سوم تا پنجم را

آماده می کرد. در سالی که شاگردان و معلمان هر کلاس جمع می شدند، درس نمونه می داد. بچه ها از درس دادن پروانه خیلی خوششان می آمد و می گفتند پروانه خانم مثل کارتون درس می دهد! پروانه همچنین مسئول خلاصه و ساده کردن کتاب های درسی و تهیه پرسش ها و تمرین های درسی بود. خلاصه و تمرین های هر درس را که با همکاری معلمان هر کلاس آماده و زیراکس شده بود، برای تمامی مدارس که مجتمع آموزشی باغچه بان نامیده می شدند و همچنین برای هر کسی که علاقمند بود، می فرستادند.»

بعد ادامه می دهد: «مسئولیت برنامه های هنری مدرسه نیز با پروانه بود. پروانه هم مثل مادرم استعداد هنری و صدای خوبی داشت. نمایشنامه های هنری برای ناشنویان می نوشت و اجرا می کرد و روی صحنه می برد. سالن اجتماعات مدرسه در این برنامه ها پر می شد و همه از دیدن هنرنمایی های شاگردان ناشنوا لذت می بردند. ولی متأسفانه در آن زمان امکان ضبط این گونه برنامه ها نبود. باری، پروانه عزیزم اکنون با دخترش مرجان کریم در تهران زندگی می کند. پروانه و مرجان «تنها ریشه های ما در خاک وطن» هستند و خانه شان مأوای همه ماست.»

می گویم: پیش از این گفتید که کاوه پسر ثمین در حال ادامه کارهای پدرش است. از کاوه و بقیه بچه های ثمین چه خبر؟ می گوید: «کاوه بچه دوم ثمین است. کسی است که رفته توی کار موسیقی. برادرش، فرهنگ، پسر سوم ثمین هم وارد موسیقی شده. برادر اولشان کامبیز متأسفانه با نقص های مادرزاد به دنیا آمده. این طور که می گویند، بعضی از زنانی که در آن موقع تحت فشار سیاسی شدید بوده اند، بچه های ناقص به دنیا آورده اند و کامبیز عزیز ما نیز یکی از این قربانیان است. به هر حال، کامبیز خودش را خوب اداره می کند و شمع روشنی است که به خانواده مرکزیت می دهد. فرهنگ در کنسرواتوار استانبول تحصیل کرده و الآن در اپرای استانبول ویلنسل می زند.» بعد ادامه می دهد: «کاوه اکنون در هنرستان موسیقی استانبول کمپوزیسیون درس می دهد و بسیار علاقه مند به کارهای پدرش بوده و است. در سال های اخیر زیر بال ثمین را گرفت و در آن سنین بالا و سختی، به ثمین یاد داد که چطور از کامپیوتر برای نوشتن موسیقی و ایجاد موسیقی کمک بگیرد. در نتیجه با هم نشستند و آهنگ هایی را که ثمین در ایران و ترکیه ساخته بود، ثبت و با امکانات کامپیوتر ضبط کردند. الآن که برادرم در گذشته، کاوه خودش

را وقف کارهای پدر و مادرش کرده که اینها را سامان بدهد و به ثمر برساند. بسیار پرکار است و توانا و جدی و مهربان. امیدوارم که برای نوروز ۱۳۹۲، کاوه یک هدیه خوب برای ملت ایران داشته باشد.»

در تمام نیم ساعت گذشته، ثمنه باغچه بان، این زن دوست داشتنی سرش را در دستش گرفته است. به نظر خسته می رسد. می گویم: بهتر است کم کم گفت و گویمان را تمام کنیم. می خندد و قبول می کند. بلند می شود و به اتاقش می رود. آلبوم کوچکی با خود می آورد. آلبوم کارهای ابریشم دوزی و گلدوزی خودش است. در طول این سال ها ثمنه باغچه بان تابلوهای ابریشم دوزی و گلدوزی بسیاری دوخته است. یکی از یکی قشنگ تر. بعضی ها را هنوز در خانه دارد. بعضی ها را هم به کسانی هدیه داده است. در تمام کارهایش یک نقش همیشه وجود دارد: درخت سروی که شکوفه ها و گل های نیلوفر بر آن پیچیده است. می گویم: چرا درخت سرو؟ لبخندی می زند و می گوید: «من از کودکی درخت سرو را دوست داشتم و نقش های آن در مینیاتورها برایم سحرانگیز بود. درخت سرو باغ ارم شیراز همواره با من است. بالا بلندی و همیشه بهار بودن سروها مرا به یاد پدرم می اندازد و پنداری آن شاخه های شکوفه و نیلوفر که بر قامت آن سرو پیچیده و بالا رفته است، نشانی از من است!»

آلبوم کارهای ابریشم دوزی اش را خوب تماشا کرده ایم. زمان خداحافظی رسیده است. از این دیدار احساس خوبی دارم. هنوز لبخند شیرینش بر لب است و کلام شیوایش بر زبان. به رسم ایرانیان خداحافظی مان ۲۰ دقیقه دیگر طول می کشد. سرانجام به امید دیدار دوباره از این خانه کوچک و صمیمی خارج می شویم. رو به شهر خود می نهیم. در شبی تاریک، در پیچ و خم جاده سانتاکروز هستیم تا به خانه مان برسیم که لبخندکی بر گوشه لبانم می نشیند. بیتی از یکی از کارهای ابریشم دوزی اش را به یاد آورده ام:

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و سرخ گل به در آید

این فصل به منظور شناخت میراث ثمینه باغچه بان در عرصه تألیف و نشر کتاب و دیگر آثار مکتوب تقدیم می گردد. نخست تلاش کردیم یک مأخذشناسی جامع عرضه کنیم و تمام خدمات انتشاراتی ایشان را معرفی نماییم. مسئولیت این پروژه را محقق توانا و کوشا آقای اباذر نصر بر عهده گرفت و مأخذشناسی فراهم ساخت که مشتمل بر شش قسمت کتب، مقاله و مصاحبه، گزارش درباره، اسناد، تصاویر و تاریخ شفاهی است.

در قسمت کتب و مقالات، فقط آثار خود ثمینه معرفی شده، اعم از آثار تألیفی یا ترجمه ای یا آثاری که در نگارش آن مشارکت و همکاری داشته است. اما آثاری که دیگران درباره ثمینه نوشته اند معرفی نشده است.

پس از این مأخذشناسی، آثار قلمی ثمینه بعضاً گزارش و معرفی شده اند. در ادامه آثاری که دیگران درباره او نوشته اند، به روش گزارشی معرفی می شوند.

در بخش معرفی آثار (گزارش آثار) سه کتاب از ثمینه به روش گزارشی معرفی خواهد شد و در بخش «آثار درباره» دو کتاب معرفی می شود.

مآخذشناسی ثمینہ باغچه بان (۱)

این مآخذشناسی به معرفی آثار ثمینہ باغچه بان در شش قسمت می پردازد: کتاب، مقاله، مصاحبه، گزارش درباره، سند، عکس و تاریخ شفاهی.

در تاریخ شفاهی، ثمینہ، راوی و گزارشگر است و در اسناد، مدارک مرتبط به او آمده است و در کتاب و مقاله، آثار ایشان اعم از تألیفی و ترجمه معرفی شده اند.

این مآخذشناسی هر چند کامل نیست ولی شامل اهم منابع است. مؤلف این مآخذشناسی درصدد است یک جلد کتاب از آثار ثمینہ یا آثار درباره ایشان فراهم آورد.

الف - کتاب

آفتاب مهتاب چه رنگه؟. گردآورنده ثمینہ باغچه بان، تصویرگر حدیثه قربان، تهران، سروش، ۱۳۸۸، ۲۸ص.

این کتاب که ویژه گروه سنی الف و ب است، مجموعه ای از بازی ترانه ها و متل های گوناگون کودکان ایران است. نویسنده کوشیده با ارائه نمونه های موفق از ترانه های عامیانه، کودکان را به وجد آورد و سرگرم کند. در این کتاب نمونه هایی از ترانه های ترکی و کردی همراه با متن فارسی آورده شده که مخاطبان کودک را با اقوام و زبان های گوناگون ایران آشنا می کند و هویت ملی و انسجام قومی را در ذهن کودکان بارور می سازد. کتاب به کودکان ناشنوا نیز توجه دارد و دوستی و دوست داشتن را در دل آنها می نشاند. ترانه ها عشق و علاقه مادران به کودکان و اهمیت خانواده را به مخاطب نشان می دهد. متل های ساده، پندآموز و سرگرم کننده و گاه طنز آمیز از جمله ویژگی های این کتاب است. تصاویر هماهنگ با متن است و ذهن کودک را درگیر می کند.

چشم

چشم دو ابرو

دماغ و

دهن یک گردو

خط خط

شکمبه

این

آقا چقدر قشنگه

ص: ۱۲۹

۱- این مآخذشناسی توسط اباذر نصر اصفهانی تدوین شده است.

آهو شد و صحرا رفت. گردآورنده متن ثمینه باغچه بان، طراح فریده شهبازی، تهران، چاپ و نشر نظر، کتاب خروس، ۱۳۹۲.

این کتاب مجموعه ای از اشعار عامیانه، مثل ها و لالایی هاست. تصاویر مینیاتوری گردآوری شده که همراه متن آمده برگرفته از کتاب های قدیمی و مکتوب همچون شاهنامه، حافظ، هفت اورنگ، منطق الطیر و خمسه نظامی است که به صورت برشی از تصویر کامل آورده شده است. این اثر شعرهای قدیمی را در ذهن و یاد کودکان که یادآور باغ های خیال انگیز، اسب های دوست داشتنی و سرزمین های رؤیایی است ماندگارتر می کند و ضمن سرگرم کردن، کودک را با ادبیات شفاهی ایران آشنا می نماید. این اشعار در خانه و مهد کودک ها برای خواب کودکان، بلند خوانی و اجرای نمایش خلاق مناسب است.

الفبا آموز ادبی. ثمینه باغچه بان و محمدهادی محمدی؛ تصویرگر آناهیتا امامیان، تهران: چیستا، ۱۳۸۴، ۱۵۰ص.

خانم باغچه بان الفبای فارسی را به شعر سروده، هدفش این است که کودکان الفبا را زودتر فرا گرفته و پس از یادگیری در ذهن آنان ماندگار گردد.

بهره ناشنویان از پیشرفت های دوران شاهنشاهی پهلوی. نوشته ثمینه باغچه بان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ۱۸۰ص.

کتابی درباره تحولات تاریخی و فنی و علمی ناشنویان در ایران و جهان است. تنها کتابی است که به معرفی مراکز، پروژه ها و دیگر فعالیت ها در جامعه ناشنوایی پرداخته است. بعداً گزارش جامعی از آن می آورم.

تعلیمات اجتماعی: تاریخ، جغرافی و تعلیمات دینی چهارم دبستان. تألیف توران میرهادی، با همکاری لیلی ایمن (آهی)، ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، علی اصغر مهاجر، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۳، ۲۴۱ص.

این کتاب متن درس تاریخ، جغرافی و دینی برای مرحله چهارم دبستان است.

نیز دارای راهنمای تدریس برای توجیه معلمان و مربیان و مشاوران آموزشی است.

تعلیمات اجتماعی و دینی برای کلاس چهارم دبستان. تألیف توران میرهادی؛ با همکاری لیلی ایمن (آهی)، ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، علی اصغر مهاجر؛ نقاشی محمدزمان زمانی، پرویز کلانتری، نورالدین زرین کلک، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۷، ۱۱۲، ۱۳۶ ص.

این کتاب متن تعلیمات در اجتماعات و امور دینی برای دانش آموزان کلاس چهارم دبستان است. نیز دارای راهنمای تدریس برای توجیه مربیان و معلمان.

تعلیمات اجتماعی و دینی برای کلاس سوم دبستان. تألیف حافظ فرمانفرمائی؛ با همکاری لیلی آهی، ثمینه باغچه بان، علی اصغر مهاجر، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۶، ۱۱۲ ص.

کتاب درسی و آموزشی برای دانش آموزان کلاس سوم دبستان است. نیز دارای راهنمای تدریس برای معلمان و مربیان آموزشی.

جم جمک برگ خزون، نوشته ثمینه باغچه بان و فرشید شفیع، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر، ۱۳۸۷.

این کتاب مجموعه ای از متل های عامیانه ایرانی است که بزرگ و کوچک دست کم چند تایی از آنها را از زبان مادر بزرگ ها و یا مادران خود شنیده اند. این مجموعه به کوشش ثمینه باغچه بان و با تصویرگری فرشید شفیع منتشر شده و به بازار آمده است. کتابی که جایش برای همه مادران و پدرانی که می خواهند فرزندانشان از خردسالی با ادبیات عامیانه ایران آشنا شوند، خالی بود. کتابی کوچک و زیبا با چند متل خیلی آشنا با تصویرهایی هنرمندانه است. همه مادران و مربیان مهد کودک ها در آشناسازی بچه ها با ادبیات ایرانی به آن نیاز دارند. ثمینه باغچه بان گردآورنده ی متل های این کتاب خود می نویسد: چه جادویی است در این متل ها که فراموشی ندارند و یادشان ما را بی اختیار به دوران خیالی کودکی باز می گردانند. متل ها را

ص: ۱۳۱

برای فرزندانمان بخوانیم و آنان را با دنیای پاک و میراث فرهنگی نیاکانمان پیوند دهیم تا با درک ریتم و آهنگ درونی هر متل، با زیبایی هستی و زندگی همراه شوند.

آنچه این کتاب را نو و استثنایی کرده، تصویرهای برانگیزاننده فرشید شفيعی است که با به کارگیری عناصری دیداری از هنر ایران و گزینش رنگ های شاد و پر انرژی برگرفته از فرهنگ قوم های ایرانی این فرصت را به خواننده می دهد که فضاهای زندگی گذشتگان را لمس کند و بچشد و فضاهایی را که این متل ها آفریده شدند و سینه به سینه نقل شده اند به خوبی بفراستند.

داستان زندگی من: به انضمام نامه ها و شرحی از تحصیل وی، هلن کلر؛ ترجمه ثمینه باغچه بان، ۹۷ص.

داستان زندگی من. به انضمام نامه ها (۱۹۰۱-۱۸۸۷). هلن کلر. و شرحی از تحصیل وی و قسمت هایی از گزارش و نامه های معلم او "آن مانسفیلد سولیوان" / به قلم جان آلبرت میسی؛ ترجمه ثمینه پیرنظر "باغچه بان"، تهران: علم، ۱۳۸۴، ۴۳۸ص.

موضوع این کتاب سرگذشت زن نابینا و کر و لال اهل ایالات متحده به نام هلن کلر است.

کتاب حاضر، شامل شرحی از فصل های اولیه ی زندگی "هلن کلر" به قلم وی، و منتخبی از نامه ها و حکایتی از تحصیل اوست. "هلن کلر" طفل کر و لال و نابینای آمریکایی بود که معلم نابینایش "آن سولیوان" تربیت او را از سن هفت سالگی به عهده گرفت. نبوغ معلم هم کمتر از نبوغ شاگرد نبوده است... اولین درس وی درس اطاعت بود تا بتواند خوی سرکش و معاند هلن را رام کند. سپس به آموختن الفبای دستی به وی پرداخت تا به کمک انگشتان، معانی و اسامی اشیا و اشخاص را به او انتقال دهد. در همان وقت هجی کردن با انگشتان را آموخت و چندی بعد نوشتن را. سپس در یک روز بسیار درخشان، درست سه ماه پس از ورود میس سولیوان، ناگهان به شاگردش الهام شد که هر شیئی نامی دارد. از آن به بعد میل شدیدی به آموختن در وی پیدا شد.

ص: ۱۳۲

دس دسی باباش می یاد. گردآورنده متن ثمینه باغچه بان؛ تصویرساز فرشید شفیع، تهران: چاپ و نشر نظر، کتاب خروس، ۱۳۹۲، ۴۶ص.

این کتاب برای گروه سنی: الف و ب تهیه شده و شامل شعر کودکان و بازی های کودکان همراه با شعرخوانی است.

دس دسی باباش می یاد، مجموعه ای از بازی های کودکانه برای خردسالان است. بازی هایی که بخشی از فرهنگ ماست و طی سالیان دراز سینه به سینه منتقل شده؛ این بازی ها که در زندگی کودکان ایرانی، نقش فراوان داشته، داخل خانه ها و حیاط های شهر و روستا و در کوچه پس کوچه های این دیار، کودکان را سرگرم می کرده است. کودکان دیروز، وقتی بزرگ می شدند، با آموزش بازی ها به فرزندان خود، فرهنگی سرشار از زندگی، شادی و نشاط را به آنها منتقل می کردند و با این کار بازی ها حفظ می شد و زنده می ماند، اما امروز همه چیز تغییر کرده؛ پدر و مادرها وقت و حوصله قصه گفتن و بازی کردن با بچه هایشان را ندارند و مدت هاست که دست کودکان خود را به قصد بازی در دست نگرفته اند. بچه ها هم سرگرم تماشای بازی های رایانه ای و شخصیت های جورواجوری شده اند که با فرهنگ ما سازگاری ندارد.

دفتر شب. ثمینه باغچه بان (پیرنظر)؛ تصویرگر علی اصغرزاده، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.

کتاب درسی و راهنمای آموزشی برای مقطع ابتدایی است. هدف توجیه و آموزش مربیان و معلم درس ادبیات می باشد.

دویدم و دویدم. به کوشش ثمینه باغچه بان؛ تصویرگر احسان عبداللّهی، تهران: چاپ و نشر نظر، کتاب خروس، ۱۳۹۳، ۲۸ص.

این کتاب برای گروه سنی الف و ب تهیه شده و شامل شعر کودکان «دویدم و دویدم» از قصه های عامیانه و متل های قدیمی ایران است. به دلیل تکرار کلمات مشابه و آهنگی که در جملات آن وجود دارد، برای کودکان بسیار شیرین و جذاب

ص: ۱۳۳

است و به راحتی به خاطر سپرده می شود. این کتاب در کنار تصاویر ساده اما روایتگر و با استفاده از نمایش کلمات به زبان اشاره، برای کودکان ناشنوا مناسب سازی شده است. شخصیت اصلی داستان، گل بهار، در کنار هر تصویر که بخشی از داستان را روایت می کند، کلمات را یک به یک با زبان اشاره نمایش می دهد. داستان به دلیل تعداد کلمات محدود (۳۸ کلمه) استفاده از تنها یک ضمیر (من) و افعال ساده ای مثل بردم، دیدم و خوردم، که استفاده روزانه دارند، بسیار ساده و روان است و در حوزه درک مفاهیم کودک ناشنوا حرکت می کند و کلمات تازه ای نیز به گنجینه کلمات او می افزاید. کتاب به گونه ای طراحی شده است که کودک ناشنوا می تواند با دیدن تصاویر در کنار هر جمله، با شکل ظاهری کلمات و مفهوم آنها آشنا شده و با دیدن اشاره های مرتبط با کلمات به "زبان اشاره" که تنها وسیله ارتباطی ناشنوایان است تسلط و مهارت بیشتری پیدا کند. کودک شنوا نیز با خواندن این کتاب نه تنها با متلی شیرین و ساده آشنا می شود و از تصاویر آن لذت می برد، بلکه با آشنایی با زبان اشاره می تواند قدم به دنیای همسالان ناشنوایش بگذارد.

دویدم و دویدم (با زبان اشاره) پلی میان کودکان ناشنوا و شنوا. به کوشش ثمینه باغچه بان (پیرنظر)؛ نقاشی از مرجان کریم، تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷، ۳۲ص.

همان کتاب قبل است که با اشارات تکمیل شده است. هدف آموزش زبان اشاره به کودکان از طریق اشعار کودکانه است.

راهنمای تدریس فارسی برای غیر فارسی زبانان. تألیف ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، تهران، ۳۹ص.

روش تدریس زبان فارسی برای دوره آموزش چهار ماهه سپاهیان دانش. تألیف لیلی ایمن، ثمینه باغچه بان، نصرالله دیهیمی؛ [برای] وزارت آموزش و پرورش، سازمان سپاه دانش و تعلیمات ابتدایی روستاها، بی جا: سازمان سپاه

این کتاب به منظور آموزش مربیان و معلمان که به صورت سپاه دانش به روستاها و مناطق دور اعزام می شدند، تألیف شده است. آخرین تجارب در شیوه تدریس در مقطع ابتدایی در این کتاب آمده است.

روش تدریس کتاب اول دبستان. تألیف ثمینہ باغچه بان (پرنظر) با همکاری لیلی آهی (ایمن)، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۴۰، ۳۶۸ص.

وزارت آموزش و پرورش به منظور آموزش و توجیه معلمان مقطع ابتدایی، این اثر را تألیف کرده بود. این کتاب در مراکز آموزش ضمن خدمت تدریس می گردید و شامل آخرین تجارب و دستاوردها بود.

سازگاری اطفال در خانه. تألیف هلن و. پونر؛ ترجمه ثمینہ پرنظر (باغچه بان)، تهران: صفی علیشاه، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۳۶، ۸۳ص.

این کتاب به بررسی شیوه تعامل و رفتار والدین با کودکان و ناسازگاری و انطباق ناپذیری اطفال در خانه می پردازد.

شناخت ناگویایی «افزیک»: راهنمایی برای خانواده و دوستان افراد ناگویا. تألیف مارتال. تیلر؛ ترجمه ی ثمینہ ی باغچه بان (پرنظر)، بی جا: بی نا، بی تا، ۳۲ص.

شناخت و آموزش کودکان افزیک. نوشته هورتنس بری؛ ترجمه ثمینہ باغچه بان، تهران: امیرکبیر، کتاب های جیبی: مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۲، ۱۱۱ص.

این کتاب درباره کودکانی است که از نظر گفتار و شنوایی مشکل و نارسایی دارند. مؤلف شیوه های توانبخشی کودکان و آموزش آنان برای گفتار آنان است.

علوم سوم دبستان. تألیف محمود بهزاد، با همکاری توران میرهادی، لیلی

ایمن (آهی)، ثمینه باغچه بان (پیرنظر) تهران: وزارت فرهنگ، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۱، ۸۳ص.

غیر از خدا هیچ کس نبود: یکی بود یکی نبود. گردآورنده ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، تهران: چاپ و نشر نظر، ۱۳۸۶، ۱۲ص.

این کتاب برای گروه سنی: ب تألیف شده و شعر کودکان به زبان پارسی است.

فارسی برای غیر فارسی زبانان. تألیف ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل روابط فرهنگی، ۱۳۵۰، ۱۹۹ص.

با پیوست: یادداشت: به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، آبان ماه ۱۳۵۰

کتاب آموزشی پارسی برای خارجی های غیر فارسی زبان است، شامل متونی از شعر و نثر و نیز شیوه یاد دادن فارسی به آنان.

فارسی سوم دبستان، تألیف لیلی ایمن (آهی)، با همکاری زهرا خانلری، ثمینه باغچه بان (پیرنظر)؛ نقاشی از محمدزمان زمانی، پرویز کلاتری، نورالدین زرین کلک، ۱۴۱ص.

کتاب فارسی سوم دبستان. تألیف لیلی ایمن؛ با همکاری زهرا خانلری، ثمینه باغچه بان (پیرنظر)، تهران: وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۶، ۱۴۱ص.

گام های نخستین. بر اساس نوشته ثمینه باغچه بان؛ بازنویسه شعله دولت آبادی، سیمین دخت مشکور، تهران: نغمه نواندیش، ۱۳۸۳، ۴جلد.

چاپ های قبلی: تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۲.

این کتاب برای گروه سنی: الف تألیف شده و شیوه لوحه نویسی، آموزش قبل از مدرسه و رنگ آمیزی را به کودکان یاد می دهد.

خلاصه: تمرین خط ها و شکل های لازم جهت مهارت به دست گرفتن قلم، الگوبرداری از تصاویر، تقویت مهارت زبان آموزی و ایجاد هماهنگی بین حرکات

ص: ۱۳۶

چشم و دست همراه با رنگ آمیزی.

گام های نخستین بر اساس نوشته ثمینه باغچه بان. بازنوشته شعله دولت آبادی، سیمین دخت مشکور؛ تصویرگر علی اصغرزاده، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۰.

شعرهای متن کتاب از قدمعلی سرامی و اسدالله شعبانی است.

آموزش مفاهیمی چون: تفاوت بین اشیا، کلمه های هم آغاز، متضاد و...؛ تمرین برای خوب گوش کردن، حرکت صحیح چشم، تربیت قوه شنوایی، ذهنی حساب کردن و... از طریق تصاویر و به کمک مربی به منظور تربیت حواس پنج گانه و پیدا کردن نقایص پنهان آن، ایجاد شوق به یادگیری، همکاری اجتماعی، تربیت سخنگویی و رفع معایب آن و آماده کردن کودکان برای فراگیری درس های علمی و اجتماعی.

گذر از رنج دوران سوگواری: نویسنده ثمینه باغچه بان، ریحانه فلاح، تهران: شرکت نشر چیستا، ۱۳۹۱، ۱۳۵ص.

کتاب حاضر، از سری کتاب های «طب تسکینی برای خانواده» است که به موضوع «اندوه درمانی» اختصاص یافته است. هدف از نگارش این کتاب، بیان رهنمودهایی ساده برای مخاطبان است تا بتوانند از رنج دوره سوگواری با آرامش و خردمندی گذر کنند. گردآورندگان این کتاب عقیده دارند که یکی از کارهایی که گذر از رنج دوره سوگواری را آسان می سازد، انجام کارهای کوچک و بزرگ به یاد رفتگان است. از این رو این کتاب با ارائه این روش می تواند یاری گر پرستاران و مراقبان باشد. مطالب در این کتاب در هفت فصل تنظیم شده که عنوان آنها عبارتند از: کوره عشق؛ سفر سوگواری؛ آرام جان من کو؟؛ کودک و نوجوان سوگوار؛ با خود مهربان باش؛ راهنمای رفتار با انسان سوگوار و درباره رنج.

مشکلات سخن گفتن اطفال. ک. وان رایپر؛ ترجمه ثمینه پیرنظر (باغچه بان)، تهران: معرفت، ۱۳۳۹، ۸۱ص.

ص: ۱۳۷

این کتاب به گفتاردرمانی، لکنت زبان و درمان آن، لکنت زبان در کودکان و چگونگی درمان آن می پردازد.

ب - مقاله و مصاحبه

آموزش کر و لال ها. آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، دوره ۳۳، ش ۸، مهر ۱۳۴۲، صص ۳۱-۳۳.

چهارمین کنگره بین المللی کر و لال ها در مردادماه ۱۳۴۲ در شهر استکهلم سوئد برگزار شد. خانم ثمینه باغچه بان از ایران در این کنگره شرکت کردند. این نوشتار گزارش ایشان از این کنگره است.

آموزش و پرورش ناشنوایان. نوشته ثمینه باغچه بان، آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، ش ۷۶، اردیبهشت ۱۳۵۳، صص ۴۶۰-۴۶۲.

تولد م را جشن می گیرم! نوشته ثمینه باغچه بان، فصلنامه نقد و بررسی کتاب تهران، ش ۵۵، تابستان ۱۳۹۶، صص ۵۹-۶۰.

گفت و گو با ثمینه باغچه بان، الفبای گویای ناشنوایان. به کوشش مهلا ابراهیمی، ماهنامه زنان امروز، شماره ۷، آذر ۱۳۹۳، صص ۱۱۸

ج - گزارش درباره

هداگر سند. گنجینه اسناد، ش ۶۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۲۰۹-۲۱۵.

سرکار خانم ها پروانه و ثمینه باغچه بان، فرزندان زنده یاد جبار باغچه بان، تعداد ۷۶ جلد کتاب، ۷۴۶ برگ سند، ۲۵۷ برگ تصویر سند، ۱۲ عدد دفترک (بروشور) آموزشی ویژه ناشنوایان، ۲۷ قطعه عکس مربوط به جبار باغچه بان، آموزشگاه ناشنوایان و شاگردان وی، ۱۷ عدد جزوات مختلف، ۴۴ عدد نقاشی های آموزشی،

ص: ۱۳۸

۹ جلد مجلد از جمله ماهنامه آموزش و پرورش، سپیده فردا، یاوران فرهنگی جنوب خراسان، دانستنی ها، پیک شنوایی و گفتار، ماهنامه فرهنگی فارسی و ترکی آذری (وارلیق)، مجله فکاهی لک لک به زبان ترکی و ۴ عدد کارت تبلیغاتی پلیکان را به آرشیو ملی ایران اهدا کرده اند. این مقاله گزارشی از این اسناد است.

به مناسبت سومین سالروز درگذشت اولین عزیزم. فصلنامه نقد و بررسی کتاب تهران، شماره ۴۲، بهار ۱۳۹۳، صص ۶۱-۶۳.

بهره ناشنویان (معرفی کتاب). آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، دوره ۴۷، ش ۲، آبان ۱۳۵۶، صص ۱۲۰-۱۲۳.

معرفی کتاب "بهره ناشنویان از پیشرفت های دوران شاهنشاهی پهلوی" (نوشته ثمینه باغچه بان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵) موضوع این نوشتار است.

تصاویر قصه گو: نقدی بر کتاب «جم جمک برگ خزون» تألیف ثمینه باغچه بان. علی بوذری، کتاب ماه (کودک و نوجوان)، ش ۱۴۹، اسفند ۱۳۸۸، صص ۷۲-۷۷.

یک خط، یک خط خاموش... فصلنامه نقد و بررسی کتاب تهران، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۹۳، صص ۷۲-۷۴.

ص: ۱۳۹

اعطای مدال و نشان به رؤسای دبیرستان ها، مدیران دبستان ها، دبیران و دانش آموزان رتبه اول امتحانات نهایی دوره متوسطه از جمله ثمینه باغچه بان، تاریخ: ۱۳۲۳-۱۳۲۴، ۲۴ صفحه، منبع: آرشیو ملی ایران، شماره مدرک: ایران ۷۴۱۶-۲۵.

امور مربوط به آموزشگاه حرفه ای کر و لال باغچه بان، تاریخ: ۱۳۴۸-۱۳۴۲، ۴ برگ، منبع: آرشیو ملی ایران.

دامنه و محتوا: درخواست افتتاح آموزشگاه حرفه ای کر و لال ها از اول سال تحصیلی ۱۳۴۲-۱۳۴۳ و ارسال اساسنامه و آیین نامه مدرن آموزشگاه مزبور جهت تصویب به شورای عالی فرهنگ؛ اعلام وصول نشان فرهنگ توسط ثمینه باغچه بان مدیر آموزشگاه کر و لال های باغچه بان؛ چگونگی ادامه تحصیلی دانش آموزان کر و لال و نابینا.

تأمین نیازهای آموزشگاه کر و لال های باغچه بان، تاریخ: ۱۳۴۶-۱۳۴۷، ۳۴ برگ، منبع: آرشیو ملی ایران، شماره مدرک: ایران ۳۱۵۳۷-۲۳۰.

دامنه و محتوا: تأمین نیازهای آموزشگاه کر و لال های باغچه بان شامل کمک به توسعه مدارس، پذیرش طرح تربیت معلمان و مربیان ناشنویان و گزارش ثمینه باغچه بان از کنفرانس بین المللی تعلیم و تربیت کر و لال ها.

تقاضای صدور اجازه تأسیس دبستان دخترانه (خودآموز) توسط ثمینه باغچه بان در تهران، تاریخ: ۱۳۳۵، ۳ صفحه، منبع: آرشیو ملی ایران.

درخواست برگزاری اولین سمینار منطقه ای مسائل آموزشی و رفاهی ناشنویان، تاریخ: ۱۳۳۶، ۴ برگ، منبع: آرشیو ملی ایران، شماره سند:

دامنه و محتوا: درخواست ثمینہ باغچه بان رئیس مجموعه آموزشی ناشنوایان باغچه بان از نخست وزیری در خصوص موافقت با برگزاری سمینار منطقه ای مسائل آموزشی و رفاهی ناشنوایان.

قرارداد مطالعه فنی ساختمان و مرکز توانبخشی ناشنوایان، منشأ: سازمان مدیریت و برنامه ریزی، تاریخ: ۱۳۵۷.

۹۷ برگ، منبع: آرشیو ملی ایران.

دامنه و محتوا: قرارداد مطالعه فنی ساختمان مرکز توانبخشی و رفاه ناشنوایان حسن آباد کرج بین ثمینہ باغچه بان و مؤسسه مهندسین مشاور مافکو.

تألیف و چاپ کتاب های «روش تدریس خط و زبان فارسی به غیر فارسی زبانان»، منشأ: ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تاریخ: ۱۳۴۷ - ۱۳۵۱، ۱۳۸ برگ، منبع: آرشیو ملی ایران.

دامنه و محتوا: مکاتبات اداره کل نگارش، روابط فرهنگی و چاپخانه های وزارت فرهنگ و هنر با کتابخانه ملی در خصوص انعقاد قرارداد، پرداخت حق التألیف و تأمین هزینه ها و لوازم مورد نیاز تألیف و چاپ و انتشار کتاب های «تدریس خط و زبان فارسی به غیر فارسی زبانان» و «روش تدریس خط و زبان فارسی به غیر فارسی زبانان» توسط ثمینہ باغچه بان، مدیر دبستان کر و لال های باغچه بان.

ممیزی و چاپ کتاب "دوران آمادگی"، منشأ: ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تاریخ: ۱۳۵۱، ۳ برگ. ۱ جلد کتاب، ۱۶۲ص، منبع: آرشیو ملی ایران.

دامنه و محتوا: مکاتبات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر با کتابخانه ملی ایران در خصوص ثبت، ممیزی و چاپ اول کتاب "دوران آمادگی" تألیف ثمینہ باغچه بان (پیرنظر) با موضوع چگونگی آغاز آموزش ناشنوایان و تأمین هزینه های چاپ اثر توسط بانک بازرگانی ایران به ریاست مصطفی تجدد.

ممیزی و چاپ کتاب "شناخت و آموزش کودکان افزیک"، منشأ: ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۴ برگ. یک جلد کتاب، ۱۱۱ صفحه، منبع: آرشیو ملی ایران.

دامنه و محتوا: مکاتبات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر با کتابخانه ملی در خصوص اجرای مراحل ثبت، سانسور و اعطای مجوز بلامانع بودن انتشار چاپ اول کتاب "شناخت و آموزش کودکان افزیک" تألیف هورتسن بری با ترجمه ثمینه باغچه بان در انتشارات کتاب های جیبی و چاپخانه فاروس ایران (تهران) با نظر ممیزان مربوطه (ناصرعلی بیانی و مسیح مسیحا).

ممیزی و چاپ کتاب «فلان فلان شده ها»، منشأ: ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تاریخ: ۱۳۴۷، ۵ برگ، یک جلد کتاب، ۲۳۷ص، منبع: آرشیو ملی ایران.

دامنه و محتوا: مکاتبه اداره کل کتابخانه ها و معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر با کتابخانه ملی ایران در خصوص اجرای مراحل ثبت، سانسور و اعطای مجوز چاپ کتاب «فلان فلان شده ها» مجموعه ۲۱ داستان، تألیف عزیز نسین و ترجمه ثمینه باغچه بان در چاپخانه ارژنگ، با نظر ممیزی علی اصغر سعیدی.

ه - تصاویر

بازدید علیاحضرت فرح پهلوی از آموزشگاه حرفه ای ناشنوایان باغچه بان [عکس]

منبع: آرشیو ملی ایران / شماره مدرک: ایران ۷۴۱۶-۲۵.

توضیح: فرح پهلوی با پیراهن روشن در کلاس درسی در کنار دانش آموزان پسر ناشنوا که دور میزی نشسته و نقاشی می کنند ایستاده و در حال صحبت با ثمینه باغچه بان است. در این بازدید چند تن از مقامات از جمله معینی و بهادری وی را همراهی می کنند. در سمت راست عکس یک صندلی و بر روی دیوار چند تابلوی نقاشی دیده می شود.

ص: ۱۴۲

بازدید علیاحضرت فرح شهبانوی ایران از آموزشگاه حرفه ای ناشنوایان باغچه بان [عکس]

منبع: آرشیو ملی ایران، شماره مدرک: ایران ۷۴۱۵-۲۵، توضیح: فرح پهلوی با پیراهن روشن در کلاس درسی در کنار دانش آموزان پسر ناشنوا که دور میزی نشسته و نقاشی می کنند ایستاده و در حال صحبت با ثمین باغچه بان است. در این بازدید عده ای از مقامات از جمله معینی وی را همراهی می کنند. در بالای دیوار کلاس عکسی از فرح پهلوی قرار دارد.

بازدید علیاحضرت فرح شهبانوی ایران از آموزشگاه حرفه ای ناشنوایان باغچه بان [عکس]

منبع: آرشیو ملی ایران

شماره مدرک: ایران ۷۳۷۳-۲۵

توضیح: فرح پهلوی با پیراهن روشن در کلاسی در کنار دانش آموزان پسر ناشنوا که دور میزی نشسته اند، در حال نگاه به نقاشی های آنان است. در این بازدید چند تن از مقامات از جمله معینی و بهادری وی را همراهی می کنند. بر روی دیوار عکسی از فرح پهلوی در قابی دیده می شود.

ط - تاریخ شفاهی

مصاحبه تاریخ شفاهی با ثمین باغچه بان ۲۲/۰۳/۱۳۸۵ [منابع رقمی]

تهیه کننده: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

مصاحبه گر: پیمان صالحی

پیاده سازی: فاطمه جبرائیلی

تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سال تولید: ۱۳۸۵

تبدیل به متن: ۱۸ص

ص: ۱۴۳

یادداشت: سرگذشت نامه: فرزند جبار باغچه بان و مربی کودکان ناشنوا

رئوس مطالب مطرح شده در مصاحبه به این شرح است: خانواده باغچه بان و فعالیت های جبار باغچه بان در جهت آموزش کودکان شنوا و ناشنوا/ تحصیلات و تألیفات و فعالیت های متنوع و آموزشی مصاحبه شونده در داخل و خارج از کشور در جهت آموزش به کودکان شنوا و ناشنوا.

ص: ۱۴۴

آمادگی: آغاز آموزش

آمادگی: آغاز آموزش (۱)

کتابی در زمینه چگونگی آغاز آموزش کودکان ناشنوا به زبان فارسی است. نویسنده با بهره‌گیری از تجربیات خود در مدرسه ناشنوایان، این کتاب را برای مرحله آمادگی کودکان ناشنوا برای راهنمایی والدین و مربیان آنان نوشته است.

این کتاب تمرین‌هایی برای زبان آموزی و تربیت شنوایی و تربیت حس بینایی و دقت و پرورش قوای بدنی طفل ناشنوا دارد و همچنین دارای راهنمای تدریس است.

مشخصات کتاب شناختی این اثر به شرح زیر است:

باغچه بان، ثمین، آمادگی: آغاز آموزش، نقاشی پرویز کلاتری و عزیزالله پایان، تهران، آموزشگاه کر و لال‌های باغچه بان، ۱۳۴۷، ص ۲۶.

بهره‌ناشنوایان

بهره‌ناشنوایان (۲)

کتابی درباره مسائل عمومی ناشنوایان به زبان فارسی است. نویسنده آن ثمین باغچه بان، دختر مرحوم جبار باغچه بان است که از نوجوانی در کنار پدر به تجربه آموزی در عرصه آموزش و پرورش ناشنوایان پرداخت.

عشق جبار باغچه بان به ارتقا و رشد ناشنوایان ایران، در ثمین هم مؤثر افتاد و او نیز، به امور ناشنوایان علاقه مند گردید. ثمین حاصل تلاشهای آموزشی خود را در این کتاب تدوین کرده است.

این اثر، شامل هشت فصل با این عنوانهاست: شناخت ناشنوایی و اختلالات ناشی از آن، وضع ناشنوایان در جهان، آغاز آموزش ناشنوایان در ایران، خدمات به

ص: ۱۴۵

۱- این گزارش توسط محمد نوری تدوین شده است؛ اخذ از دانشنامه ناشنوایان، ص ۲۱.

۲- این گزارش توسط محمد نوری تدوین شده است؛ اخذ از دانشنامه ناشنوایان، ص ۲۹۴.

ناشنوایان در پنجاه سال گذشته، روشهای آموزشی و ارتباطی با ناشنوایان، چگونگی روش آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران، سازمان های رفاهی و فرهنگی ناشنوایان، توان بخشی و تأمین رفاه ناشنوایان.

مشخصات کتاب شناختی این اثر به شرح زیر است:

باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات، پخش انتشارات امیرکبیر، بی تا، ۱۸۰ص.

نقد و بررسی بهره ناشنوایان

نقد و بررسی بهره ناشنوایان(۱) کتاب بهره ناشنوایان توسط ثمینه باغچه بان تألیف شده و در ۱۷۹ صفحه از انتشارات مرکز تحقیقات در تهران منتشر شده است.

«در کشتزار زندگی همه فرزندان انسان یکسان و یکدست نیستند، گاهی فرزندان به بار می آیند که به علت یا عللی گرفتار نقص یا نقایصی هستند که آنان را از دیگر مردم متمایز می سازد. انسان نمی تواند نسبت به این فرزندان رنجور بی اعتنا باشد و آنان را از درخت هستی بچیند و به دور افکند. جامعه هرچند پیشرفته تر و آگاه تر باشد، از نقص اعضای خود رنجی عمیق تر می برد و به آثار این نقص از نظر انسانی و اجتماعی و اقتصادی بیشتر می اندیشد و به چاره جویی برمی خیزد.»

کتاب «بهره ناشنوایان» تألیف خانم ثمینه باغچه بان با این عبارات آغاز می شود. از همین چند سطر می توان به انگیزه ای که شادروان جبار باغچه بان را واداشت تا با تحمل رنج های فراوان چنین کاخ شگرفی را پی افکند و فرزندان او این چنین برای نگهداری و رونق و اعتلای آن بذل مجاهدت کنند، آگاه شد: نباید به فرزندان رنجور اجتماع بی اعتنا ماند. نباید گذاشت آنان را از درخت زندگی بچینند و به دور افکنند.

ص: ۱۴۶

۱- . اخذ از آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، دوره ۴۷، شماره ۲، آبان ۱۳۵۶.

از میان نقایص مختلف چون نابینایی، ناشنوایی، فلج، و امثال آنها، ناشنوایی یا کری به سبب تأثیر مستقیمی که در فراگیری زبان و در نتیجه در رشد قوای فکری و روابط اجتماعی خود ناشنوا دارد، به قول «هلن کلر» بزرگترین ضایعه نقص حسی است و ضایعه حاصل از آن بسیار عمیق تر و جدی تر از نابینایی و یا علت های جسمی و حسی دیگر است. دلیلی که خانم باغچه بان برای اثبات این مدعا، که ناشنوایی ضایعه ای دردناک تر از نابینایی است، می آورد، در عین سادگی قانع کننده است: «نابینایان بسیاری را می شناسیم که نامشان در تاریخ علم و ادب درخشیده است و به بزرگترین مقامات ممکن رسیده اند. ولی، چنین چیزی را درباره چند نفر از ناشنوایان می توان گفت؟» مؤلف از هومر و رودکی یاد می کند که هر دو در عین نابینایی آثار بزرگ به وجود آورده اند. «در اینجا غرض اندک گرفتن ناشنوایان نیست بلکه مقصود توجه به عظمت سد ناشنوایی و ناگویایی در پرورش قوای فکری است و به دشواری هایی که ناشنوایان با آن روبه رو هستند. مولوی می گوید: آدمی فربه شود از راه گوش و این حقیقتی است که شاعر نامدار ما هفت قرن پیش به آن پی برده است.»

کتاب بهره ناشنوایان حاوی هشت فصل و یک پیوست است.

فصل اول «در شناخت ناشنوایی و علت ها و اختلال های ناشی از آن» است. مؤلف در این فصل به تعریف ناشنوایی می پردازد که «ناشنوا به کسی اطلاق می شود که به هنگام تولد یا پیش از فراگرفتن زبان مادری دچار اختلال شنوایی شده باشد و این اختلال به حدی باشد که نتواند زبان مادری را حتی با استفاده از گوشی مستقیماً از محیط بیاموزد و یا بعدها بر اثر بیماری ها یا حوادث دیگر شنوایی خود را به اندازه ای از دست بدهد که در گفتن و درک گفتار دیگران به درجات مختلف دچار محدودیت شود.»

ناشنوایان به نسبت میزان حساسیت شنوایی خود به کم شنوا، نیمه شنوا، ناشنوا، ناشنوای شدید، ناشنوای بسیار شدید تقسیم می شوند. ناشنوای شدید فقط صداهایی را می شنود که تقویت شده باشد، ولی ناشنوای بسیار شدید حتی صداهایی را که تقویت شده باشد نمی شنود. آنها که مورد بحث این کتاب اند، دو دسته آخری هستند.

ناشنوایی از نظر محل ضایعه به چهار قسمت تقسیم می شود:

کری انتقالی که بر اثر اختلال در گوش میانی به وجود می آید.

کری عصبی که بر اثر اختلال در گوش داخلی و مرکز شنوایی در مغز پیدا می شود.

کری آمیخته (انتقالی و عصبی).

کری روانی.

از میان این انواع، کری های عصبی علاج پذیر نیستند.

آنگاه به بیان علل ناشنوایی ها می پردازد و ناشنویان را به دو قسمت می کند:

ناشنویان مادرزاد و کسانی که بعداً ناشنوا شده اند.

ناشنوایی مادرزادی ممکن است به علت وجود ژن کری در «کروموزوم» های پدر و مادر باشد یا ناهماهنگی PH خون پدر و مادر یا ابتلا ی مادر به هنگام بارداری به بعضی از بیماری ها، مثل سرخچه، یا استعمال بی رویه برخی از داروها چون «استرویتومايسين» و «کنومايسين».

ناشنوایی موجب بروز اختلال هایی چون اختلال های رفتاری و اجتماعی، اختلال های جسمی و اختلال های فکری می شود. در مورد اختلال های رفتاری و اجتماعی، خانم باغچه بان چنین می گوید:

«فرد ناشنوا به علت بریده بودن از اجتماع، فردی درون گرا و گوشه گیر و حساس و زودرنج بار می آید و حتی در جمع نزدیکان احساس تنهایی می کند.

ناشنوا به علت بی خبری از قراردادها و دوز و کلک های اجتماعی، آدمی خوشبین و ساده دل و زود باور بار می آید و در نتیجه به مجرد روبه رو شدن با کوچکترین ناملایم یا موقعی که صغرا کبراهای او درست در نمی آید، از زندگی و اجتماع دل زده می شود و نسبت به آن واکنش های غیر متعارف نشان می دهد».

در مورد اختلال های فکری چنین می نویسد:

«از آنجا که فکر از زبان تغذیه می کند و از راه آن رشد می یابد، فکر یک ناشنوا که از زبان محروم است چنان که باید و شاید رشد نمی کند و

چنان که به موقع، طبق برنامه های ویژه، آموزش نیند، رفته رفته دچار عقب افتادگی فکری می شود.»

در ایران نخستین کسی که به فکر این گروه محکومان افتاد و کوشید تا آفاق تازه ای در برابر آنان بگشاید، شادروان جبار باغچه بان بود. چهار صد سال پیش از باغچه بان یعنی از قرن شانزدهم، نظر پاره ای از متفکران و دانشمندان، چون جرم کاردان ریاضیدان و پزشک ایتالیایی و پدر ونیس دولئون و ژان پابلونیه و جان بولور و شارل میشل دولپه و ساموئل های نیک و الکساندر گراهام بل، به تعلیم و تربیت ناشنوایان معطوف شده بود و روش های متفاوت و مدارس مختلف در اروپا و آمریکا به وجود آمده بود. جبار باغچه بان در سال ۱۳۰۴ش به فکر تأسیس کلاسی برای تعلیم کر و لال ها افتاد. او یک سال پیش از این در تبریز کودکستان «باغچه اطفال» را دایره کرده بود. اقدام او در نظر اولیای امور و مردم متهورانه و عجیب بود. ولی او با تلاشی زیاد کلاسی تشکیل داد و از همه کر و لال های تبریز توانست سه نفر را به کلاس خود جلب کند و چون سال به پایان رسید و شاگردان در مقابل جمع امتحان دادند و به نوشتن و خواندن پرداختند، باغچه بان مورد تشویق و تمجید همه حاضران حتی مخالفان خود واقع شد.

باغچه بان دو سال بعد که باغچه اطفال در تبریز تعطیل شد، به شیراز دعوت شد و در آنجا کلاس تعلیم کر و لال های را دایر کرد و سال ها بعد مرکز کار خود را به تهران آورد و در اثر پشتکار و تحمل رنج های فراوان که شمه ای از آن در کتاب آمده است، در محل امروزی، مدرسه تعلیم کر و لال ها را دایر کرد و چون در سن هشتاد و چهار سالگی چشم از جهان فروبست، این میراث عظیم معنوی را به دختر خود ثمینه باغچه بان سپرد.

در فصل چهارم از گسترش آموزشگاه های کر و لال های سخن رفته است. چون آموزشگاه کر و لال های گلپیدی در اصفهان، دبستان ناشنوایان میرزایی، آموزشگاه استثنایی تبریز (دولتی)، مدرسه و هنرستان نظام مافی تهران، آموزشگاه نیمروز، دبستان باغچه بان شماره ۲، دبستان های کر و لال های استثنایی. طبق گزارش دفتر کودکان استثنایی تاکنون در نود نقطه کشور مدارس برای تعلیم کودکان ناشنوا تأسیس شده است.

فصل پنجم بحث در روش های آموزشی و ارتباطی با ناشنوایان است. از آغاز آموزش ناشنوایان در جهان قریب چهارصد سال می گذرد و در این مدت مریبان کوشیده اند که شاید یک راه ارتباط آسان و عملی برای ناشنوایان بیابند. این روش ها، که پس از کوشش های بسیار حاصل شده است، عبارتند از: روش علامتی، الفبای دوستی، روش هجی کردن با انگشت، روش گفتاری و روش آمیخته. خانم باغچه بان درباره هر یک از این روش ها شرح مبسوطی داده است. او درباره روشی که جبار باغچه بان به کار می برده است می نویسد:

آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران نه به دست گروه های مذهبی و خارجی بلکه به فکر یک معلم ایرانی به وجود آمده است، و این معلم ایرانی جبار باغچه بان است که می گوید:

ز اندیشه برای خود رهی یافته ام نقش دگری را به ره انداخته ام

از چشم برای دیدن چهره صوت

با دست هنر آینه ای ساخته ام

اصول روش باغچه بان در سه بخش آمده است:

روش تعلیم تلفظ و گفتار خوانی به ناشنوایان،

روش تعلیم زبان به ناشنوایان،

ایجاد وسایل سمعی و بصری و نوشتن کتاب های ویژه برای آموزش به ناشنوایان.

در مورد روش نخست «باغچه بان بر اثر تجربه های علمی پی برد که هر یک از واک ها یا صوت های گفتاری ساختمانی مخصوص به خود دارد. شباهت و تفاوت آنها را کشف کرد، دید که مشترک المخرج بودن صوت ها به همان اندازه که کار آموزش تلفظ را برای معلم آسان می کند، در لب خوانی کار ناشنوا را دشوار می سازد. واقعاً چگونه می توان توقع داشت که شخص ناشنوا از راه چشم کلمه های «ماما» «بابا» و «بو، مو، کاظم، قاسم و کاسب» را از یکدیگر مشخص کند؟»

باغچه بان، پس از تجربه های بسیار، توانست از نظر آموزش تلفظ و گفتار خوانی صوت های گفتار زبان فارسی را در جدول زیر تنظیم کند:

جدول صدای باغچه بان

اگر این جدول را به طور افقی مطالعه کنیم می بینیم که لب خوانی صوت های ردیف اول «و، ب، پ، ف» آسان تر از ردیف دوم و ردیف دوم آسان تر از ردیف بعد و

همچنان تا آخر است. به استثنای صوت های «ل، م، ن» که با لب و دندان گفته می شوند که البته لب خوانی آنها نیز دشواری ندارد. اگر بعضی از صوت های گفتار مشترک المخرج نبودند، با توجه به اینکه یک سوم از صوت های گفتار قابل رؤیت هستند، کار گفتار خوانی برای ناشنویان آسان تر می شد. ولی فعلاً این آرزوی محال است و وجود صوت های نامرئی گفتار و صوت های مشترک المخرج، ساختن وسیله ای را که بتواند ناشنوا را در تشخیص و فهم گفتار یاری دهد ایجاب می کند.

الفباهای دستی که اروپاییان اختراع کرده بودند، مورد پسند خاطر باغچه بان نبود، زیرا این الفباهای دستی هیچ گونه رابطه ای با ساختمان و چگونگی صوت های گفتار ندارند. کسی که این الفباها را بداند، می تواند بی آنکه حرف بزند، یک یک حرف های کلمه ها را با انگشتان هجی و مقصود را بیان کند ولی باغچه بان می خواست که لال ها حرف بزنند. برای نیل به این مقصود «الفبای گویا» را ایجاد کرد. بدین قرار:

- گذاشتن دست بر روی سینه برای نشان دادن صداهای آوایی یا حنجره ای زیرا که در موقع تلفظ این صوت ها در ناحیه سینه ارتعاش محسوس تر است.

- نگاه داشتن دست در برابر دهان برای نشان دادن صداهای تنفسی، زیرا که به هنگام تلفظ این صداها گرمی نفس در پشت دست به خوبی محسوس است.

- ثابت نگه داشتن دست بر روی سینه در برابر دهان برای نشان دادن صداهای امتداد پذیر (انقباضی)

- حرکت سریع دست بر روی سینه یا در برابر دهان برای نشان دادن صداهای غیر امتداد پذیر (انسدادی)

- نشان دادن شکل دهان با دست هنگام تلفظ مصوت ها.

- با شکل انگشتان نشان دادن شکل حرف هایی که در زبان فارسی همه آنها نشان یک صدا هستند و در نتیجه بر روی لب ها یکسان دیده می شود.

یکی از خصوصیات بارز این الفبا این است که شخص ناشنوا راهنمایی و تشویق می شود که از آن برای اصلاح تلفظ و یاری به لب خوانی استفاده کند، نه به عنوان یک وسیله مستقل ارتباطی.

فصل ششم، که شمه ای از آن بیان کردیم، مهم ترین فصول کتاب است. گذشته

از آن، در این فصل مطالب دیگری نیز آمده از آن جمله: گفتار یا الفبای اشاره ای، زبان و زبان آموزی، دشواری های زبان آموختن به ناشنوایان، مقدمه ای بر زبان مصور، زبان مصور، اسم های ذات، ضمیر، فعل ها، اسم ها، ادات، وسیله های سمعی و بصری ویژه ناشنوایان.

در فصل هفتم از «سازمان های رفاهی و فرهنگی ناشنوایان» گفتگو می شود و در فصل هشتم از «توان بخشی و تأمین رفاه شنوایان» و فصل نهم در «معرفی کتاب ها و نشریه هایی است که برای ناشنوایان یا آموزگاران آنان تألیف شده است». از این کتاب ها اثر زیر تألیف و نوشته شادروان جبار باغچه بان است: حساب و روش آموزش کر و لال ها. و این آثار نیز تألیف یا ترجمه ثمینه باغچه بان است: هلن کلر، آمادگی، کبوتر و بادبادک، کلاغ پر، عمو زنجیرباف، راهنمای تدریس آمادگی، زبان مصور و کلید زبان (راهنمای تدریس کتاب اول)، زبان مصور و کلید زبان (کر و لال ها را چگونه گویا کنیم)، زیر گنبد کبود و زبان آموزی.

مؤلف در پایان کتاب به «معرفی» فیلم هایی وابسته به ناشنوایان پرداخته است. اکنون که سیر اجمالی در کتاب بهره ناشنوایان را به پایان آورده ایم، به راستی می توانیم قضاوت کنیم که کتاب خانم ثمینه باغچه بان یکی از آثار ارزنده ای است که در سال های اخیر نشر یافته است. توفیق نویسنده محقق را خواهانیم.

نقدی بر کتاب جم جمک برگ خزون

نقدی بر کتاب جم جمک برگ خزون (۱)

این کتاب تألیف ثمینه باغچه بان با این مشخصات منتشر شده است:

جم جمک برگ خزون، باغچه بان، ثمینه، تصویرگر و طراح گرافیک فرشید شفیعی، تهران، نظر. ۱۳۸۷

متل؛ داستان کوتاهی است که با مضامین لطیف و سرگرم کننده، گاه به صورت شعر و زمانی با نثری موزون برای کودکان و نوجوانان خوانده می شود. شخصیت متل ها بیشتر حیوانات و مظاهر طبیعت، در برخی موارد انسان می باشد. متل ها ضمن سرگرم ساختن کودکان دارای مضامینی زمینی و اجتماعی نیز هستند.

ص: ۱۵۲

کودک با شنیدن متل با طبیعت اطراف خویش انس می گیرد و از همان ابتدا با سرزمین مادری و آیین و عرف محیط خویش آشنا می شود. (۱)

متل ها همان لالایی های دوره کودکی هستند که تغییر شکل داده اند و همراه کودکان خردسال بزرگ شده و جای خود را به متل ها و ترانه های عامیانه برای پرورش ذهن کودکان داده اند. این اشعار به دور از اشعار رسمی ادبی، در فکر و ذهن مردم شکل گرفته اند و پرورش یافته اند و تا سال ها ذهن به ذهن و دهان به دهان زندگی کرده اند و به روز شده اند.

ثریا قزل ایاق به پیروی از جعفر پناهی سمنانی، سه ویژگی برای لالایی ها در نظر می گیرد که می توان آنها را به متل ها نیز تعمیم داد:

۱- بعد شاعرانه، هم در مضمون، هم در وزن و هم در قافیه؛

۲- بعد موسیقایی؛

۳- بعد تناثری. (۲)

سه ویژگی مذکور را در اکثر متل ها مشاهده می کنیم، برای نمونه می توان به متل "تو که ماه بلند آسمونی" از کتاب مورد بررسی اشاره کرد:

تو که

ماه بلند آسمونی

منم

ستاره میشم دورت می گردم

تو که

ستاره بشی دورم بگردی

منم

ابر می شم روتو می گیرم

تو که

ابر بشی رو مو بگیری

منم

بارون می شم نم می بارم

تو که

بارون بشی نم بیاری

منم

سبزه می شم سرد می آرم

تو که

سبزه بشی سرد بیاری

منم

گلی میشم پهلوت می شینم

تو که

گلی بشی پهلو م بشینی

منم

بلبل میشم چهچه می خونم

تو که

بلبل بشی چهچه بخونی

منم

مهتاب میشم بهت می تابم

تو که

مهتاب بشی بر من بتابی

منم ستاره می شم دورت می گردم

تو که

ستاره بشی دورم بگردی

منم...

.....

ص: ۱۵۳

-
- ۱- وکیلان، سید احمد. متل ها و افسانه های ایرانی. تهران: سروش. ۱۳۷۸، ص ۹.
 - ۲- قزل ایاغ، ثریا. ادبیات کودکان و نوجوان و ترویج خواندن. تهران: سمت. ۱۳۸۳، صص.

روایت فوق از متل مذکور در پایان دوباره به ابتدای خود برمی گردد و به این شیوه تکرار و گردش را در خود به وجود می آورد، بدین شکل بعد از یک بار خواندن می توان کودک را به تکرار و از بر کردن آن تشویق کرد.

ماهیت شفاهی متل ها باعث می شود روایت های گوناگونی از آنها وجود داشته باشد و گاهی جزئیات و یا بخشی از متل در روایت دیگری کاملاً تغییر کند. این تغییر نه تنها در گویش های متفاوت و در شهرهای مختلف وجود دارد؛ بلکه حتی در یک گویش و منطقه جغرافیایی یکسان نیز اتفاق می افتد. برای نمونه می توان روایت دیگری (تهران) از متل "تو که ماه بلند آسمونی" را با روایت فوق مقایسه کرد.

تو که

ماه بلند در آسمونی

منم

ستاره می شم دورت می کردم

تو که

ستاره شدی دورم چرخیدی

منم

ابر می شم رو تو می گیرم

تو که

ابر شدی رومو گرفتی

منم

بارون می شم شرشر می بارم

تو که

بارون شدی شرشر باریدی

منم

سبزه می شم سرد می آرم

تو که

سبزه شدی سرد آوردی

منم

بزی می شم سر تو می چینم

تو که

بزی شدی سرمو چیدی

منم

قصاب می شم سر تو می برم

تو که

قصاب شدی سرمو بریدی

منم

شیشه می شم اونجا می شینم

تو که

شیشه شدی اونجا نشستی

منم

خون می شم می رم تو شیشه

تو که

خون شدی رفتی تو شیشه

منم

پنبه می شم در تو می بندم

تو که

پنبه شدی درمو بستی

منم

تشک می شم اونجا می افتم

تو که

تشک شدی اونجا افتادی

منم

لحاف می شم رو تو می گیرم

تو که

لحاف شدی رومو گرفتی

منم

عروس می شم اونجا می شینم

تو که

عروس شدی اونجا نشست

منم

دوماد می شم پهلوت می شینم

متل ها بخش مهمی از فرهنگ مردم این سرزمین هستند که به دلیل ماهیت شفاهی خود در معرض نسیان و نابودی قرار دارد. اکنون نقش متل ها در زندگی کودکان امروزی کم رنگ شده و دیگر نه والدین پر مشغله فرصت و حوصله بازخوانی متل ها برای کودکان را دارند و نه متل ها با ذائقه کودکان امروزی که سرگرم بازی های جدید کامپیوتری هستند، چندان سازگار است.

کتاب جم جمک برگ خزون یکی از تلاش های جدید برای یادآوری این

ص: ۱۵۴

گنجینه ی کهن ادبیات شفاهی برای مخاطبان عام است. مثل های کتاب از خاطرات کودکی ثمینه باغچه بان (۱) سرچشمه می گیرد و او تلاش می کند این بخش از نوستالژی کودکی خود را آن گونه که به یاد می آورد، بازنویسی کند. برخی از این خاطرات آوایی ناکامل و محو نیز با اسناد منتشر شده (۲) تکمیل می شود.

این بار باغچه بان، نه از کتاب های درسی و نه از شیوه آموزش به ناشنویان، که از ترانه ها و مثل های دوران کودکی خود می گوید؛ از مثل هایی که از کودکی برایش بسیار سحرانگیز و رؤیایی بوده اند، که خیال او را آزادانه و دور از منطق دست و پاگیر، پرواز داده اند. اثر جدید او بازنویسی و معرفی برخی از مثل های عامیانه ای است، آن چنان که از دوران کودکی به یاد مانده اند.

باغچه بان در مقدمه ی کوتاه کتاب، مخاطب را به کودکی خود می برد، فضای زمانی و مکانی روایت این مثل ها را در ذهن ترسیم می کند؛ چند بچه خسته از بازیگوشی های روزانه، کودکان کم سن تر در خواب و بزرگ ترهای بی قرار از تأخیر پدر و مادر و له له ای که بچه ها را به گنجینه ی مثل ها و ترانه های خود مهمان می کند. بچه ها خود را به روایت ها و داستان های کوتاه و تأویل برانگیز ترانه می سپارند و کم و بیش خود را در مثل ها می بینند و در زندگی روزمره خود آنها را کامل می کنند، دخترانار و به می شوند، در حوض نقره می جهند، در بارون جرجر به عروسی هاجر می روند، قالی رو تو ایوون می کشند، از خورشید خانم می خواهند آفتاب کند تا پدر

ص: ۱۵۵

۱- . ثمینه باغچه بان (۱۳۰۶) در تبریز به دنیا آمد، پس از چندی به شیراز رفت و کودکی را در کوردستانی که پدر تأسیس کرده بود گذراند. در تهران وارد مدرسه شد. در رشته دبیری زبان انگلیسی از دانشسرای عالی فارغ التحصیل شد (۱۳۲۷) پس از ازدواج با هوشنگ پیرنظر، تحصیل خود را در رشته آموزش ناشنویان در دانشگاه کلمبیا (آمریکا) پی گرفت (۱۳۳۲) به ایران بازگشت و در کنار پدرش در مدرسه ی کر و لال ها مشغول به کار شد (۱۳۴۵-۱۳۳۵) از سوی آموزش و پرورش مشغول تدوین کتاب های درسی اول دبستان و همکاری در تهیه ی متون درسی کلاس های دوم تا چهارم دبستان شد. (۱۳۴۰) پس از آن کتاب روش کلی جبار باغچه بان را نوشت. در همین سال ها نیز کلاس هایی برای آموزگاران سال اول دبستان سراسر کشور و برای کمیته ی ملی پیکار با بی سوادی اجرا کرد. او پس از درگذشت پدر، ریاست آموزشگاه و مدیریت فنی جمعیت کر و لال ها را به عهده گرفت (۱۳۴۵) او کتاب هایی بسیاری درباره ی آموزش و پرورش ناشنویان و آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان نوشته و آثاری را نیز در زمینه آموزش ناشنویان اختلالات گفتاری، و ناگویایی به فارسی ترجمه کرده است. منبع سایت www.ketabak.com

۲- . ایمن آهی، لیلی. شادمانه، کودکانه. تصویرگر ناصر اویسی. مریلند: بنیاد مطالعات ایران. ۱۳۷۱/۱۹۹۲.

و مادرشان قند راجونه شوند و به خانه بیایند. مقدمه کوتاه، نوستالژیک و گویای کتاب، مخاطب عام را به سرعت با مضمون و کارکرد کتاب آشنا می کند.

جدول شماره ۱ مضمون، عناصر، زمان و مکان متل را به تفکیک نشان می دهد.

تصویرگری و طراحی گرافیک کتاب را فرشید شفیع (۱)

به عهده داشته است. شفیع هنرمندی پر توان و خلاق است که در زمینه های مختلف بیان هنری از جمله نقاشی، تصویرگری کتاب، طراحی و گرافیک و انیمیشن طبع آزمایی کرده است. نمونه هایی از تصویرگری پر از طرح و نقش، نقاشانه و روایت گر او را می توان در کتاب هایی چون پیر جنگی (۱۳۸۳)، زربال (۱۳۸۴) و پیوند (۱۳۸۵) مشاهده کرد. همچنین او طراحی گرافیک و ایده پردازی سالنامه ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ را به عهده داشته است.

در تصاویر کتاب جم جمک برگ خزون شاهد تلفیق شیوه های تصویرگری و طراحی گرافیک شفیع هستیم. مانند تصویرگری های مرسوم او، رنگ های درخشان، که مناسب با فضای عامیانه متل هاست، در کنار هم قرار گرفته اند. انرژی زیاد رنگ ها در کنار هم و فضای سفید که در لابه لای رنگ ها خزیده اند، تلطیف شده و دلنشین به نظر می رسد.

تکنیک تصویرگری کتاب، کامپیوتر است. شفیع لایه های رنگ شفاف را روی هم قرار داده و با کاستن بخشی هایی از هر لایه رنگی و هم پوشانی آنها، تصویر و رنگ نهایی را خلق کرده است. از آنجا که لایه های رنگ شفاف هستند، از روی هم قرار گرفتن آنها رنگ جدیدی به وجود آمده است. شیوه ی که طرح ها و نقش ها از دل سطوح رنگی در آمده اند، جلوه ای مانند چاپ لینو (۲) به تصویر بخشیده است.

به نظر می رسد تکنیک شفیع متأثر از آثار ایزابل وندنابله (۳)،

تصویرگر و چاپگر بلژیکی است.

ص: ۱۵۶

۱- فرشید شفیع (۱۳۴۷) در تهران به دنیا آمد. او هنر آموخته رشته طراحی و گرافیک و انیمیشن، از دانشگاه هنر است. از سال ۱۳۷۶ کار خود را به عنوان تصویرگر آغاز کرد و حاصل کار او تا کنون تصویرگری حدود چهل کتاب کودک و نوجوان است. او برای آثار تصویرگری، طراحی گرافیک و انیمیشن خود جوایز بسیاری به دست آورده که از آن میان می توان به سبب طلایی براتیسلاوا (۲۰۰۷) لوح افتخار (۲۰۰۶) IBBY و لوح کتاب ویژه شورای کتاب کودک (۱۳۸۲، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵) اشاره کرد.

۲- Lino Cut.

۳- (۱۹۷۲) Isabelle Vandenabeale

تصاویر اصلی کتاب از صفحه فهرست شروع می شوند؛ این تصویر که همان تصویر روی جلد، با رنگ بندی متفاوت، است؛ تصویری از شخصیت های اصلی بازیگر مثل ها یعنی عناصر حیوانی (آهو، ماهی و پرنده) مظاهر طبیعی (باران، رود و گل) و انسانی (دختر)، را نشان می دهد.

یکی از مشکلات مصور کردن کتاب هایی چون جم جمک برگ خزون، که مجموعه ای متشکل از متن های کوتاه پر کنش و کم تصویر هستند، محدودیت روایت متن در تصاویر ایجاد می کند.

از طرفی تصویرگر فرصتی برای معرفی شخصیت ها، فضا سازی و... در تصاویر ندارد و از طرف دیگر مثل ها یا بسیار پر ماجرا و پر تخیل اند که اشاره به همه آن وقایع در چند تصویر محدود، ممکن نیست و یا بسیار کم کنش و انتزاعی که دست تصویرگر را به هر خیال پردازی می بندند. گونه های متفاوت روایتگری تصویری که شفیع در کتاب مذکور از آنها استفاده کرده را می توان به چهار گروه تقسیم کرد.

الف - پیش نگاری

در این گونه تصاویر، متن و تصویر هماهنگ و همگام با هم پیش می روند، با این حال تصاویر پیش از آنکه متن بخشی از داستان را بیان کند، در بخش کوچکی از تصاویر، پیش آگهی وقوع اتفاق بعدی و بخش بعدی داستان هستند. تصاویر، بخش بعدی داستان را فاش نمی کنند بلکه تنها کنجکاوی مخاطب را بر می انگیزد و پیوستگی زنجیروار تصاویر را حفظ می کنند. پیش نگاری را می توان در تصویر نخست مثل "جم جمک برگ خزون" مشاهده کرد. بدین ترتیب که در صفحه ی سرخ - آبی با خطوط سفید، اسباب و ادوات حمام طراحی شده که پیش نگاری از ادامه مثل در تصویر صفحه بعد است، جایی که زینب خاتون به حمام سی روزه می رود.

در تصویر اول مثل "یکی بود یکی نبود" نیز بخشی از متن صفحه ی بعد آمده است.

ب - تکثر نگاری

در این گونه تصاویر، چند روایت و چند بخش داستان همزمان در یک تصویر گنجانده می شوند. در این نوع روایتگری تصویری که مناسب متون پر کنش و کم تصویر است، گاهی شاهد بزرگ نگاری شخصیت اصلی به نسبت شخصیت های فرعی هستیم و گاهی نیز شخصیت واحدی در چند جای تصویر و در حالات گوناگون ترسیم می شود. معمولاً حرکت روایت داستان در تصویر از گوشه ای شروع می شود و به شکل چرخشی، زیگزاکی و... عناصری که در متن معرفی می شود در

تصویر جای می گیرند و روایت را کامل می کنند. این ویژگی ها تصاویر تکثر نگار را به نقاشی قهوه خانه (۱) نزدیک می کند.

در کتاب جم جمک برگ خزون ۵ تصویر با این شیوه خلق شده است. برای مثال تصویر دوم مثل "دویدم دویدم" ساختار منظم گنجانیدن روایات در تصویر باعث شده خواندن و درک تصویر راحت تر باشد. تصویر هماهنگ با متن از گوشه ی بالای سمت راست آغاز می شود و عناصری که در مثل ذکر می شود یک به یک در راستای خط منحنی تا گوشه سمت چپ پایین در تصویر قرار می گیرند. روایت در گوشه سمت چپ بالا تصویر پایان می یابد. در عین حال، حالت و اشاره دست های شخصیت های تصویر حرکت از گوشه ها به نقطه پایان را نیز نشان می دهد.

در تصویر مثل "کوه کو؟"، روند تبدیل عناصر طبیعی به یکدیگر و در نهایت بهره برداری از آن توسط انسان روایت می شود.

کوه کو؟

آب شد! ← آبش کو

جوب شد! ← جوبش کو

تو همونه! ← همونه کو؟

بار شتر!

این روایت تبدیل، در تصویر نیز به خوبی دیده می شود؛ رودی از کنار کوه سرچشمه می گیرد و با پیچ و تاب به همون شتر می رسد و به شکلی ساده و گویا روایت متن را بیان می کند.

جز این تصویر، تصویر مثل های "اتل مثل توت مثل"، "قصه قصه" و "یکی بود یکی نبود" نیز با همین شیوه کار شده است. در تصاویر دو مثل نخست و مثل "کوه کو؟" بزرگ نگاری موضوع اصلی مثل را نیز شاهد هستیم.

ج - بسیط نگاری

در این گونه تصاویر، کلیاتی که در متن اشاره شده با جزئیات و پرداختن بیشتری

ص: ۱۵۸

۱- . نقاشی قهوه خانه اصطلاحی است برای توصیف نوعی نقاشی روایتی رنگ روغنی با مضمون های رزمی، مذهبی، و بزمی در دوران جنبش مشروطیت بر اساس سنت های هنر مردمی و دینی و... پدید شد. نک دائرة المعارف هنر صص ۵۸۶-۵۸۸.

در تصویر دیده می شود. آگاهی تصویرگر از عناصر، داستان ها، باورها و... مربوط به متن، کمک می کند تصویری فراتر از متن پدید آید. بهترین مثال این گونه روایتگری در تصویر متل "باورن می یاد جرجر" قابل مشاهده است. متل تنها به باران و عروسی هاجر اشاره می کند ولی در تصویر، عروس بر اسب سفید سوار است و داماد کمر باریک، افسار اسب را در دست دارد که مراسم «عروس برون» را نشان می دهد. غلامان، جهاز عروس را که شامل آینه و شمعدان، رحل و قرآن، تنگ و قوری و ظرف و چادری است، در طبق هایی بر سر حمل می کنند و در پی عروس و داماد روانند.

د- مفهوم نگاری

در این گونه تصاویر، تصویرگر به جزئیات کم و زیاد متن توجهی نمی کند. بلکه مفهوم، هدف و درون مایه متن را به تصویر می کشد. این گونه تصاویر که یکی از مناسب ترین شیوه ها برای مصور کردن کتاب ها شعر است، حال و هوای کلی متن را به مخاطب منتقل و از شرح و بسط جزئیات خودداری می کند و اجازه می دهد. متن در ذهن مخاطب مصور شود و جریان یابد.

این گونه تصاویر، مناسب متونی است که در عین اشاره به جزئیات به کلیت ثابت و مشخص می پردازند. این متون ممکن است پر از جزئیات گوناگون باشد ولی این جزئیات نیز در سایه کلیت واحدی ارائه می شوند و تصاویر مفهوم نگار نیز تنها به آن کلیت واحد نظر دارند.

برای مثال می توان به متل "تو که ماه بلند آسمونی" با موضوع عشق به همنون اشاره کرد. تصویرگر، پسر جوانی را در مقابل عکس دختر و شاخه ای گل کشیده است؛ نقوش پیچان گیاهی به شکل طاقی چون قابی تصویر را فرا گرفته است.

گرچه به نظر می رسد این متل معروف و محبوب، تصویری جذاب تر و پرگوتر طلب می کرده با این وصف، حال و هوای کلی متل در تصویر به چشم می خورد.

شفیعی بخشی بزرگی از تصویرگرهای خود را برای متون کهن (افسانه ها، اسطوره ها و...) انجام داده است. تصاویر رنگین همراه با جزئیات فراوان که برگرفته از سنت کهن نگارگری و نقاشی ایرانی بوده است، شیوه روایتگر تصاویر، اکسپرسیون رنگی در کنار طراحی ساده و گویا بسیاری از آثار او را بدون متن نیز

معنادار می‌کند. (۱) تصاویر کتاب جم جمک برگ خزون اولین تجربه او در مصور کردن متل‌ها، گونه‌ی دیگری از متون کهن، است که به پشتوانه دیگر آثار او در این حوزه و حوزه طراحی گرافیک به کتابی موفق تبدیل شده است.

توران میرهادی درباره‌ی این کتاب می‌گوید:

این کتاب را مادران برای فرزندان خردسال خود می‌خوانند و با آنها بازی می‌کنند؛

این کتاب یادگاری برای نوجوانان است تا همراه آن با خواهر و برادر کوچکتر خود بازی کنند و لحظه‌های کودکی را به یاد آورند؛

این کتاب را جوانان نگه می‌دارند تا بعدها برای فرزندان خود بخوانند؛

یکایک کلمات آن برای همه ما خاطره‌انگیز است و روزگار کودکی را به یادمان می‌آورد.

منابع: ایمن آهی، لیلی. شادمانه، کودکانه. تصویرگر ناصر اویسی. مریلند: بنیاد مطالعات ایران. ۱۳۷۱/۱۹۹۲؛ باغچه بان ثمینه. جم جمک برگ خزون. تصویرگر و طراح گرافیک فرشید شفیعی. تهران: نظر ۱۳۸۷؛ پاکباز، روئین. دائرهالمعارف هنر، تهران: فرهنگ معاصر ۱۳۸۰؛ شهرزاد و بچه‌های قصه گو. تصویرگر فرشید شفیعی. تهران: شباویز ۱۳۸۱؛ قزل ایباغ، ثریا. ادبیات کودکان و نوجوان و ترویج خواندن. تهران: سمت ۱۳۸۳؛ وکیلان، سید احمد، متل‌ها و افسانه‌های ایرانی. تهران: سروش ۱۳۷۸؛ www.ketabak.com

ص: ۱۶۰

۱- کتاب شهرزاد و بچه‌های قصه گو (شباویز ۱۳۸۱) یکی از تجربه‌های موفق او را در زمینه‌ی کتاب‌های تصویری بدون متن است. تصاویر این کتاب حاصل تلاش او در کارگاه براتیسلاوا (۲۰۰۱) بود.

فهرست آثار سال های اخیر به عنوان معلم

ش ما ره	عنوان مثل	موضوع	عناصر				زمان	مکان
			انسانی	حیوانی	گیاهی	پدیده طبیعی		
۱	جیمک برگ خزون	عشق به مادر	مادر، زینب خاتون، هاجر	-	برگ خزون	شوق	کمون، شونه، فیروزه، خوش تره، نمکدون	حمام روزی
۲	ای ماه و بیداد	تهیه تغذات خانگی، تلافی	-	-	نخسه (پوست، مغز)	-	-	-
۳	دختر دارم اتار و به	عشق به فرزند آداب و رسوم (خواستگاری)	دختر، مرد پیر، بی سواد، شاه، لشگر، عدم و چشم، شاهزاده ها، پسر	-	اتار، به	-	چادر، بند قیاً	کتابه ده، راه دور
۴	دویدم و دویدم	مشاغل، داد و ستد، کارکرد اشیاء	خاتون، نونوا، زرگر، خیاط، اوستا، بابا	-	گندم، خرما	کوه، آب، زمین، آتش	نون، فیسا، آستین، فیچی، کتاب	کوه، آسیا (ب)
۵	بارون می یاد جرجر	آداب و رسوم (عروسی)	هاجر	خروس	-	بارون	-	باغ هاجر
۶	خورشید خانوم آفتاب کن	پدیده های طبیعی	بچه های گرد	-	برنج	خورشید خسانم، برف، آب، سرما	-	-
۷	چه دختر ی چه چیزی	عشق به فرزند	دختر، بابا	-	نعوذ	گوشت	دیزی	-
۸	اتل مثل توت مثل	معرفی میوه ها و خوراکی	خانومی، بابا، بکم	-	الوجه، گردو، آلو	-	شیرمال، شکر	باغچه، اردو
۹	کلاغه میگه فارفار	شغل، معرفی حیوانات	بابا	کلاغ	-	-	سفره فلماکار، پنیر	-
۱۰	قصه قصه	ندارک مهمانی	سسلیمون، عمو، محمود	-	پسته (پسته)	-	نون، پنیر، بربریا، قالی، آش، در	ایوون
۱۱	کوه کو؟	پدیده های طبیعی، معرفی حیوانات	-	شتر	برگ چنار	کوه، آب، جوب	هنبونه	کوه، باغچه
۱۲	یکی بود یکی نبود	معرفی مشاغل، معرفی حیوانات	آفا یک	موش، بچه موش، خر، اسب، پشه، فیل، بزغاله، شتر، سگ، بز، عنکبوت	-	-	-	گنبد کیود، دیواره
۱۳	السون ملسون	دعا، انتظار	-	-	-	-	قند راجونه	خونه
۱۴	فریونت برم هر دم	عشق به فرزند	-	-	گل	-	دومن	-
۱۵	تو که ماه بلند آسمونی	عشق به همنوع	-	بلبل	سبزه، گل	مساه، سنگاره، آسمون، ابر، بارون، مهتاب	-	آسمون

در سال های دهه شصت و هفتاد با مهاجرت ثمین به خارج از کشور، دوره جدید از تلاش را آغاز کرد. آثار بسیاری مثل چگونه خ جیم شد؛ لج و لجازی؛ پل کوچک چوبی؛ دس دسی باباش میاد را تألیف و عرضه کرده است. متأسفانه اطلاعات این دوره به دست پژوهشگران ایرانی نرسیده است.

روز شمار کودکی ۱۳۹۴، یادها و خاطره ها (۱)

روزشمار کودکی ۱۳۹۴ مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان به زودی با نام روزشمار کودکی: یادها و خاطره ها روانه بازار خواهد شد.

این روزشمار دربرگیرنده نزدیک به صد قطعه عکس است که از آلبوم های قدیمی خانواده های گوناگون گردآوری شده است و برای نخستین بار همراه با خاطره های کودکی افراد منتشر می شود. این یادها و عکس ها به عنوان یکی از مهم ترین سندهای تاریخی مطالعات کودکی ایران، بازتابی روشن از جایگاه کودکی و شرایط ویژه زندگی کودکان از دوره قاجار تا نخستین دهه های سال ۱۳۰۰ در جامعه گذشته ایران است. کودکان و نوجوانان با دیدن این آلبوم و خواندن نوشته های کوتاه و دلپذیر آن می توانند با زندگی کودکی اجداد خود آشنا شوند و زندگی آنها را با زندگی امروزی خود بسنجند و بزرگسالان نیز بدون شک به آلبوم های کودکی خود باز می گردند و بر تاریخ کودکی سرزمینشان مروری دوباره خواهند کرد.

هر ماه از این روز شمار، با فهرستی از نام هایی آغاز می شود که برای بهتر شدن جایگاه کودکی در جهان و به ویژه ایران کوشیده اند. سپس در میان هفته ها عکس های کودکی شماری از این افراد با خاطره هایی از کودکی شان به چاپ رسیده است. از میان این کوشندگان می توان به عکس ها و یادهای کودکی توران میرهادی، توران اشتیاقی، معصومه سهراب، پرویز ناتل خانلری، نوش آفرین انصاری، ثمین و ثمینه باغچه بان، عباس یمینی شریف، فرشید مثقالی، نورالدین زرین کلک، علی اکبر صادقی و ده ها کوشنده دیگر اشاره کرد.

این آلبوم با جلدی نفیس و چاپی زیبا و باکیفیت هدیه نوروزی خوبی است برای کسانی که می خواهند به عزیزان خود عیدی فرهنگی و ماندگاری اهدا کنند.

ص: ۱۶۲

این مقاله درباره کتابی است که با این مشخصات منتشر شده است:

روشنگران تاریکی، جبار باغچه بان، ناشر: مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان، سال نشر: ۱۳۸۹.

روشنگر تاریکی ها در برگیرنده زندگی باغچه بان و همسر و یاورش صفیه میربابایی و یادداشت های ثمین و ثمین باغچه بان درباره زندگی پدر و مادرشان و مجموعه عکس هایی از آلبوم خانوادگی آنها است.

جبار باغچه بان از پیشگامان آموزش و پرورش نوین و پایه گذار آموزش و پرورش ناشنوایان ایران است. او یک مبارز واقعی است و در جنگ با تاریکی و نادانی اگر چه زخم ها بر می دارد اما پیروزی با اوست زیرا باور دارد که پیروزی با دانایی است.

"روشنگر تاریکی ها" تلاش های جبار باغچه بان و همسرش به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کوشندگان راه فرهنگ و ادبیات کودکان را بازگو می کند و الگویی آرمانی اما واقعی در دسترس نسل جدید می گذارد تا از دشواری ها نهراسند و آنها نیز با ادامه راه آنها به کاروان بزرگ روشنگران تاریکی این سرزمین بپیوندند.

کتاب با یادداشت های صفیه میربابایی همسر باغچه بان آغاز می شود و با زندگینامه خودنوشت باغچه بان ادامه می یابد. او در این نوشته از سختی های راه گفته است و دردهایش. او خود، نوشته اش را به فریاد گوش خراشی تشبیه کرده است و امیدش این بوده است که: "این فریاد جان گدازی من، لااقل موجب عبرت خوانندگان باشد و بس". روشنگر تاریکی ها کتابی است تفکر برانگیز و اثر بخش.

این اثر نخستین جلد از مجموعه کتاب های زندگینامه کوشندگان راه بهزیستی کودکان ایران است که مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات منتشر کرده است.

فصل پنجم: شرکت در نشست ها و مراسم

اشاره

ص: ۱۶۵

این فصل گزارش پنج نشست است که خانم ثمینه در آنها شرکت داشته و به ایراد سخنرانی پرداخته است. البته ایشان حتماً در ده ها همایش، سمینار، جلسه عمومی و نشست، مشارکت داشته، اما متأسفانه به اطلاعات آنها دست نیافتیم. از این رو از ایشان استدعا و خواهش می کنیم اگر اسناد و مدارکی درباره این موضوعات در اختیار یا سراغ دارند، ما را یاری فرمایند.

اما نشست های معرفی شده در این فصل شامل نشست های برگزار شده در ایران از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۱ (اکثراً در تهران و فقط یک نشست در اصفهان) و نیز گزارش یک نشست در کانادا در سال ۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۵ م است. نشست های ایرانی به ترتیب تاریخ آمده و نشست کانادا در پایان می آید.

ص: ۱۶۶

تهران، بهمن ماه ۱۳۸۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

جبار باغچه بان در ابتدای کار با کودکان کر و لال، از آنچه در زمینه آموزش و پرورش این گروه در جهان می گذشت، آگاه نبود و فقط بر اثر تجربه شخصی معتقد شده بود که می توان به کر و لال ها سخن گفتن، خواندن و نوشتن آموخت. سرانجام به دستور وزیر فرهنگ وقت "دکتر مهران" برای بازدید از مدارس کر و لال های ترکیه، در خرداد ۱۳۳۷ شمسی به آن کشور سفر کوتاهی کرد که اولین و آخرین سفرش محسوب می شود.

گویی در بازگشت از ترکیه، "جبار باغچه بان" بیشتر از گذشته برای تداوم برگزاری دوره تربیت معلم ویژه کر و لال ها مصمم شد. از این رو، به خاطر تداوم برگزاری دوره تربیت معلم تحت نظارت دخترش "ثمینه باغچه بان" خیال جبار باغچه بان از این بابت آسوده گردید و تمام همت خویش را صرف دو کتاب ارزشمند "روش آموزش کر و لال ها" و "حساب" که شامل آخرین نظریات آموزشی اش می باشد، کرد که در سال های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ شمسی به چاپ رسید.

سرانجام جبار باغچه بان با آن همه کوشش و تلاش بی نظیر در راه آموزش به ناشنوایان، در سن هشتاد سالگی پس از یک بیماری کوتاه چهار روزه، در حالی که افکار و اعمال پاکش مورد تأیید مقامات فرهنگ دوست و افراد خیر قرار گرفته بود، به تاریخ چهارم آذر ۱۳۴۵ شمسی چشم از جهان فانی فرو بست و ناشنوایان ایران را در اندوهی ابدی فرو برد.

بعد از درگذشت جبار باغچه بان، مدیریت دبستان کر و لال های باغچه بان بر عهده دختر بزرگش "ثمینه باغچه بان" گذاشته شد که در تاریخ آموزش ناشنوایان در ایران نقش مهمی دارد.

بعد از گذشت سال ها، سرانجام انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به ریاست دکتر مهدی محقق با همراهی و یاری شورای کتاب کودک (خانم های توران میرهادی و

نوش آفرین انصاری) و مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان به خصوص محمّدهادی محمّدی، مراسم آبرومندانانه تحت عنوان "بزرگداشت جبار باغچه بان" را در بهمن ۱۳۸۱ شمسی برپا کرد که در آن، ثمینه باغچه بان و همچنین لطفعلی آذرخشی که به عنوان اولین شاگرد ناشنوی جبار باغچه بان شناخته می شود، حضور یافتند و مورد تشویق همگان قرار گرفتند.

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در همان زمان، کتاب سودمندی تحت عنوان "زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم جبار باغچه بان" را چاپ کرد که قابل تقدیر و ستایش است.

گزارش دیگر

بزرگداشت جبار باغچه بان

همایشی در نکوداشت مرحوم جبار باغچه بان در تهران(۱)

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، در ۲۸ بهمن ۱۳۸۱ مراسم بزرگداشتی برای جبار باغچه بان برگزار کرد. در این همایش یک روزه، دکتر مهدی محقق و ثمینه باغچه بان درباره زندگانی و خدمات مرحوم باغچه بان در زمینه ناشنوایی و ناشنوایان، سخنرانی کردند. مهم ترین نکات مطرح شده این سخنرانی ها در زیر اشاره می شود.

جبار باغچه بان، سهم اساسی در آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران داشت. او افزون بر فعالیت در زمینه ناشنوایی، فعالیتهای فرهنگی قابل توجه دیگری داشت. از جمله اینکه نخستین کودکان ایران را در سال ۱۳۰۳ به نام «باغچه اطفال»، در شهر تبریز، تأسیس کرد و به همین سبب، نام خانوادگی خود را از عسکرزاده به باغچه بان، تغییر داد و اولین شاگردان ناشنوا در این کودکان شروع به آموزش کردند. همچنین، در سال ۱۳۰۶، کودکان ناشنوا بنیانگذاری کرد.

اما نخستین فعالیتهای او برای ناشنوایان، افتتاح نخستین دبستان کر و لالهها در

ص: ۱۶۸

۱- این گزارش توسط آقای محمد نوری تدوین و در دانشنامه ناشنوایان (ص ۲۶۴-۲۶۵) منتشر شد.

سال ۱۳۱۲ در تهران بود. وی در سال بعد، «تلفن گنگ» یا گوشی استخوانی را برای دانش آموزان، اختراع کرد و به ثبت رساند و در سال ۱۳۲۲ «جمعیت حمایت کودکان کر و لال» را تأسیس کرد. گزارش این همایش و متن سخنرانی‌ها در کتابی با عنوان زندگینامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان، جبار باغچه بان، منتشر شد. در این کتاب، افزون بر گزارشها، عکسها و کتاب شناسی آثار و مطالب مطرح شده میزگردی درباره باغچه بان هم آمده است.

مأخذ: باغچه بان، جبار، زندگینامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان، جبار باغچه بان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

گزارش سوم

بزرگداشت جبار باغچه بان (۱)

مراسم بزرگداشت جبار باغچه بان آموزشگر بزرگ و یکی از پایه گذاران ادبیات نو کودکان در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۸۱ برگزار شد. در این مراسم توران میرهادی خاطراتش را از جبار باغچه بان باز گفت. ثمینه باغچه بان از کار پدرش در زمینه آموزش کودکان ناشنوا سخن گفت. محمدهادی محمدی نیز از نقش تاریخ ساز این مرد بزرگ در گستره ادبیات کودکان و پیشرفت در آموزش زبان فارسی پایه، سخن به میان آورد.

ثمینه باغچه بان دختر جبار باغچه بان از چگونگی شکل گیری اولین مدرسه ناشنوایان سخن می گوید.

محمدهادی محمدی در رابطه با جبار باغچه بان سخن می گوید.

جلد زندگینامه و پوستر بزرگداشت جبار باغچه بان، طراحی و آماده سازی در مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان.

ص: ۱۶۹

ثمینه باغچه بان مهمان مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان (۱)

تهران، فروردین ماه ۱۳۹۰

سه شنبه ۱۶ فروردین، ثمینه باغچه بان مهمان مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان بود. در این دیدار، خانم باغچه بان، از کارهای تازه اش برای همکاران مؤسسه سخن گفت. از کتابی با تصاویری از مینیاتور ایرانی که با متل ها و لالایی های زیبایی همراه شده است. در این کتاب، بخش های زیبایی از چندین مینیاتور ایرانی برگزیده شده و خانم باغچه بان بر روی آنها طرح های تزئینی کلاژ کرده اند. کتاب با نام "آهو شد و صحرا رفت" اکنون در انتشارات نظر در دست چاپ است.

ثمینه باغچه بان، مقاله ای با موضوع مدرسه خانگی برای کتابک ترجمه کرده و همراه آورده بودند. این مقاله ها را مریم پیرنظر دختر خانم باغچه بان از تجربه آموزش به فرزندش در خانه نوشته و به زودی در دسترس مخاطبان کتابک قرار می گیرد. ساعتی دیگر از دیدار به گفت و گوهای صمیمی سپری شد. ثمینه باغچه بان با تصویری از پدر فرهیخته شان جبار باغچه بان که بر دیوار مؤسسه آویخته بود، عکسی به یادگار گرفتند و همکاران مؤسسه هم با خانم باغچه بان عکس یادگاری گرفتند.

ثمینه باغچه بان همچنین در روز شنبه ۲۰ فروردین در خانه کتابدار کودک و نوجوان، درباره کتاب روشنگر تاریکی ها برای اعضای خانه کتابدار و دوستداران جبار باغچه بان و کودکان ایران سخن گفت. گزارش این دیدار را در کتابک بخوانید.

ص: ۱۷۰

"آدم در زندگی با کسانی رو به رو می شود که بعد به خودش می گوید این آدم زندگی مرا شکل داد." این سخنان توران میرهادی در یک نشست خودمانی در خانه کتابدار کودک و نوجوان با حضور ثمینه باغچه بان است.

ثمینه باغچه بان، با عصایی در دست به نشانه هشتاد و پنج سال زندگی اما با روحی سرشار از جوانی و آرزوهای بزرگ، در روز شنبه ۲۰ فروردین مهمان خانه کتابدار کودک و نوجوان شد تا از "روشنگر تاریکی ها" سخن بگوید. کتابی، که یادگار زندگی دشوار و پر بار پدر و مادرش جبار باغچه بان و صفیه میربابایی است. اعضای خانه کتابدار کودک و نوجوان، جمعی از اعضای شورای کتاب کودک و دوستداران جبار باغچه بان و کودکان ایران، در این نشست شرکت داشتند. در آغاز نشست، نوش آفرین انصاری، دبیر شورای کتاب کودک، اندکی از خاطرات خود از ثمینه باغچه بان سخن گفت.

توران میرهادی، بنیان گذار شورای کتاب کودک و دوست قدیمی خانواده باغچه بان هم از تأثیر جبار باغچه بان بر زندگی اش سخن گفت:

"آدم در زندگی با کسانی رو به رو می شود که بعد به خودش می گوید این آدم زندگی مرا شکل داد. هنگامی که با آقای باغچه بان آشنا شدم، دانشجوی رشته علوم بودم در دانشگاه تهران. ما را دعوت کردند برای این که در کلاس های مبارزه با بی سوادی شرکت کنیم و بتوانیم به انسان های بی سواد درس بدهیم. آموزگار ما در کلاس، جبار باغچه بان بود. کلاس آقای باغچه بان، برای من یک مکاشفه بود. من فهمیدم که چکاره هستم. تا آن موقع نمی دانستم که چقدر دوست دارم که در تعلیم و تربیت باشم. آقای باغچه بان مرا به خودم شناساند و من تصمیم گرفتم که معلم بشوم."

او درباره دوستی اش با ثمینہ باغچه بان هم گفت:

"چند سال بعد، وقتی پس از پایان تحصیل به ایران برگشتم و مدرسه فرهاد فعالیت خود را آغاز کرد، من اول مربی کودکان و بعد مدیر مدرسه شدم. در این هنگام، آقای باغچه بان هم چنان در کار آموزش ناشنوایان کوشا بودند. دوباره به شاگردی آقای باغچه بان در آمدم و با خانواده باغچه بان دوست شدم. ثمینہ خانم و خانم لیلی ایمن و من تلاش کردیم برای اینکه در نظام آموزش و پرورش ایران تحولی ایجاد کنیم. کسانی که در دفتر برنامه ریزی آموزش و پرورش بودند، به ما یک اتاق دادند و ما به محض اینکه وقت می کردیم، می رفتیم و می نشستیم به برنامه ریزی و می کوشیدیم در آموزش و پرورش ایران تحول مؤثری انجام دهیم. هیچ چیز لذت بخش تر از این دوستی و حرکت مشترک و خدمت به مردم و پیدا کردن راه هایی برای حل مشکلات آموزش و پرورش ایران برای ما نبود."

در میان سخنان توران میرهادی، ثمینہ باغچه بان هم از راه رسید و سخنان خود را درباره کتاب "روشنگر تاریکی ها" چنین آغاز کرد:

"پدر من، زندگی مشکلی داشت. او مشکلاتش را تحمل می کرد، آنها را طبیعی می دانست، می پذیرفت و درباره آنها سخن نمی گفت. اما اتفاقی در زندگی اش افتاد که سبب شد سرگذشتش را بنویسد. او حاضر نشد بر روی نوشته های کتاب اصلاحی انجام شود، و می گفت "این کتاب فریاد من است، فریاد گوش خراش است و چون حقیقت است می خواهم به همین گوش خراشی بماند." این سرگذشت را ما به مناسبت پنجاهمین سالگرد آموزش ناشنوایان در ایران چاپ کردیم. به این مناسبت یک گردهمایی بین المللی هم برگزار شد و ایران از سوی سازمان ملل متحد، به عنوان مرکز برنامه ریزی و تربیت معلم آموزش کودکان ناشنوا در خاورمیانه و ساحل دریای مدیترانه برگزیده شد. استقبال از کتاب بسیار خوب بود و خیلی زود چاپ اول آن تمام شد. این بود که تصمیم گرفتم آن را تجدید چاپ کنم. به فکر افتادم که گرفتاری هایی که زمان آنها گذشته را حذف کنم. از مجموعه مجله زبان که پدرم منتشر می کرد، مطالبی به کتاب اضافه کردم و بعضی خاطرات خودم و یادداشت های مادرم را هنگام درگیری مسلمانان و

ص: ۱۷۲

ارامنه در قفقاز به آن اضافه کردم. من این مقدمه را بسیار دوست دارم و دوست دارم خوانده شود. این کتاب نه تنها از وضع قفقاز در آن زمان صحبت می کند، بلکه درباره دوستی مسلمانان و آرامنه در گیر و دار جنگ های خونین می گوید و از اینکه در گرفتاری ها بسیار به یکدیگر کمک می کردند."

ثمینه باغچه بان، همچنین گفت:

"در این کتاب، خاطرات پدرم هست و همچنین از کتاب "چهره هایی از پدرم"، نوشته برادرم ثمین باغچه بان، خاطراتی آمده است. کتاب، با همت و سلیقه زهره قاینی و محمدهادی محمدی، به شکل کنونی در آمد و در دسترس مردم قرار گرفت. همه ما خیلی خوشحالیم که این کتاب اکنون در دسترس است. نه به این سبب که درباره زندگی پدر و مادر من است، بلکه برای این که این هم برشی از تاریخ است."

او به فعالیت های خود نیز اشاره کرد. از دنبال کردن و گسترش راه پدر در آموزش و پرورش ناشنویان و شیوه های نو در آموزش و پرورش ایران گرفته، تا آموزش زبان فارسی به ایرانیان ساکن آمریکا به شیوه ای نوین. به باور باغچه بان، اگر محتوای آموزشی باعث تعالی فکری نشود، مورد توجه شاگرد قرار نمی گیرد. او آموزش زبان و شناساندن فرهنگ و هنر ایران را به هم آمیخته و می کوشد تا از راه معرفی هنر ایرانی، زبان فارسی را به شاگردانش بیاموزد. او در آموزش هایش از فرش ایران، هنر خاتم کاری، خوشنویسی، مینیاتور و هنرهای دیگر، برای شاگردانش می گوید. در این راه هم کتاب هایی تهیه کرده که مجموعه "هنر ما، هویت ما" در این شمار است. او کتابی هم درباره معرفی هنر مینیاتور ایرانی همراه با متل های قدیمی برای کودکان در دست چاپ دارد. کتاب زندگی نامه ثمینه باغچه بان نیز در دست تهیه است و در آینده در دسترس دوستداران فرهنگ ایران قرار خواهد گرفت.

باغچه بان در پایان سخنانش از ثمین باغچه بان برادرش و همسر او اولین باغچه بان یاد کرد. دو هنرمندی که نقشی بزرگ در پیشرفت هنر موسیقی کلاسیک در دوران معاصر ایران به جای گذاشتند. با عشق به ایران زیستند و دور از ایران چشم از جهان فرو بستند.

در پایان برنامه، تعدادی از حاضران از تجربه ها و احساس خود درباره کتاب روشنگر تاریکی ها سخن گفتند، امضایی به یادگار از ثمینه باغچه بان در کتاب خاطرات پدر و مادر بزرگوارش ثبت کردند و با او عکس گرفتند.

انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان اصفهان

انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان اصفهان، اردیبهشت امسال ده ساله شد. به همین مناسبت در روز سه شنبه ۱۹ اردیبهشت، مراسم جشنی در یکی از سالن های اجتماع شهر اصفهان برگزار شد که با استقبال مردم اصفهان روبه رو شد. در این مراسم ثمینه باغچه بان شرکت داشت و سخنرانی درباره کتاب و فرهنگ ایرانی و نقش پدرش در فرهنگ ایرانی ایراد کرد.

جمع بزرگی از مردم اصفهان در کنار خانواده های عضو انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان و نهادهای همکار این انجمن در تهران در این مراسم شرکت کردند. مدیران مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان و خانه کتابدار کودک و نوجوان و ترویج خواندن از مهمانان این مراسم بودند. اما جشن ده سالگی انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان یک مهمان ویژه هم داشت.

ثمینه باغچه بان، سرپرست پیشین آموزشگاه ناشنوایان تهران و دختر و ادامه دهنده راه جبار باغچه بان در پایه گذاری آموزش ناشنوایان در ایران، در این مراسم شرکت داشت. حضور ثمینه باغچه بان در این مراسم و در اصفهان مناسبت دیگری هم داشت. ۱۹ اردیبهشت زادروز جبار باغچه بان، بنیان گذار آموزش ناشنوایان و پیشگام آموزش پیش دبستانی در ایران است. به همین مناسبت و همزمان با سالگرد ده سالگی انجمن، نمایشگاهی در یادبود جبار باغچه بان از سوی مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان و با همکاری انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان اصفهان و انجمن دوستداران فردوسی برپا شد.

ثمینه باغچه بان در مراسم افتتاحیه نمایشگاه نیز که در روز سه شنبه ۱۹

ص: ۱۷۴

اردیبهشت برگزار شد، شرکت کرد. در مراسم افتتاحیه نمایشگاه "همزاد سیمرغ"، کودکان عضو انجمن دوست داران ادبیات کودک و نوجوان اصفهان با همراهی مربیان خود، تکه‌هایی از خاطرات ثمین باغچه بان را که در کتاب خاطراتی از پدرم چاپ شده اجرا کردند.

هر دو مراسم بسیار صمیمی و در میان اشتیاق برگزار کنندگان و شرکت کنندگان برگزار شد و کودکان و نوجوانان نقش مهمی در اجرای هر دو مراسم داشتند. آغازگر مراسم سالگرد تأسیس انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان، شاهنامه خوانی کودکان عضو این انجمن بود. پس از این اجرا مریم زیدانی مربی این کودکان گزارشی از کلاس‌های شاهنامه خوانی کودکان ارائه کرد. در بخش دیگری از مراسم نیز اعضای نوجوان انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان، قطعاتی از شاهنامه را به شکل گروهی خواندند که بسیار مورد استقبال حاضران قرار گرفت.

سخنران‌های این مراسم نیز بر دو موضوع تمرکز داشتند. فعالیت‌های ده‌ساله انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان و خدمات و شخصیت جبار باغچه بان. نخستین سخنران، نهضت قریشی نژاد مسئول انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان بود. او گزارشی از فعالیت‌های ده‌ساله انجمن ارائه کرد. قریشی نژاد به فعالیت‌های گروه‌های کاری مختلف انجمن اشاره کرد و تاریخچه کوتاهی از فعالیت‌های آنها ارائه کرد.

پس از آن، نفیسه نفیسی درباره شکل‌گیری و فعالیت‌های گروه پژوهش انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان گزارش داد. ثمین باغچه بان سخنران بعدی این برنامه بود. او در آغاز به ستایش فعالیت‌های ترویج کتاب خوانی در اصفهان پرداخت و گفت:

"من اینجا ماتم برده از فعالیت‌هایی که اسمش را می‌گذارید مردم نهاد که اسم بسیار خوبی هم هست. من در حیرتم از این فعالیت‌ها. هرچند که ما ایرانی هستیم و تمدنی داریم که از بین نمی‌رود. دهخدا می‌گوید گذشته را نمی‌توان تغییر داد، این آینده است که می‌توانیم آن را بسازیم یا خراب کنیم. پس ما گذشته خود را داریم که ستون فقرات و پشت و پناه ماست. با توجه به این شیوه تدریس شاهنامه در انجمن، من

احساس می‌کنم که در این جامعه به طور کلی پرورش قوای فکری کودکان خیلی جدی گرفته شده است و من به شما تعظیم می‌کنم."

او سپس به خدمات پنجاه ساله پدرش به فرهنگ و آموزش و پرورش ایران اشاره کرد و گفت:

"پدر من هفتاد رنگ است و من نمی‌دانم از کدام رنگش بگوییم. او فعالیت‌های بسیاری در زمینه آموزش و پرورش کودکان، ناسنوایان، روش خواندن و نوشتن، خدمات اجتماعی مانند نمایشنامه‌ها و کتاب‌ها و ... دارد. او در حدود هشتاد سال پیش برای کودکان نمایشنامه نوشته و آنها را با کودکان بر روی صحنه اجرا کرده است. فعالیت‌های او در آن زمان بی‌نظیر بوده است. پدرم همیشه با من هست در شرایط خیلی بد و در شرایط خیلی خوب مانند اکنون و از شما تشکر می‌کند که از کارهای او پشتیبانی می‌کنید."

ثمینه باغچه بان، سپس یکی از کتاب‌های جبار باغچه بان را که با تازگی و به کوشش او چاپ شده است، به حاضران معرفی کرد. این کتاب زندگی کودکان نام دارد و به بیان تجربه‌ها و طرح درس‌های باغچه بان در کودکان می‌پردازد. به باور ثمینه باغچه بان این کتاب اکنون هم می‌تواند به عنوان کتاب درسی مرجع در کودکانها به کار رود.

پس از خانم باغچه بان، زهره قایینی، سرپرست مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان سخنرانی کرد. او نخست به انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان به خاطر تأسیس چنین نهادی تبریک گفت و ادامه داد:

"به نظر می‌رسد که ده سالگی زمان مناسبی باشد برای ارزیابی بالندگی و پویایی یک نهاد. ده سال کار کردن در کنار هم، زمان کمی نیست. اما این ده سال در حقیقت برگرفته از چند ده سال یا نیم قرن فعالیت شورای کتاب کودک و استادانی مانند توران میرهادی است و کار آنها نیز در پیوند است با کار کسانی مانند جبار باغچه بان که خود یک تنه یک نهاد شدند.

بی‌مناسب نیست اگر بگوییم ریشه‌های ما از یک رود آب می‌خورد. از

رود فرهنگ ایران که همواره سرشار از پویایی و بالندگی بوده است. نگاه کنید نام فردوسی را در کنار نام جبار باغچه بان و گرامی بداریم حضور ثمینه باغچه بان را در کنار خودمان. اینها تصادفی در کنار هم نیستند، بلکه رود فرهنگ و ریشه هایی است که ما را به هم پیوسته است. انجمن نیز با کار پیگیر و مستمر با همه سختی هایی که در این راه وجود دارد، توانسته است جریانی شود در رود بزرگ فرهنگ ایران."

ایوب موحدی پور، بنیان گذار خانه کتابدار کودک و نوجوان و ترویج خواندن نیز پیام خانه کتابدار به مناسبت ده سالگی انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان را برای حاضران خواند. رئیس کتابخانه های عمومی شهر اصفهان هم در سخنرانی کوتاهی همراهی خود با انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان اصفهان را اعلام کرد. قصه گویی فرحناز علیزاده، پایان بخش برنامه های دهمین سالگرد تأسیس انجمن بود و سپس حاضران در برنامه، به سوی محل نمایشگاه "همزاد سیمرغ"، راهی شدند.

در این نمایشگاه، که با حضور ثمینه باغچه بان و مسئولان مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان افتتاح شد، عکس ها و پوسترهایی از فعالیت های باغچه بان و مسیر حرکت او از ایروان به تهران در کنار نمایش تعدادی از کتاب ها و دست نوشته های او به تماشا گذاشته شد. صحنه نمایش پیر و ترب، نوشته جبار باغچه بان، که برای نمایش با عروسک های خیمه شب بازی طراحی و ساخته شده است، نیز از بخش های جذاب این نمایشگاه برای کودکان و بزرگسالان بود.

نمایشگاه همزاد سیمرغ، تا ۳۱ اردیبهشت برای بازدید مدرسه ها و مردم علاقه مند گشوده است.

نشست زندگی در دوران سالمندی (۱)

تهران، خرداد ماه ۱۳۹۱، خانه کتابدار کودک و نوجوان

ثمینه باغچه بان و پروفسور مجتبی صدریا، شنبه ۲۰ خرداد مهمان خانه کتابدار کودک و نوجوان بودند و در نشست با نام "زندگی در دوران سالمندی" شرکت کردند. ثمینه سخنرانی اش را با عنوان هر کودک یک روز سالمند خواهد شد عرضه کرد.

در این نشست پروفسور مجتبی صدریا درباره گذار انسان از درد به شمع سخن گفت. او یکی از دلایل نارضایتی افراد از زندگی را بالا رفتن شتاب و کاسته شدن روند زندگی دانست و بر این باور بود که "لذت زندگی در طی مسیر زندگی است و نه در رسیدن به هدف".

پروفسور صدریا گفت:

"برای مثال خانواده ای که محصل دبیرستانی دارد از سال دوم، زندگی را بر خود و نوجوان آن خانواده محروم می کند. چون که او دو سال بعد کنکور خواهد داد. این یعنی قربانی کردن حال برای آینده. شمع زندگی منوط به آینده می شود و این شمع نمی تواند رضایت بخش باشد. یکی از ابعاد شمع آفرینی در زندگی این است که در حیطه علاقه تان باید کار کنید. در این صورت هشت ساعت از روز را در رضایتمندی به سر می برید."

در ادامه برنامه ثمینه باغچه بان درباره سالمندی و تعریف آن در فرهنگ های مختلف سخن گفت. او اشاره کرد: در یک کشور غربی، سالمندی یعنی نشستن در نیمکت یک پارک و تماشای دیگران و نوازش کردن حیوان خانگی یک خانواده غریبه. اما در ایران سالمندی یعنی زندگی کردن سه نسل در کنار هم در یک خانه.

ص: ۱۷۸

به باور ایرانی ها سالمندان برکت خانواده اند. در دنیای غرب جامعه به سالمند، غذا و سقف بدهکار است ولی در کشور ما هنوز سالمند جایگاه و احترام ویژه ای دارد.

باغچه بان در ادامه سخنرانی، از تجربیات سالمندی خویش سخن گفت و افزود:

"اکنون که کمردرد اجازه نمی دهد تا به پابوس البرز بروم و فراغت بیشتری دارم، هنوز کار می کنم و خود را از کار افتاده نمی دانم."

او یکی از عمده ترین دلایل کنار گذاشته شدن سالمندان از ارتباطات اجتماعی را کم شدن شنوایی دانست و راهکار مناسب این مشکل را آموزش الفبای اشاره حتی از زمان کودکی و در مدارس پیشنهاد می کند چرا که "هر کودک یک روز سالمند خواهد شد."

به باور خانم باغچه بان، اگر همه در یک جامعه الفبای اشاره را بیاموزند بهتر می توانند با سالمندان ارتباط برقرار کنند. در این نشست نیز به عنوان نمونه تعدادی از الفبای اشاره به زبان فارسی را به حاضرین آموزش دادند. نوش آفرین انصاری دبیر شورای کتاب کودک نیز در تأیید این سخن گفت: باید آموزش زبان اشاره و کارگاه های آموزشی در این زمینه در شورا برنامه ریزی شود.

ص: ۱۷۹

ثمینه باغچه بان بانوی برگزیده ششمین سمینار سالیانه بنیاد پژوهش های زنان ایران

ثمینه باغچه بان بانوی برگزیده ششمین سمینار سالیانه بنیاد پژوهش های زنان ایران (۱)

کانادا، تورنتو، ۲، ۳ و ۴ ژوئن ۱۹۹۵

بیش از صد تن زن و مرد در سالی در دانشگاه تورنتو گرد آمدند تا با کارها و نظرات زنان پژوهشگر و هنرمندی که به دعوت بنیاد پژوهش های زنان ایرانی به تورنتو آمده بودند آشنا شوند و با آنها گفتگو و تبادل نظر نمایند.

بنیاد پژوهش های زنان ایران سازمانی غیرانتفاعی است و فعالیت های گوناگون زنان ایرانی را در بر می گیرد. (۲) بنیاد کوشش می کند از طریق چاپ نشریات، مقالات و رسالات پژوهشی و همچنین از راه حفظ و نگهداری اسناد، کتاب، عکس، فیلم، شعر و موسیقی زنان ایرانی دیدگاه متفاوتی از گذشته تاریخی ایران را فراهم آورد و زندگی، فعالیت ها و موفقیت های زنان ایرانی را در گذشته و حال در ایران و خارج از ایران منتشر و بازگو کند. (۳)

خانم ها هما سرشار و گلناز امین هیئت مدیره بنیاد هستند و مسئولیت برنامه های آن را بر عهده دارند.

هر سال یک شهر میزبان سمینار است. امسال در تورنتو خانم ها شهین آسایش، پروانه رادمرد، شیرین نظر ضیائیان و آقای شجاع الدین ضیائیان اعضای کمیته محلی برگزاری سمینار بودند. آنها نیز به نوبه خود بر کمک و همیاری دیگر ایرانیان علاقمند به امور فرهنگی تکیه نمودند. نظم و کیفیت خوب برگزاری مرهون دلسوزی و علاقمندی تک تک دست اندرکاران بود و یادآور اینکه تلاش های علمی و فرهنگی و هنری نزد ایرانیان از ارج و قرب زیادی برخوردار است، چه یادآوری مطبوع و دلگرم کننده ای.

موضوع سمینار امسال بنیاد به زن، جنسیت و اسلام اختصاص داشت. در سخنرانی های مربوط به ارائه پژوهش ها. خانم ها عزیزه ارشادی (وکیل)، هاید در آگاهی (استاد دانشگاه)، شهلا شفیق (پژوهشگر و مدرس) و سوسن عمید

ص: ۱۸۰

۱- مجله نقطه، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۸۷-۸۸.

۲- به نقل از اساسنامه بنیاد.

۳- همان جا.

پژوهشگر) شرکت داشتند که از آلمان و فرانسه آمده بودند. سخنرانی های آنان به موضوعات "زن در قانون مدنی ایران" "جنسیت و اخلاق اسلامی"، "اسلام"، "پدر سالاری"، چندگانگی و چندگونگی موقعیت کنونی زنان در دنیای اسلام و بنیادگرانی اسلامی و مسئله زن اختصاص داشت. آقای محسن سعید زاده از حوزه علمیه قم نیز در سمینار امسال شرکت داشت. آقای محسن سعید زاده که به نام های مینا یادگار آزادی و زینت السادات هاشمی در مجلات ایران و به ویژه مجله زنان مطالبی منتشر نموده است، درباره تطبیق فمینیسم با مسائل دینی صحبت کرد. هر سخنرانی با بحث و پرسش و پاسخ همراه بود. خانم ها شیوا زرین مهر، نسرین الماسی و مرجان منتظمی گرداندگی جلسه ها را به عهده داشتند.

در بخش ادبی سمینار خانم فهمیه فرسانی که از آلمان آمده بود، قصه منتشر نشده ای به نام نگاه را برای حاضران خواند و نیز بخشی از یکی از کتاب های خود را، پس از آن فهمیه فرسانی با حاضران به گفتگو نشست. خانم غزاله علیزاده که به دلیل بیماری نتوانسته بود در سمینار شرکت کند، نواری از یک قصه منتشر نشده خود را به نام کشتی عروس برای بنیاد فرستاده بود که برای حاضران پخش شد.

پس از قصه خوانی، خانم نجمیه باتمانقلیچ که میز بسیار زیبایی را برای شرکت کنندگان تدارک دیده بود، درباره غذا و جامعه سخن گفت و از اینکه چگونه علاقه اش به آشپزی به جای آنکه او را در چهار دیواری خانه محصور کند، به جستجو برای شناخت و معرفی فرهنگ آشپزی ایرانی کشانیده است. بعد از چشیدن دست پخت عالی نجمیه باتمانقلیچ، خانم فرزانه میلانی، استاد دانشگاه و پژوهشگر فشرده ای از کار تحقیقی پر محتوای خود را درباره شب زفاف ارائه داد. گرداندگی نشست های این بخش از برنامه ها را خانم ها مرجان منتظمی و افسانه آسایش به عهده داشتند. مجموعه سخنرانی های ارائه شده در سمینار در نشریه سالیانه بنیاد منتشر خواهد شد.

به همراه برگزاری این نشست ها، در سمینار امسال، در شب اول، آهو خردمند بازیگر تئاتر نمایش "به کجای این شب تیره بیاویزم...." را که خود نوشته اجرا نمود. در شب دوم خانم شکوه رضائی درباره زندگی، رسالت و اشعار طاهره قره العین سخن گفت و با صدای زیبای خود به همراهی ویولن آقای منوچهر وهمن و نیز نوای ضرب، اشعار طاهره را اجرا نمود.

در سمینار امسال شرکت کنندگان فرصت یافتند تا با نقاشی های خانم ها سودابه اسفندیاری، دایان بابایان و پروانه رادمرد و کارهای عکاسی خانم ها مرجانه صدوقی

و میترا مرتضوی آشنا شوند و با آنها به گفتگو بپردازند.

مجموعه برنامه های سمینار امسال بنیاد پژوهش های زنان ایران، نقطه نظرات ارائه شده در پژوهش های علمی و ادبی، قصه خوانی، نمایش و تئاتر، نمایشگاه نقاشی و عکس، موسیقی و آواز و سفره زیبای غذاهای ایرانی، ما را به گشت و گذاری در باغ سرسبز فعالیت های زنان ایرانی می برد. در این گشت و گذار، ما نه تنها به تماشایی فرح بخش بلکه به تفکر و تأمل دعوت می شدیم و به آشناتر شدن با چهره خلاق زن ایرانی. چهره ای که حرف ها، فکرها و اعمال فرهنگ مرد سالار مسلط، همواره خطوط آن را اگر نه محو. کم رنگ کرده و به حاشیه رانده است. بی گمان آنجا که سخن از خلاقیت است و تنوع نقطه نظرات و کارها امری طبیعی است و کوشش بنیاد در گرد هم آوردن و ارائه این گونه گونی، تلاشی است لازم و مهم.

اقدام بنیاد پژوهش زنان ایرانی برای انتخاب و معرفی و تجلیل از یکی از زنان برجسته ایرانی در هر سمینار سالیانه نیز بی گمان قدمی است بی نهایت با ارزش در جهت تقابل با چهره مسلط زن ایرانی در فرهنگ مرد سالار. مگر نه این است که شناختن و شناساندن زنان فعال و خلاق ایرانی خود رد همه آن جهان نگری هایی است که جایگاه شایسته زن را در "حجب" و سکون و سکوت، در پرداختن به وظایف خانگی یا در "جلوه فروشی" و "منبع الهام" مردان خلاق شدن خلاصه می کند؟

ثمینه باغچه بان بانوی برگزیده سمینار امسال بنیاد بود. او از جمله زنان شایسته ای است که نه تنها با کار و کوشش خویش قافله فرهنگ بشری را پربارتر می کنند، بلکه ثابت می نمایند که زن می تواند و باید زندگی اجتماعی فعال داشته و در زمینه های گوناگون مثمر ثمر باشد. مگر می شود کارنامه زندگی سراسر تلاش ثمینه را خواند، پای صحبت او نشست، شور و علاقه او را برای کار، برای آموختن و آموزاندن دید و درس نگرفت؟

از خلال فیلم زیبایی که هما سرشار از زندگی ثمینه باغچه بان تهیه کرده است، با او بیشتر آشنا می شویم. ثمینه جا به جا از پدرش می گوید: زنده یاد جبار باغچه بان بنیانگذار روش آموزش به ناشنوایان. ثمینه از پدر عشق به "مفید بودن" را می آموزد و حرمت "کار انسانی" را.

جبار باغچه بان در سال ۱۳۴۲ در مراسمی که به مناسبت تجلیل از علی دیانی، سرایدار دبستان کر و لال ها پس از مرگ او برگزار نموده است، در اهمیت تجلیل از

آدمی اصیل سخن می راند و پرسش جالبی را در پیش رو قرار می دهد: واحد مقیاس اندازه گیری آدمیت چیست؟ در تفکر پیرامون این سؤال، جبار باغچه بان به سه نوع یا سه دسته کار اشاره می کند: کار کرم وار، کار گاووار، کار آدم وار. کار گاووار کاری ست از روی اسارت و اجبار، و کار کرم وار کاری ست آزادانه ولی به عشق جیب خود، کار آدم وار آن کاری ست که با عشق و در جهت خدمت به خلق انجام شود. جبار باغچه بان بر اهمیت آدمیت اصرار می کند و می گوید که دانش و هنر و تدبیر اگر در خدمت آدمیت قرار گیرند، بزرگی آدمی را ده برابر و هزار برابر می کنند. به زبان دیگر، اگر دانشمندی آدم نباشد، بزرگ نیست. او در این باب از دهخدا نام می برد. آیا تصدیق نداریم که این واحد افتخار ایران به تنهایی کار هزار دانشمند و بلکه بیشتر را بدون اجر و منت انجام داد؟ اگر در نحوه کار این بزرگوار با یک نظر سطحی هم نگاه کنیم، خواهیم دید او برای خود طلا جمع نکرد. شور اشغال هیچ مقامی به سر او راه نیافت و در عیش و تفریحات زندگی را به روی خود بست و بدون اجر و منت این گنجینه گران بها را به فرهنگ ایران عزیز دو دستی تقدیم کرد. ولی وقتی که این نعمت خدابخش برای ایجاد این لغت نامه ریاضت می کشید، کسی از او خبر نداشت و گو اینکه همه در انتظار بودیم که این ستاره تابناک از آسمان فرهنگ ایران افول کند و آنگاه صنوف و صفوف روشنفکران به یاد این افتخار فرهنگ ایران مجالس برپا سازند... این است آخرین سؤال من: پس چرا ما واحدهای بزرگ آدمیت میهن خود را تا زنده هستند در نمی یابیم؟ (۱)

اگر زندگی ثمینه باغچه بان را با روش پدر ارزیابی کنیم، بی شک او را در شمار واحدهای بزرگ آدمیت میهن خود قرار خواهیم داد. ثمینه باغچه بان در ادامه راه پدر، زندگی خود را وقف فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی نموده است. نه تنها کودکان کر و لال بلکه همه کودکان ایران از خدمات ثمینه بهره برده اند. چه او علاوه بر مدیریت مجتمع آموزشی باغچه بان (از سال ۱۳۴۵)، جمعیت حمایت کودکان کر و لال (از سال ۱۳۴۵)، کلینیک شنوایی و گفتار باغچه بان (۵۸-۱۳۴۷) و سازمان ملی رفاه ناشنوایان ایران (۵۸-۱۳۵۰)، مسئولیت تهیه کتاب های اول فارسی و تربیت معلمین کلاس اول را نیز در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ دارا بوده است. فعالیت های ثمینه فقط محدود به داخل کشور نبوده است. او در سال های

ص: ۱۸۳

۱- این نقل قول ها از جزوه آدمی اصیل و مقیاس واحد آدمی، به قلم جبار باغچه بان استخراج شده است.

۱۳۵۰ تا ۵۷، مدیرعامل چهارمین دبیرخانه منطقه ای فدراسیون جهانی ناشنویان وابسته به سازمان ملل و مسئول اجرای برنامه تربیت معلم برای کشورهای جهان سوم قاره آسیا و آفریقا بوده است. در سال ۱۳۵۰ مدرسه کلارک Clark School, For the Deaf به پاس خدمات ثمینه، یکی از ده بورس تحصیلی خود را به آموزگاران خاورمیانه اختصاص داد و نام او را بر آن نهاد. (۱)

در سال ۱۳۶۲ ثمینه به آمریکا رفت و در شهر سانتا کروز در کنار همسر خود هوشنگ پیرنظر، دخترش مریم و پسرش سهراب، فعالیت های خود را از سر گرفت. او بر این مرحله از زندگی خود نام "مهاجرت اجباری" می نهد. آنچه اجباری ست نمی تواند دلخواه باشد. اما ثمینه علی رغم این نادل بخواهی، از کار و تلاش باز نمانده و ضمن ادامه فعالیت های آموزشی مشغول تحقیق درباره دشواری ها و ویژگی های آموزش زبان و خط فارسی به انگلیسی زبان هاست. به علاوه، ثمینه کتابی نیز درباره آموزش زبان ترکی که زبان مادری اوست، نگاشته است. و شب ها در آرامش خانه، ابریشم دوزی می کند. با الهام از مینیاتورهای ایرانی و به همراه حرکت نخ ابریشم به سفر می رود، در گوشه و کنار وطنی که به آن عشق می ورزد.

ثمینه با فروتنی از کارهای خود سخن می گوید. در حرف ها و فکرهای او یک نوع هماهنگی و پیوستگی میان "زن بودن" و "انسان بودن"، میان "ایرانی بودن" و "اهل جهان بودن" جاری ست. هنگامی که خودش پشت تربیون می آید تا با جمعیت دیدار کند، همین هماهنگی موزون را در قامت باریک و چهره روشنش می بینیم. شوری که در سخنش نهفته، هنگامی که از زبان فارسی، از زبان ترکی، از کودکان خویش، از کودکان ایران و از کودکان دنیا حرف می زند، این هماهنگی را بیشتر به جلوه در می آورد. در تمامی روزهای سمینار با علاقه و شور در جلسات شرکت می جوید و با حضور گرم و روشنش، به همه نیرو می دهد. هرگاه که به او می نگریم، تکه ای از شعر "درس تاریخ" سیمین بهبهانی را به یاد می آورم که از نام آوران فرهنگ ایران و خادمان هنر و ادب یاد می کند:

زیستن در خون ما آمیزه بود نیستی را روح ما هرگز ندید

ققنسی گر سوخت، از خاکسترش ققنسی پر شورتر، آمد پدید

ص: ۱۸۴

۱- . نقل از جزوه بنیاد پژوهش های زنان ایران (ششمین سمینار بین المللی سالیانه).

ثمینه باغچه بان از مفاخر ایران و ادبیات فارسی است. نظام آموزش و پرورش مدیون زحمات او است. او در دهه پنجاه و شصت شمسی مسئولیت‌های بسیار داشت و فعالیت‌هایش گسترده بود. از این رو به اقتضای کارش با مسئولان و مقامات در ارتباط بود. اساساً فعالیت برای اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر بدون ارتباطات گسترده با مقامات و مدیران ارشد و دربار در آن زمان ممکن نبوده زیرا امکانات در اختیار آنان بوده و این اقشار هم نیاز جدی به آن امکانات دارند.

تصاویری که از خانم باغچه بان بر جای مانده نشانگر گستره اقدامات و کارهای او است. اما ما به همه تصاویر ایشان دسترسی نداریم و امید است کسانی که عکس یا اسنادی درباره ایشان دارند ما را یاری فرمایند.

این تصاویر به ترتیب گذشت عمر یعنی از کودکی تا جوانی و تا کهنسالی خانم ثمینه است. همچنین از خانم ثمینه و دیگر آگاهان به امور ایشان خواهش می‌کنیم در شناسایی این تصاویر یاری کنند و زمان (تاریخ)، مکان و مناسبت هر تصویر را مرقوم فرمایند.

الف: دوره خردسالی





جبار باغچه بان و همسرش صفیه میربابایی و فرزندانشان ثمین و ثمینہ در کنار کودکان کودکستان باغچه اطفال، تبریز، سال ۱۳۰۵



جبار باغچه بان و همسرش صفیه میربابایی و فرزندانشان ثمین و ثمینہ در کنار کودکان کودکستان باغچه اطفال، تبریز، سال ۱۳۰۵

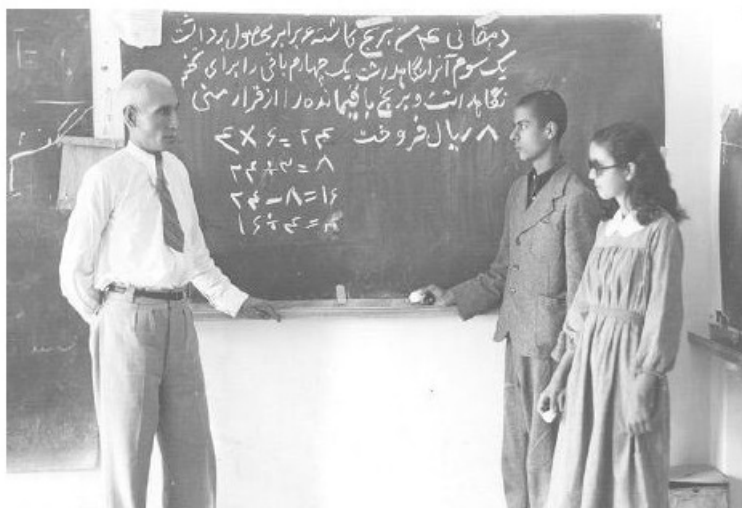


ثمینه خانم در دوره کودکی



جبار باغچه بان و ثمینه خانم با شاگردان ناشنوا

جبار باغچه بان و ثمینه خانم با شاگردان ناشنوا



جبار باغچه بان در حال تعلیم حساب

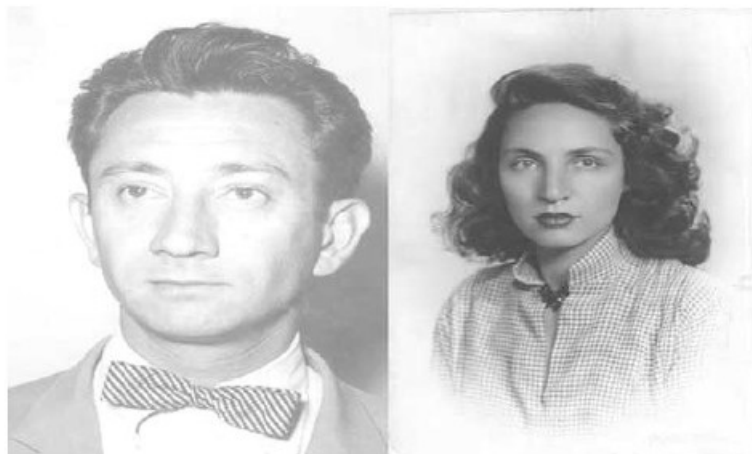


ثمینه باغچه بان در حال آموزش خیاطی

ب: دوره جوانی

ثمینه باغچه بان هوشنگ پیرنظر

ب: دوره جوانی



هوشنگ پیرنظر

ثمینه باغچه بان



ثمینه در کنار پدر

ثمینه در کنار پدر

ص: ۱۹۱

دیدار دانشجویان فارغ التحصیل کالج اسمیت در واشنگتن دی سی، سال ۱۳۳۲



دیدار دانشجویان فارغ التحصیل کالج اسمیت در واشنگتن دی سی، سال ۱۳۳۲



ثمین و اولین باغچه بان با اولین فرزند خود کامبیز سال ۱۳۳۵ در مقابل درب کودکان باغچه بان در شیراز

ثمین و اولین باغچه بان با اولین فرزند خود کامبیز سال ۱۳۳۵ در مقابل درب کودکان باغچه بان در شیراز

ثمینه باغچه بان در کنار شوهرش هوشنگ پیرنظر

ج: دوره سالمندی



ثمینه باغچه بان در کنار شوهرش هوشنگ پیرنظر



دهمین سالگرد انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان، اصفهان، اردیبهشت ۱۳۹۱

دهمین سالگرد انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان، اصفهان، اردیبهشت ۱۳۹۱





شاگردان با نشان دادن اشاره «دوستی»

شاگردان با نشان دادن اشاره «دوستی»





حضور ثمینه باغچه بان در خانه کودک ناصر خسرو تهران

حضور ثمینه باغچه بان در خانه کودک ناصر خسرو تهران



دهمین سالگرد انجمن دوستداران ادبیات کودک و نوجوان، اصفهان، اردیبهشت ۱۳۹۱



رضا محمودی و ثمینه باغچه بان، به مناسبت تحویل سال نو و تقدیم شیرینی

رضا محمودی و ثمینه باغچه بان، به مناسبت تحویل سال نو و تقدیم شیرینی



پنجشنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۴۴ - شماره ۶۵۸

شادیوار سکوت...

پسران کر و لال با زنان شنوا ازدواج میکنند

ولی دختران، شوهران کر و لال را ترجیح میدهند



کودکی رضا محمودی و آموزگار مهربان ثمینه باغچه بان

کودکی رضا محمودی و آموزگار مهربان ثمینه باغچه بان



برخی از کتاب‌های منتشر شده ثمینہ باغچه بان

برخی از کتاب‌های منتشر شده ثمینہ باغچه بان

فصل هفتم: خانواده باغچه بان

اشاره

ص: ۲۰۳

خاندان باغچه بان شامل جبار باغچه بان، صفیه همسرش و دو دختر به نام های ثمینه (متولد ۱۳۰۶) و پروانه (متولد ۱۳۰۸) و یک پسر به نام ثمین (متولد ۱۳۰۴) یک مجموعه منسجم فرهنگی با فعالیت های مردمی و انسانی است. انسجام این خانواده به معنای این است که همه اعضای آن در کنار هم، مددکار نسبت به همدیگر بوده و هیچ گاه از منازعات شدید بین آنها گزارش نشده است.

جبارخان عسگرزاده تجربه تاریخی و اجتماعی غنی و مهمی به ایرانیان یاد داد و به آنان فهماند خانواده ای از امکانات دنیوی هیچ ندارد ولی پیوند عاطفی و عشق خدمت به انسان ها آنچه آنان در تار و پود اعضای این خانواده دمیده شده که آنان را بسازد پیکر واحد درآورده و توانسته اند خدمات بزرگی در تاریخ به ثبت برسانند. برعکس خانواده هایی بوده اند که ثروت های بی حد و حساب داشتند ولی نتوانستند خدمتی داشته باشند.

ثمینه یکی از اعضای این مجموعه و این خانواده است. برای شناخت او لازم است کل مجموعه و همه خانواده را شناخت. از این رو اطلاعات و شناخت اجمالی از خاندان باغچه بان در این فصل عرضه می گردد.

ضرورت داشت اطلاعاتی درباره خانواده خود ثمینه عرضه می شد؛ درباره شوهر، ازدواج و زندگی مشترک با آقای پیرنظر؛ نیز درباره فرزندان خانم ثمینه هیچ گونه اطلاعاتی به دست نیامد مگر خود خانم ثمینه بذل مساعی فرمایند و اطلاعات لازم را بفرستند تا در این فصل بیاوریم.

درباره ایشان آثار بسیار منتشر شده است. دفتر فرهنگ معلولین یک کتاب به نام سالشمار او منتشر کرده است. اما اینجا یک مقاله از ثمینه درباره پدرش می آوریم و چند مطلب کوتاه درباره شخصیت و میراث فرهنگ و فکری او عرضه می کنیم.

جبار باغچه بان (۱۲۶۴-۱۳۴۵) (۱)

باغچه بان، جبار (عسگرزاده)، از پیشگامان فرهنگ و ادبیات کودکان، مبدع روش آموزش ناشنوایان در ایران و پایه گذار آموزش و پرورش پیش دبستانی است.

در ۱۲۶۴ ش. در ایروان، از ایالات قفقاز، به دنیا آمد. پدریزرگش از اهالی تبریز بودند. پدرش قناد، معمار و مجسمه ساز بود و در نقل داستان های کهن و اشعار شاهنامه، تبحر داشت و مادریزرگش، بنفشه، زنی باکفایت، طیب محل و شاعر بود. این دو، نقش مهمی در پرورش استعداد های هنری و خلاقیت جبار داشتند.

تحصیلات جبار به شیوه سنتی و مکتب خانه ای بود. او در پانزده سالگی مجبور به ترک تحصیل شد و به حرفه های پدرش روی آورد. در ۱۲۸۴ به دلیل درگیری های مذهبی، به زندان افتاد. در آنجا، هفته نامه ملانهایب و سپس ملباشی را منتشر می کرد و به کمک همبندش برای فروش به خارج از زندان می فرستاد. زندان، در افکار و معتقدات او تغییرات بنیادی پدید آورد و از آن پس، با عشق به آرمان صلح و انسان دوستی، فعالانه، وارد زندگی فرهنگی و اجتماعی شد.

باغچه بان، آموزش و پرورش زنان و کودکان را مهم می شمرد و به رغم مخاطرات موجود، پنهانی به تدریس سرخانه دختران می پرداخت. از نخستین آثار او برای کودکان، داستان های منظوم قیزیلیلی یا پراق (برگ زرانودود) و بایرامچلیق (عیدی) است. این آثار با نام جبار عسگرزاده، متخلص به «عاجز»، در ۱۲۹۰ ش در ایروان، چاپ شد. وی در این دوران، با نوشتن مقالات و سرودن اشعار، همکاری خود را با روزنامه فکاهی ملانصرالدین، آغاز کرد و در ۱۲۹۱ ش به انتشار هفته نامه فکاهی

ص: ۲۰۵

با آغاز جنگ جهانی اول و کشمکش های خونین میان مسلمانان و ارامنه، وی ناگزیر به ترکیه مهاجرت کرد. در آنجا، نخست تحویلدار و سپس فرماندار شهر ایگدیر شد؛ ولی چندی بعد، ناگزیر به قفقاز بازگشت. وی در ۱۲۹۷ در شهر نوراشین، از توابع ایالت ایروان، مدرسه ای تأسیس کرد که به علت آشفتگی اوضاع، دیری نپایید. باغچه بان در سال ۱۲۹۸ بر اثر شدت گرفتن خونریزی ها در قفقاز، با خانواده خود به ایران آمد.

باغچه بان، خدمات فرهنگی خود را به عنوان معلم کلاس اول، در مدرسه احمدیه مرنند، آغاز کرد و دیری نگذشت که شیوه کار و پیشرفت شاگردانش جلب توجه کرد. نخستین اثر او در ایران، نمایشنامه «خُرْخُر» است که برای شاگردانش نوشت و در مدرسه اجرا کرد. در این زمان، امتیاز تأسیس یک دبستان دخترانه را گرفت، ولی به سبب مخالفت های متعصبان، موفق به افتتاح آن نشد.

وی در ۱۲۹۹ به دلیل حُسن شهرتش، با دعوت رئیس فرهنگ آذربایجان، به تبریز رفت و در آنجا به کار خود ادامه داد. در این زمان، با روش تازه خویش، تدوین کتاب سال اول را برای کودکان آغاز کرد. باغچه بان، برای تدریس مواد گوناگون درسی، وسایل دیداری و شنیداری ساخت و کتاب الفبای آسان را برای تدریس فارسی به ترک زبانان بزرگسال نوشت. وی با همکاری همسر و همکارش، صفیه میربابایی، موفق به تدریس دختران در کلاس های مخصوص شد. وی در این زمان، جمعیت حمایت از معلمان و جمعیت تئاتر را تأسیس کرد و نمایشنامه هایی انتقادی، از جمله «حیات معلمین و اِرکک خالاقیزی» (خاله قزی نر) را نوشت.

باغچه بان، در ۱۳۰۳ بنا به پیشنهاد رئیس فرهنگ آذربایجان، کودکانی به نام «باغچه اطفال» در تبریز تأسیس کرد و نام خانوادگی خود را از عسگرزاده به باغچه بان تغییر داد. وی برای کودکان، بازی ها، کاردستی های جدید، تزیینات و صورتک های گوناگون ساخت و شعر سرود و نمایشنامه نوشت و به یاری همسرش، که با موسیقی آشنا بود، در کودکانستان، نمایش های آهنگین اجرا کرد.

باغچه بان، در ۱۳۰۵ با توجه به حالات یک کودک ناشنوا در «باغچه اطفال»، به فکر تدریس به ناشنوایان افتاد و کار تدریس به کر و لال ها را با آموزش به سه پسر

ناشنا آغاژ کرد. باغچه بان در آموزش ناشنویان، هیچ گونه تجربه قبلی یا دسترسی به کتاب یا مقالاتی در این باره نداشت. او در پرتو تجربه شخصی، به نقش مهم حس باصره و لامسه در آموزش زبان به ناشنویان پی برد. او صداهای زبان فارسی را به دو دسته حنجره ای (واکدار) و تنفسی (بیواک) و هر یک از این دو گروه را به ممتد و غیرممتد، تقسیم کرد. وی «الفبای دستی گویا» را، که در نوع خود در جهان بی نظیر است، بر پایه ویژگی صداهای و شکل حروف ابداع کرد. در این الفبا، برخلاف بعضی الفباهای دستی دیگر، از یک دست استفاده می شود. این نشان های دستی، ضمن اینکه کمک به لب خوانی است، وسیله ای برای تعلیم و اصلاح تلفظ نیز هست.

باغچه بان به رغم خدمات فرهنگی اش، مجبور به ترک تبریز شد و در سال ۱۳۰۶ به دعوت رئیس فرهنگ فارس به شیراز رفت و در همان سال، کودکستان شیراز را تأسیس کرد و به نوشتن شعر، چیستان و نمایشنامه های گوناگون پرداخت. از آن میان، مجموعه شعر زندگی کودکان و نمایشنامه «گرگ و چوپان» را در سال ۱۳۰۸ و نمایشنامه «پیر و ترب» را در سال ۱۳۱۱ و نمایشنامه «خانم خزوک» را در سال ۱۳۰۷ به صورت مصور چاپ کرد و برای اجرای این نمایشنامه ها ماسک های گوناگونی ساخت و وسایل و بازی هایی برای پرورش حافظه، حواس و اندام های تکلم ساخت. برنامه کودکستان او شامل ورزش، گردش در کوه و صحرا، تمرین رختشویی، تعلیم بنیایی، خشت زنی، مجسمه سازی، کار بافتنی، آداب معاشرت و... بود. در همین زمان، کار تئاتر را نیز ادامه داد و با همکاری شادروان نصرالله قوامی، چندین نمایشنامه انتقادی برای بزرگسالان را روی صحنه برد. از این رو می توان گفت کار باغچه بان، دهه اول قرن چهاردهم، در کشور ما از نظر چگونگی آغاز آموزش و پرورش ابتدایی، آموزش کودکان استثنایی و ایجاد فرهنگ و ادبیات کودکان، برجستگی چشمگیری داشته است.

باغچه بان در پایان ۱۳۱۱ به تهران آمد. او قصد داشت مؤسسه ای برای پژوهش های روان شناسی و تربیتی تأسیس کند که به دلیل نداشتن پشتیبانی مادی و معنوی از آن منصرف شد. در این ایام، ناگزیر مدت کوتاهی در یک کارخانه

سیگارپیچی مشغول به کار شد.

در آذر ۱۳۱۲ باغچه بان با چاپ اعلانی در روزنامه اطلاعات درباره آموزش ناشنوایان، نخستین کلاس ناشنوایان را در مطب دوستش، با یک شاگرد دایر کرد. شمار شاگردان به تدریج به پنج تن افزایش یافت. در پایان سال تحصیلی، وزارت فرهنگ، با احساس رضایت از نتیجه آموزش ناشنوایان، بودجه ماهیانه ای به مبلغ چهل تومان برای دبستان مقرر داشت و دبستان کر و لال ها رسماً آغاز به کار کرد. باغچه بان در همان سال، تلفن گنگ یا سمعک استخوانی را اختراع کرد و به ثبت رسانید. این سمعک، وسیله انتقال صوت از طریق دندان به مرکز شنوایی است.

در ۱۳۱۴ وزارت فرهنگ دستور تعلیم الفبای او را منتشر کرد که امروز نیز از روش پیشنهادی باغچه بان در کلاس های دبستانی و بزرگسالان استفاده می شود. در ۱۳۲۲ با کمک افراد خیر، جمعیت حمایت کودکان کر و لال و کور را در تهران تأسیس کرد که در تیر ۱۳۲۳ به ثبت رسید و بعدها کلمه کور از عنوان آن حذف شد. در بهمن همین سال، ماهنامه زبان را منتشر کرد و در آن، روش تازه خویش را در اختیار آموزگاران کلاس اول گذاشت. او در همین سال، کتاب های اول دبستان و کتاب سرباز را با روشی تازه منتشر کرد.

در اسفند ۱۳۲۸ به کوشش باغچه بان اساسنامه و برنامه کامل و دقیق تحصیلات پنج ساله ناشنوایان برای آموزش زبان و مهارت شغلی، که روش شفاهی توأم با الفبای دستی گویا بود، تهیه و به تصویب رسید. او در ۱۳۳۰ کانون کر و لال ها را پایه گذاری کرد. در ۱۳۳۲ نخستین کلاس تربیت معلم ناشنوایان را با همکاری دانشسرای مقدماتی، در آموزشگاه خود تأسیس کرد و بدین ترتیب، نخستین گام در تربیت رسمی معلمان کودکان استثنایی برداشته شد.

در ۱۳۴۳ کتاب حساب را برای کودکان ناشنوا و روش آموزش کر و لال ها را برای آموزگاران نوشت. در کتاب اخیر، ضمن توضیح آواهای زبان فارسی و روش آموزش تلفظ و لب خوانی، اصول زبان مصور را به تفصیل شرح داده است. زبان مصور، مجموعه علائم بصری است که با استفاده از آن می توان ساختار زبان را به ناشنوایان آموخت. در همین زمان، «گاهنامه» را ساخت که وسیله ای بصری برای آموختن چگونگی بلند و کوتاه شدن روزهاست.

ص: ۲۰۸

آموزشگاه باغچه بان در زمان حیات وی، از هر نظر گسترده و مجهز شد. با اجرای برنامه تربیت معلم ناشنوایان، مدارس و کلاس های ویژه و هنرستان ها و در ادامه خدمات ویژه، از جمله دوره های تربیت رابط ناشنوایان، در تهران و شهرستان ها تأسیس شد و ناشنوایان به مراکز آموزش عالی راه یافتند.

باغچه بان در اواخر عمر، «جمعیت سلام» یا «گرامیداشت» را با نیت تشویق مردم به تجلیل از نیکوکاران در زمان حیاتشان، تأسیس کرد و جزوه «آدمی اصیل» را در این باره در حوالی سال ۱۳۳۰ منتشر ساخت.

از کتاب های شعر و نمایشنامه و داستان های کودکانه باغچه بان به زبان فارسی، نه اثر به چاپ رسیده است. از جمله آثار چاپ نشده او در این حوزه، نمایشنامه آهنگین مجادله دو پری است. همچنین در روش های تدریس خواندن، نوشتن و آموزش ناشنوایان، سیزده اثر وی منتشر شده است. آثار او به زبان ترکی، دوازده کتاب است که از آن میان، ترجمه رباعیات خیام، به نام رباعیات آذری خیام، ارزش خاصی دارد. رباعیات باغچه بان، که در ۱۳۳۷ به چاپ رسید، آینه افکار و فلسفه زندگی اوست. باغچه بان در چهارم آذرماه ۱۳۴۵ درگذشت.

خدمات آموزشی ناشنوایان(۱)

بر اثر تلاش های پیگیر باغچه بان، آموزش و پرورش ناشنوایان که به همت او در ۱۳۰۵ش. در شهرهای تبریز آغاز شده بود، ریشه گرفت؛ آموزشگاه ناشنوایان باغچه بان گسترش یافت و برنامه های تربیت معلم ناشنوایان که یکی از بزرگ ترین آرزوهایش بود، رسمیت و توسعه یافته است. از این رو، همه شاگردان ناشنوای باغچه بان، در روز چهارم آذرماه برای بزرگداشت و تجلیل از این پدر مهربان و معلم یگانه، بر مزار او می روند و با نثار گل و یاد خدمات و محبت هایش، از او قدردانی می کنند.

باغچه بان در طول حیات، با تلاش فراوان توانست امور آموزشی و پرورشی ناشنوایان را بنیان گذاری و نهادینه کند و روش ویژه ای ابداع کند.

ص: ۲۰۹

او معتقد بود چون زبان مجموعه ای از علامت های شنیداری است، نمی تواند برای یک فرد ناشنوا بدون یاری نشانه های دیداری قابل فهم باشد. همچنین از آنجا که صدای ناشنوا فاقد آهنک و وزن و در نتیجه غیر طبیعی است، برای شنوایان، گفتار ناشنوا بدون یاری نشانه های بصری قابل فهم نیست؛ بنابراین لازم است که از تمام امکانات موجود برای رفع مشکل زبان آموزی و گفتار خوانی استفاده شود. جالب این است که این نظر باغچه بان شباهت بسیاری با فلسفه روش «ارتباط کلی» دارد که اکنون متداول ترین و پرتعدادترین روش در دنیاست.

راهی که مریبان ناشنوایان در کشورهای دیگر در بیست سال اخیر در آن گام نهاده اند، باغچه بان پنجاه سال پیش در ایران پیموده بود.

آری، باغچه بان بدون آگاهی از تحقیقات و تجارب دانشمندان اروپایی و آمریکایی و فقط در اثر دقت و تجربه، روش ابداعی خود را ایجاد کرد که خود درباره آن می گوید:

از چشم برای دیدن چهره صورت با دست هنر آینه ای ساخته ام

متأسفانه ده سال پس از مرگ باغچه بان، سطح آموزش ناشنوایان دچار افت و دستخوش تغییرات شدید ناشی از دخالت و نظریات شخصی و غیر منطقی مسئولان آموزشی آن زمان شد و روش شفاهی یا لب خوانی، جایگزین روش باغچه بان گردید و زبان اشاره که به حقیقت، زبان اول هر کودک ناشنواست، از سیستم آموزشی ناشنوایان ایران حذف شد.

روش شفاهی یا لب خوانی، که امروزه در مدارس استثنایی ما متداول است، مشکلات خاصی برای ناشنوایان ایجاد می کند؛ چرا که بسیاری از حروف و کلمات بر روی لب ها تلفظ نمی شوند و بنابراین لب خوانی مهارت ویژه ای می خواهد و به دقت بصری و ذهنی بسیاری نیاز دارد. افزون بر آن، استعداد لب خوانی در کودکان ناشنوا یکسان نیست؛ و به همین دلیل، مهارت در لب خوانی تنها برای معدودی از ناشنوایان با استعداد دست یافتنی است و بیش از هشتاد درصد بقیه ناشنوایان که استعداد کافی برای لب خوانی ندارند، قربانی این سیستم ظالمانه آموزشی می شوند. اما اگر آموزش لب خوانی همراه با زبان اشاره (که روش ارتباط کلی نام دارد) تدریس شود، به درک مفاهیم درسی ناشنوا کمک بسیاری خواهد کرد.

مزایای روش ارتباط کلی، با تحقیقات علمی و جامع در کشورهای پیشرفته ثابت شده است. از سوی دیگر، تصویب قطعنامه ای مهم در حمایت از زبان اشاره و حقوق اولیه هر کودک ناشنوا در سازمان ملل (۱۹۹۴) و یونسکو و فدراسیون جهانی ناشنویان (۱۹۹۵) نشان دهنده محکومیت روش ظالمانه لب خوانی است.

آری، اشاره و تکلم، مکمل یکدیگرند و گویی حرکات، جزء ذاتی و ضروری ارتباط هستند و بدون آن، ارتباط برقرار نمی گردد.

برای اینکه بتوان تا حد امکان، در انتخاب روش آموزشی از اشتباه پرهیز کرد، لازم است ناشنویان را از دیدگاه های گوناگون، به گروه های مختلف تقسیم کرد و با توجه به ویژگی های فردی، خانوادگی و امکانات آموزشی آنان، بی هیچ تعصب و با واقع بینی کامل، روشی را که عملاً می تواند برای آن شخص یا گروه سودمند باشد، اختیار کرد. باغچه بان روش آموزشی خود را بر اصول و ضوابط زیر مبتنی ساخته بود:

۱. تقسیم ناشنویان از نظر میزان باقیمانده شنوایی به گروه نیمه شنوایان، ناشنویان شدید، ناشنویان مطلق و برنامه ریزی ویژه برای هر دسته؛ ۲. تقسیم آنان از نظر هوش و قوای فکری به گروه تیزهوش، هوش طبیعی، کم هوش و تدبیر برای هر دسته؛ ۳. از نظر زمان وقوع ناشنوایی.

اما متأسفانه، امروزه بدون توجه به گوناگونی استعداد کودکان ناشنوا، آنان را به طور یکسان در حوزه آموزش روش لب خوانی قرار می دهند.

باغچه بان به ناشنویان شخصیت بخشید و به آنان آموخت که روی پای خود بایستند؛ مستقل باشند، دنیای تاریک و سکوت خود را بشکنند و درد دل خود را بازگو کنند. امید است تجارب باغچه بان و دیگر پیروان او تداوم یابد.

دارایی های فرهنگی (۱)

در سال ۱۳۸۵ فرزندان جبار باغچه بان کل دارایی های فرهنگی و علمی جبار را تحویل مرکز اسناد ملی نمودند. فهرست این دارایی ها اینگونه است:

ص: ۲۱۱

معلم دنیای سکوت، تعداد ۷۶ جلد کتاب، ۷۴۶ برگ سند، ۲۵۷ برگ تصویر سند، ۱۲ عدد دفترک (بروشور) آموزشی ویژه ناشنویان، ۲۷ قطعه عکس مربوط به جبار باغچه بان، آموزشگاه ناشنویان و شاگردان وی، ۱۷ عدد جزوات مختلف، ۴۴ عدد نقاشی های آموزشی، ۹ جلد مجله از جمله: ماهنامه آموزش و پرورش، سپیده فردا، یاوران فرهنگی جنوب خراسان، دانستنی ها، پیک شنوایی و گفتار، ماهنامه فرهنگی فارسی و ترکی آذری (وارلیق)، مجله فکاهی لک لک به زبان ترکی و ۴ عدد کارت تبلیغاتی پلیکان را، به آرشیو ملی ایران اهدا کردند.

موضوع اسناد مزبور، عمدتاً در زمینه های آموزشی (آموزش الفبای مصور)، مطبوعات داخلی و خارجی، دعوت نامه های جبار باغچه بان، نمایشنامه هایی به قلم جبار باغچه بان به نام های عشق بی ناموس، حیات معلمین، گل صنم، گرگ و چوپان و اشعار و نوشته هایی به قلم جبار باغچه بان می باشد.

استاد جبار باغچه بان (عسگرزاده)، از خادمان پر تلاش فرهنگ ایران، به معنی واقعی کلمه، "معلم" بود؛ معلمی که قلباً به کار خود ایمان و علاقه داشت. وارستگی و غنای طبع او را، می توان از خلال یادداشت هایش استنباط کرد. او، در جایی نوشته است:

"... هر قدر به ظاهر ندار و بی چیز هستم، اما در باطن، خود را بی نهایت غنی و بی نیاز می یابم. همچنین فکر می کنم که اگر تمام دنیا به نام من ثبت می شد، بالاخره نمی توانستم بیش از روی یک صندلی و در یک اتاق بنشینم که نشسته ام و یا بیش تر از اینکه فعلاً- مرا سیر می کند و می پوشاند، بخورم یا بیوشم، و بالأخره روزی هم خواهم مرد و این صندلی و پوشاک را نیز- که فعلاً دارم- با خود نخواهم برد. به همین جهت به مال دنیا بی اعتنا بوده، با یک حال وارستگی به سر می برم و نسبت به مال و مقام کسی، ذره ای حسادت ندارم. کار کردن شبانه روزی را، وظیفه ای مقدس برای ادای دین خود می دانم، نه برای کسب ثروت."

الحق، او در طول کار و زندگی خود، این چنین بود. وی نه تنها برای کسب ثروت مادی و مقام تلاش نمی کرد، بلکه در راه خدمت به قشر گمنام ناشنوا، غالباً خود را

بیش تر از حد متعارف به زحمت می انداخت و مصداق صادق این بیت بود:

رسد جان بر لب بیچاره استاد که تا حرفی به شاگردی دهد یاد

آنان که به روش آموزش کودکان و دانش آموزان ناشنوا از راه "لب خوانی" آشنایی دارند، می توانند مصداق شعر مذکور را در تعلیم آنان مجسم کنند.

کوشش های فرهنگی و اجتماعی زنده یاد باغچه بان، شاید از سال ۱۲۹۸ش. با آموزگاری در دبستان "مرد" آذربایجان آغاز شده است. البته پیش از این تاریخ هم در خارج از ایران (قفقاز شوروی سابق)، فعالیت فرهنگی و اجتماعی داشته است و کار اصلی و مورد علاقه اش، خبرنگاری روزنامه قفقاز و نوشتن مطالب فکاهی و طنز و سرودن اشعار برای دیگر روزنامه معروف قفقاز یعنی "ملا نصرالدین" بوده است. او، همچنین مدتی مدیریت مجله فکاهی "لک لک" را به عهده گرفته بود؛ اما این مجله در نخستین سال جنگ جهانی اول تعطیل شد.

نام اصلی او، جبار عسگرزاده و پدرش استاد عسگر بنا، اهل رضائیه بود. اما بعدها به مناسبت تأسیس اولین کودکان خود در تبریز به نام "باغچه اطفال"، نام خانوادگی خود را به "باغچه بان" تغییر داد. به جرأت می توان گفت که: او، در پرورش نونهالان جامعه ما، بهترین باغچه بان بود و اسم با مسمایی برای خود برگزید.

وی، با دست خالی همه فن حریف بود و از وسایل ابتدایی موجود در محیط زندگی خویش، برای کودکان اسباب بازی و کاردستی تهیه می کرد و با علاقه ای بسیار، برای کودکان شعر می سرود، قصه می گفت و نمایشنامه می نوشت و دکور می ساخت. جالب اینکه در همین "باغچه اطفال"، برای نخستین بار به فکر تعلیم و تربیت کودکان ناشنوا افتاد و در این مورد، با تعلیم خواندن و نوشتن به سه کودک ناشنوی تبریزی، قدرت و ابتکار خود را به ثبوت رساند. خود باغچه بان نوشته است:

"روزی که این ۳ کودک ناشنوا در تبریز امتحان می دادند، حیاط و بام مدرسه، لبریز از مردمی بود که به تماشای خواندن، نوشتن و حرف زدن این کودکان آمده بودند؛ زیرا برای آنها باور نکردنی بود که کودکان ناشنوا بتوانند هم بخوانند و هم بنویسند و حرف بزنند."

شادروان باغچه بان، فعالیت آموزشی خود را به مدت شش سال در شیراز و بعد از

آن در تهران ادامه داد. گو اینکه در شیراز فعالیتی از لحاظ آموزش و پرورش هر دو ناشنویان نداشت، لیکن هرگز از فکر و یاد این طبقه گمنام غافل نبود. پس از بازگشت به تهران، نخستین دبستان ناشنویان ایران را در چهار راه حسن آباد، کوچه طرشتی، در خانه محقری تأسیس و پیکار مقدس و توان فرسایی را در این راه آغاز کرد. در پایان همان سال (۱۳۱۲)، از پنج تن دانش آموز ناشنوا در حضور وزیر فرهنگ وقت (آموزش و پرورش فعلی)، امتحان خواندن و نوشتن به روش مخصوص به عمل آورد و چون نتیجه رضایت بخش بود، از آن تاریخ (آغاز ۱۳۱۲)، امتیاز تأسیس «مدرسه ناشنویان باغچه بان» را گرفت. استقبال و ازدیاد روزافزون تعداد دانش آموزان این دبستان، نه تنها این مربی نوع دوست و فداکار را خسته و رنجور نکرد، بلکه او با پشتکار و استقامت حیرت آوری، به فکر ایجاد "جمعیت حمایت از کودکان کر و لال" افتاد و در این کار موفق هم شد. در سال ۱۳۲۳، بنای خاصی برای مدرسه ناشنویان در کوی یوسف آباد (سید جمال الدین اسدآبادی فعلی) تهران به وجود آمد و در اختیار دانش آموزان ناشنوا قرار گرفت.

باغچه بان، خود معلم بود و برای معلمان در اجتماع مسئولیتی بس عظیم قائل بود. او، اعتقاد داشت که معلمان ضامن سعادت ملت ها هستند و برای بیداری و آگاهی بیش تر معلمان - در حالی که حدود شصت سال سن داشت (یعنی از سال ۱۳۲۳) - به نشر مجله زبان پرداخت و خطاب به معلمان چنین نوشت:

"سلام بر شما ای فدائیان راه نجات و سعادت بشر! من آنقدر ناله خواهم کرد تا اشک های خونین من، هسته های مرام نوع دوستی شما را سبز کند و یا خود درخت وجود من نیز با جاری ساختن این مایع سرخ و سفید خشک شود!"

ضمن سپاس فراوان از سرکار خانم ها پروانه و ثمینه باغچه بان، به خاطر این اقدام و الای فرهنگی، امید است سایر خاندان های فرهیخته کشورمان، اندیشمندان، پژوهشگران و تمامی مردم فرهنگ دوست، میهن اسلامی هم، با اهدای اسناد خود، بر غنای گنجینه اسناد ملی ایران بیفزایند و یاریگر مورخان و پژوهشگران در انجام تحقیقات علمی، فرهنگی و تاریخی خود باشند.

گزیده ای از تصاویر اسناد اهدا شده، از نظر گرامی تان می گذرد.

آثار جبار باغچه بان دارای اهمیت و جایگاه تأثیرگذاری در فرهنگ ناشنوایی است. غیر از آثار باغچه بان، کتاب ها و مقالات درباره او نیز فهرست شده تا پژوهشگران به آسانی به اطلاعات مورد نیاز دسترسی پیدا کنند.

کتاب های باغچه بان: اساسنامه جمعیت حمایت کودکان کر و لال و کور، بی جا، بی نا، ۱۳۳۹؛ اساسنامه دبستان های کر و لال تهران، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۳۸؛ اسرار تعلیم و تربیت یا اصول تعلیم الفبا، تهران، علمی، ۱۳۲۷؛ الفبا، تصویرگر لیلی تقی پور، تهران، علمی، مجلس، ۱۳۲۷؛ الفبای آسان، تبریز، کتابخانه خورشید، ۱۳۰۴ش؛ الفبای خودآموز برای سالمندان، تهران، علمی، ۱۳۲۶؛ الفبای باغچه بان، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۹؛ الفبای سربازان، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۴؛ بابا برفی، نقاشی آلن بایاش، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۲؛ بابا برفی صفحه گرامافون، موسیقی از احمد پژمان، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱؛ بابا برفی فارسی - عربی، نقاشی از آلن بایاش، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۳؛ بادکنک، تصویرگر لیلی تقی پور، تهران، بی نا، ۱۳۲۴؛ برنامه یک ساله آموزگار در کلاس اول، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۹؛ پروانه نین کتابی، ناغلیدان پای، تهران، بی نا، ۱۳۲۶؛ پیر و ترب، اتفاق، به کوشش میرزا مصطفی اسدالله خوانساری، شیراز، مطبعه سعادت، ۱۳۱۱؛ جوجه من برای کودکان ناشنوا، تنظیم ثمینه باغچه بان، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۸؛ حساب، تهران، بی نا، ۱۳۴۴؛ خانم خزوک نمایشنامه، شیراز، مطبعه سعادت، ۱۳۱۱؛ خُرخر، نمایشنامه، مرند، بی نا، ۱۳۲۹؛ درخت مروارید، تهران، علمی، ۱۳۳۷؛ دستور تعلیم الفبا، وزارت فرهنگ، مهر، ۱۳۱۴؛ رباعیات آذری خیام، ترجمه جبار باغچه بان، تهران، بی نا، ۱۳۳۴؛ رباعیات باغچه بان، تهران، بی نا، ۱۳۳۴؛ روش

ص: ۲۱۵

آموزش کر و لال ها، تهران، بی نا، ۱۳۴۳؛ زندگی کودکان، برای کودکان ها و مطالعه اطفال ابتدایی، شیراز، مطبعه سعادت، ۱۳۰۸؛ زندگی نامه جبار باغچه بان، بنیان گذار آموزش ناشنوایان در ایران به قلم خودش، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۶؛ عروسان کوه، تصویرگر لیلی تقی پور، بی جا، بی نا، بی تا؛ علم آموزش، برای دانشسراهای مقدماتی پسران و دختران، تهران، علمی، ۱۳۳۰؛ کتاب اول ابتدایی، تهران، علمی، ۱۳۳۰؛ کتاب اول ابتدایی، بی جا، بنگاه مطبوعاتی سعادت، ۱۳۳۵؛ گرگ و چوپان، برای نمایش در کودکان ها و قرائت شاگردان مبتدی، شیراز، مطبعه سعادت، ۱۳۰۸؛ مجادله دو پری نمایشنامه، شیراز، بی نا، ۱۳۰۷؛ من هم در دنیا آرزو دارم، بی جا، بی نا، بی تا.

مقاله های باغچه بان: انتقاد بر کتاب الفبا: انتقاد چهارم در چگونگی شکل ها، آموزش و پرورش، ش ۳-۴ (خرداد و تیر ۱۳۲۰): ۷۳-۷۴؛ ش ۷-۸ (مهر و آبان ۱۳۲۰)، ۴۴-۶۸؛ پیام به آقای صدیق وزیر فرهنگ. زبان، س ۱، ش ۱ (بهمن ۱۳۲۳): ۱۵-۲۱؛ خانم خزوک یا انتخاب رفیق، سپیده فردا، س ۲، ش ۹ (دی ۱۳۳۳): ۴۳-۴۸؛ درک و تشخیص خواص عمل در پرورش روح، آموزش و پرورش، س ۱۲، ش ۶-۵ (مرداد- مهر ۱۳۲۱)، ۷۹-۹۴؛ ش ۸-۱۱ (آبان- بهمن ۱۳۲۱)، ۷۵-۷۷؛ مأخذ های علمی متد من، انواع حافظه و فهم، سپیده فردا، ش ۷-۸ (فروردین ۱۳۳۶)، ۴۶-۴۸؛ ماده تاریخی از انحلال کودکان شیراز، زبان، س ۲، ش ۱۲ (فروردین ۱۳۲۵)، ۱۷؛ متد باغچه بان و مأخذ های قوانین علمی آن، سپیده فردا، ش ۹ (دی ماه ۱۳۳۹).

دست نوشته های چاپ نشده باغچه بان: آدمی اصیل و مقیاس واحد آدمی، (جزوه چاپی)؛ اشعار کودکان، اشعار اجتماعی؛ الفبای گویای باغچه بان، (کارت تصویری)؛ برنامه کار باغچه اطفال و کودکان شیراز، (تایپ نشده)؛ پری عیش و پری زحمت، شیراز، ۱۳۱۰، (چاپ نشده)؛ دختر خاله (گل صنم)، تبریز، ۱۳۰۶؛ دستور بازیچه دانش، ۱۳۱۲؛ ده سروده کودکانی، توسط ثمین باغچه بان، ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰ شیراز؛ جهانگیر لیک نمایشی یا خود تیمور لنگ یا ببر پرده وحشت لی فاجعه (نمایشنامه)؛ رب النوع سعادت (نمایشنامه)، با همکاری نصرالله قوامی، شیراز، ۱۳۰۶-۱۳۱۱؛ شیخ شامل نهضتیندن (نمایشنامه)، تبریز،

۱۳۰۳-۱۳۰۵؛ شیر و باغبان، شیراز؛ عشق بی ناموس یا خود خائنه گادین (نمایشنامه)، تبریز، ۱۳۱۷؛ عید قربان (شعر)؛ فداکار معلم (نمایشنامه)، تبریز، ۱۳۰۰؛ فعالیت های کودکان تبریز.

انتشار نشریه: باغچه بان فعالیت روزنامه نگاری هم داشت و چند نشریه را تأسیس و اداره کرد و با چند نشریه همکاری داشت؛ مجله فکاهی لک لک، تأسیس در ۱۲۹۱؛ مجله هفتگی زبان، تأسیس بهمن ۱۳۲۳؛ عنوان دیگر این مجله زبان آموزگار بود.

آثار درباره باغچه بان (کتاب، مقاله در مجموعه ها، دستنویس): اصلانی، محمدرضا، با زبان محبت، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۷۳؛ باغچه بان، ثمین، بخشی از نامه ثمین باغچه بان درباره سرودهای کودکانی جبار باغچه بان (دستنویس)؛ باغچه بان، ثمین، چهره هایی از پدرم، استانبول، ۱۳۸۱، دستنویس؛ باغچه بان، ثمین، «جبار باغچه بان»، دانشنامه جهان اسلام، جلد اول؛ باغچه بان، جبار، زندگینامه خودنگاشت، تهران، نشر سپهر، ۱۳۵۶؛ درباره جبار باغچه بان، اثر آفرینان، جلد دوم؛ خسروشاهی، جلال، «جبار باغچه بان»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد یازدهم؛ طاهباز، سیروس، «جبار باغچه بان»، فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، جلد ششم؛ قنبری، امید، زندگی نامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان جبار باغچه بان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱؛ کیانوش، محمود، ادبیات کودکان ایران، لندن، ۱۹۹۰؛ گزارش تأسیس دبستان کر و لال های باغچه بان شماره دو، ۱۳۴۷، تهران، جمعیت حمایت کودکان کر و لال، ۱۳۴۸؛ محمدی، فهیمه، احوال و دیدگاه جبار باغچه بان، تهران، پژوهشکده کودکان استثنایی، ۱۳۸۰؛ مجموعه آموزشی باغچه بان وابسته به جمعیت حمایت کودکان کر و لال، تأسیس ۱۳۱۲، تهران، جمعیت حمایت کودکان کر و لال، روابط عمومی، ۱۳۵۶؛ یوسفی، محمدرضا، باغچه بان، تهران، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزش، دفتر انتشارات کمک آموزش، ۱۳۸۰.

آثار درباره باغچه بان (مقالات نشریات): «با زبان محبت»، نوشته محمدرضا اصلانی، کیهان بچه ها، س ۳۳، ش ۵۶۳، ۲۲ آبان ۱۳۶۹، ۱۰-۱۶؛ «باغچه بان، زبان گویای خاموشان»، نوشته ابراهیم ابراهیمیان، اطلاعات، ۱ مرداد ۱۳۷۴، ص

۳، ۷، ۱۱؛ «باغچه بان کاشف دنیای ناشنویان ایران»، نوشته مجتبی کاشانی، مجله یاوران فرهنگی، ش ۱۶، زمستان ۱۳۷۵؛ «باغچه بان و خاطره هایش»، نوشته ابراهیم ابراهیمیان گرهستانی، اطلاعات ۲۳، اسفند ۱۳۷۲؛ «بنیانگذار آموزش و پرورش ناشنویان، روزنامه نگار بود»، نوشته ثمنه باغچه بان، همشهری، ۲۰ اسفند ۱۳۷۳؛ «بهر روز آغاز کرد یا باغچه بان»، نوشته محمدرضا بیگدلی، تعلیم و تربیت استثنایی، ش ۸، زمستان ۱۳۷۵، ص ۲-۳، ۴۲-۴۶؛ «به یاد جبار باغچه بان که خورشید خاموشان بود»، نوشته ابراهیم ابراهیمیان گرهستانی، اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۲؛ «جبار باغچه بان»، یغما، س ۱۹، ش ۱۹، آذر ۱۳۴۵، ص ۴۰۵؛ «جبار باغچه بان، هزار قصه»، ش ۱۰۴، ویژه نوروز ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۵؛ «جبار باغچه بان شمعی که هرگز خاموش نمی شود»، قدس، ۱۲ آذر ۱۳۷۶، ص ۷-۳۷؛ «جبار باغچه بان و کودکان»، نوشته محمود احیایی، آرمان، ش ۸ و ۹، دی ۱۳۶۹، ص ۵۸-۶۰؛ «جبار باغچه بان و مجله زبان»، نوشته ثمنه باغچه بان، مجله پر، ش ۱۱۰، اسفند ۱۳۷۳؛ «خورشید خاموشان، جبار باغچه بان»، نوشته احمد امیدوار، مجله استثنایی، ش ۶، اسفند ۱۳۷۴؛ «در سیرت یک مربی»، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، س ۵، ش ۱۶، بهار ۱۳۷۷، ص ۳۳۷؛ «حاصل یک فداکاری مداوم، کودکان کر و لال در مدت سه ماه خواندن و نوشتن را می آموزند»، سیده فردا، ش ۷ و ۸ فروردین ۱۳۳۶، ص ۱۳۷؛ «سنت و نوآوری در ادبیات کودکان»، نوشته غلامرضا امامی، نشریه آموزشی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ش ۲، مهر ۱۳۵۹، ص ۳-۶؛ «گزارش از کتابخانه های کودک باغچه بان»، کتابخانه، ش ۹؛ «کانون پرورش فکری در خیابان وحیدیه، مقایسه دو کتابخانه کانون و کتابخانه خیام»، بریده جراید؛ «مردی با اندیشه اش نغمه زندگی را به قلم آورد»، خرداد، ۴ آذر ۱۳۷۸، ص ۴؛ «معلم بزرگ جهانیان سکوت و خاموشی»، نوشته صمد آل رسول، اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۷۱؛ «نگاهی به روش ترکیبی در سوادآموزی»، نوشته علی اصغر کاکو جویباری، رشد معلم، ص ۱۲، ش ۱، مهر ۱۳۷۲، ص ۳-۷، ۵۲-۵۶؛ «یادمان: شوشانیک خانزادی مربی پرتلاش کودکان»، نوشته آرسینه مار، دیروسیان، نامه مربی، ش ۹، پاییز ۱۳۷۷؛ «یادی از باغچه بان»، نوشته علی اصغر کاکو جویباری، غنچه، ش ۲، اسفند ۱۳۷۰، ص

۱۶-۱۰؛ «یادی از معلم دنیای سکوت، جبار باغچه بان»، نوشته ابراهیم ابراهیمیان گرهستانی، جمهوری اسلامی، ۷ آذر ۱۳۶۹، ص ۹.

مآخذ: باغچه بان،

ثمینه، بهره ناشنویان، تهران، امیرکبیر، بی تا؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، مدخل باغچه بان؛ پاکزاد، محمود، هیاو در دنیای سکوت، تهران، ۱۳۷۴؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۶۰۵-۶۰۷؛ زندگی نامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان جبار باغچه بان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۲-۱۴۲؛ شکوری، ابوالفضل، فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران، قم، عالمه، ۱۳۷۷؛ لطیفی نیا، مهشید، ناشنویان و باغچه بان، گنجینه اسناد، سال سوم، شماره ۱۰ تا ۱۱، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، ص ۸۷-۹۱؛ محمدهادی، و زهره قابینی، تاریخ ادبیات کودکان ایران، تهران، نشر چیستا، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۶۳۳؛ وقابینی، زهره، تاریخ ادبیات کودکان ایران، تهران، نشر چیستا، ۱۳۸۲؛ یوسفی، محمدرضا، باغچه بان، تهران، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۸۰.

فهرستی از آثار چاپ شده مرحوم باغچه بان

۱- زندگانی کودکان (۱۳۰۸، شیراز).

۲- گرگ و چوپان (۱۳۰۸، شیراز).

۳- پیر و ترب (۱۳۱۱، شیراز).

۴- خانم خزوک (۱۳۱۱، شیراز).

۵- دستور تعلیم الفبا (۱۳۱۴، وزارت فرهنگ).

۶- بادکنک (۱۳۲۴، تهران).

۷- الفبای خودآموز برای سالمندان (۱۳۲۶، تهران علی اکبر علمی).

۸- پروانین کتابی (ترکی، ۱۳۲۶، تهران).

۹- الفبا (۱۳۲۷، علی اکبر علمی).

۱۰- اسرار تعلیم و تربیت (۱۳۲۷، علی اکبر علمی).

۱۱- الفبای باغچه بان (۱۳۲۹، وزارت فرهنگ).

۱۲- برنامه کار یکساله (۱۳۲۹، وزارت فرهنگ).

۱۳- علم آموزش برای دانشسراهای مقدماتی (۱۳۳۰، علی اکبر علمی).

۱۴- الفبای سربازان (۱۳۳۴).

ص: ۲۱۹

۱۵- کتاب اول ابتدایی (۱۳۳۰، علی اکبر علمی).

۱۶- رباعیات باغچه بان (۱۳۸۴، تهران).

۱۷- کتاب اول ابتدایی (۱۳۳۵، بنگاه مطبوعاتی سعادت).

۱۸- خیام آذری (ترکی) (۱۳۳۷، تهران).

۱۹- درخت مروارید (۱۳۳۷، علی اکبر علمی).

۲۰- روش آموزش کر و لال ها (۱۳۴۳، تهران).

۲۱- حساب (۱۳۴۴، تهران). اهدایی علی اکبر علمی.

ص: ۲۲۰

صفیه با قناعت و فداکاری های خود، راه پیشرفت را بر شوهرش مرحوم جبار باغچه بان می گشود. او همیشه با کمبودها، نواقص و سختی های این زندگی می ساخت و لب به اعتراض نمی گشود. در کنار باغچه بان به آموزش و پرورش کمک می کرد با ساختن عروسک های نمایشی یا نواختن موسیقی یکی از عوامل مؤثر در نمایش ها بود که باید برای دانش آموزان اجرا می کردند. علاوه بر آن، خود را متعهد می دانست به اقتصاد خانواده هم کمک کند، از این رو با خیاطی درآمد اندکی به دست می آورد.

نویسندگان کمتر درباره خانم صفیه و نقش بی نظیر او در پیشرفت امور سخن گفته و مطلب نوشته اند، نیز دختران بیشتر از پدرشان گفته اند و درباره مادرشان مطلبی از آنها سراغ نداریم. تنها مطلب، مقاله ای در کتاب چهره های از پدرم به قلم ثمین باغچه بان است که برخی از زوایای زندگی صفیه را نشان می دهد. متن این مقاله این گونه است:

صفیه، چرا گریه می کنی؟ (۱)

آن روز برای ناهار آبگوشت داشتیم. مادرم آبگوشت خیلی خوبی پخته بود. بعد از ناهار پدرم گفت «صفیه، آبگوشت خیلی عالی بود، یاد آن آبگوشتی که در (عربلر) خوردیم به خیر. آن آبگوشت چیز دیگری بود...» بعد از ناهار مادرم رفت سر خیاطی اش، پدرم هم ماجرای آبگوشتی را که در (عربلر) خورده بودند برای ما تعریف کرد:

در سال های جنگ جهانی اول، که قفقازی های قدیمی به آن «سال های فرار» می گویند، مردم قفقاز، یعنی ارمنه و مسلمانان، بر اثر تحریکات سیاسی بدجوری به جان هم افتاده بودند. اگر قتل و کشتار در یک گوشه ای فرو می نشست، در

ص: ۲۲۱

گوشه ای دیگر شعله ور می شد. در آن سال ها، هزاران خانواده از مسلمانان قفقاز، ناچار شدند از سرزمین خود فرار کرده، به ترکیه یا ایران پناهنده شوند. این فرارها به این آسانی ها نبود. خیلی ها از سرما و گرسنگی، یا حصبه و دیگر ناخوشی های دیگر، در راه تلف می شدند، یا در رود ارس غرق می شدند.

من در جریان این جنگ و گریزها چند بار خودم را به «ایگدیر» شهر مرزی ترکیه یا به دهات مرزی ایران رساندم و باز به نخجوان یا ایروان برگشتم. در یکی از این فرارها، مادرتان - که تازه ازدواج کرده بودیم - همراه من بود.

در آن روزگار دهاتی های مرزی ایران، وقتی خانواده مهاجری را می دیدند، اغلب آنها را سوار گاری شان کرده، سر راه در یک ده یا آبادی پیاده می کردند. این کار متداول بود. دهاتی ها برای این کار پول مطالبه نمی کردند. کمک به این وحشت زده و جنگ زده و سرما زده و گرسنه را ثواب می دانستند. ما هم با این گاری و آن گاری - که اغلب به وسیله گاومیش های قوی کشیده می شد خودمان را از این ده به آن آبادی رسانده و بالاخره نزدیکی های ظهر به «قریه عربلر» رسیدیم. خیلی گرسنه و بدجوری سرما زده بودیم. چند روز بود به جز نانی که با خود آورده بودیم چیزی نخورده بودیم، به جز سبزی های صحرايي، آن هم اگر گیرمان می آمد...

در «قریه عربلر» با یک خانواده دهاتی آشنایی داشتم، آنها در «تنور خانه» شان به ما جا دادند. از پخت نان تازه دست کشیده بودند. تنور هنوز خاموش نشده بود. گاهی از روی هیزم های نیم سوز شعله هایی بلند می شد، گاهی هم جرقه هایی از تنور بیرون می زد... گرمای تنور ما را زنده کرد، از عطر لواش هم گیج شده بودیم. چنین عطر خوشی را تا آن روز نشنیده بودیم، و سراغ نداشتیم. مادرتان گفت «اینجا از قصر بهشت هم بهتر است!...»

میزبان ما یک بغل هیزم آورد و گذاشت گوشه ای گفت «هوا خیلی سرد است، نگذارید تنور خاموش بشود.» بعد از او هم زنش آمد. توی یک سینی برای ما آبگوشت، نان لواش فراوان و یک پیاز آورده بود.

آب آبگوشت توی یک کاسه بزرگ بود. تریت فراوان لواش تویس ریختیم و پس از چند روز گرسنگی، آن را با اشتهایی که نمی شود تعریفش را کرد، خوردیم اما همه گوشت کوبیده را نخوردیم. نصفش را گذاشتیم برای شب. مادرتان گفت «غذای به

این خوبی و خوشمزگی را در همه عمرم نخورده بودم.»

شب شد. وقت شام شده بود. گفتم «صفیه، بیا شام بخوریم. او با ناز و ادای تازه عروس ها گفت «میل ندارم.» گفتم «چرا؟»
گفت «چون که سیرم.» من هم نشستم و همه گوشت کوبیده را گذاشتم لای لواش و خوردم...

وقت خواب شده بود. چندتایی هیزم توی تنور انداخته و خوابیدیم. نزدیکی های نصف شب دیدم مادرتان توی رختخواب،
هی این پهلو و آن پهلو می شود. نیم خیز شدم و نگاهش کردم. صفیه داشت یواشکی گریه می کرد. گفتم «صفیه، چرا گریه
می کنی؟» گفت «چون که خوابم نمی بره.» گفتم «چرا؟...» گفت «چون که گشمنه!...»

ما زدیم زیر خنده. پدرم هم می خندید. مادرم که داشت خیاطی می کرد و تا آن لحظه چیزی نگفته بود، از خنده ما عصبانی
شد. گفت «بیخود می گه، از خودش حرف در می آره....، دروغگو، من کی از گشنگی گریه می کردم؟...»

پدرم گفت «پس از چی گریه می کردی؟» مادرم گفت «از دست پشه ها...» پدرم گفت «ای دروغگو، آنجا پشه نبود.»
مادرم گفت «دروغگو خودتی ...، پشه بود، خیلی هم بود، اما تو حالت نمی شد.»

من ترسیده بودم دعوا راه بیفته، اما به خیر گذشت. پدرم خنده کنان رفت سر کلاشش، مادرم هم نشست سر خیاطی اش.

وی دختر مرحوم جبار باغچه بان است و در ۱۳۰۸ متولد شد و از ابتدای طفولیت با آموزش های پدرش، جبار باغچه بان، دوره مقاطع آموزشی را گذراند و به شغل معلمی روی آورد. با توجه به اینکه روش جدید تدریس خواندن و نوشتن خط فارسی (مشهور به روش باغچه بان) تا حدود ۱۳۳۰، عملاً در مدارس متروک و در جامعه فرهنگیان، ناشناخته مانده بود، کلاس اول در دبستان ژاله تهران را پروانه باغچه بان، آغاز کرد. با این تلاش ها، این روش، برای نخستین بار عملاً مطرح شد. در مدت پنج سال تحصیلی، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵، توانست افزون بر آموزش کودکان به گروهی از معلمان دبستان ژاله، اصول روش باغچه بان را بیاموزد. تنی چند از این معلمان در دهه ۱۳۴۰ به بعد، در برنامه تربیت معلم وابسته به دفتر تعلیمات ابتدایی هسته مرکزی مریان، این روش را آغاز کردند و موجب گسترش این روش در سطح کشور شدند.

پروانه باغچه بان، از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸، در دبستان اندیشه (دبستان ایتالیایی) همراه با تدریس در کلاس اول به تربیت معلم و مربی هم پرداخت. غیر از آموزش به حرفه چاپ و نشر هم روی آورد و از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۴ در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد.

آموزش به ناشنوایان: با توسعه مدرسه های باغچه بان در دهه سی و چهل، از پروانه، هم تقاضای همکاری در این مدارس شد. در پی آن، در سمت مدیر آموزشگاه، مشغول خدمت شد. وی، غیر از تدریس، مسئولیت راهنمایی معلمان برای ارتقای شیوه آموزش آنها در مواد مختلف درسی را بر عهده داشت. در این سال ها، آموزشگاه باغچه بان، کلاس های بسیاری داشت و ایشان از این رو تجربیات زیادی آموخته بود. با برگزاری جلسات منظم برای معلمان کلاس های پایه و آموزش روش تدریس به آنها به انتقال تجربیات خود

ص: ۲۲۴

می پرداخت. بدین گونه برنامه یکسانی در همه مدارس و کلاس ها حکمفرما شد و پس از اصلاح برنامه های آموزشی در عرصه تدریس و روش به سراغ متون آموزشی رفت و همه شاگردان از روشی یکسان بهره مند شدند و می توانستند به طور یکسان از کوشش معلمان خود، استفاده کنند.

با توجه به اینکه در این زمان، کتاب ویژه ای برای ناشنوایان وجود نداشت. اقدام به تألیف کتاب های درسی برای شاگردان ناشنوا کرد تا آنها بتوانند همپای شاگردان شنوا، مطالب را از روی متون درسی بیاموزند. این وظیفه را با تألیف همه کتاب های اول تا چهارم دبستان به انجام رساند.

خدمات درمانگاهی: در این زمان، آموزشگاه، مجهز به سمعک های گروهی شده بود، اما روش استفاده از آنها به روز نبود. از این رو پروانه باغچه بان، در ۱۳۴۶، با استفاده از بورس تحصیلی برای فراگیری یک دوره تخصصی در ادیومتری و سنجش شنوایی کودکان خردسال و تربیت شنوایی به دانمارک رفت. پس از پایان این دوره و بازگشت به تهران، «کلینیک شنوایی و گفتار باغچه بان» را در بخشی از آموزشگاه، پایه گذاری کرد و تا سال ۱۳۵۹، به عنوان سرپرست کلینیک و اجرای برنامه تربیت شنوایی کودکان، مشغول به کار بود و به تربیت نخستین مربیان سنجش شنوایی پرداخت.

این درمانگاه تا ۱۳۵۹، با همکاری دکتر غلامرضا پشمی و جمشید پیرنظر، که پس از آموزش در آمریکا، مسئول بخش رادیولوژی شده بود، اداره می شد. این درمانگاه، وابسته به جمعیت حمایت کودکان کر و لال بود و خدمات خود را به طور رایگان در اختیار همه مراجعان تهرانی و شهرستانی قرار می داد. همچنین، با همکاری متخصصان و مربیان این کلینیک و با همت دکتر جواد هدایتی، رشته ادیومتری و تربیت رابط شنوایان در ۱۳۵۴ در دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی کنونی) آغاز شد. هم اکنون پس از گذشت سال ها، این نیاز در زمینه خدمات به ناشنوایان در سطح کشور، برآورده شد.

در ۱۳۵۰ که ثمینه باغچه بان، مسئول پایه گذاری سازمان ملی رفاه ناشنوایان شد، پروانه باغچه بان، به عنوان مدیر داخلی آموزشگاه باغچه بان برگزیده شد و تا ۱۳۵۹ به خدمات خود در آموزشگاه و کلینیک شنوایی و گفتار

از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴، پروانه باغچه بان، مسئول اجرای برنامه های ادیومتری در مطب شخصی دکتر پشمی در تهران بود.

فعالیت هنری: افزون بر خدمات آموزشی و کلینیکی، پروانه باغچه بان، اولین نمایش ها را توسط کودکان ناشنوا به اجرا درآورد و نوشتن نمایشنامه ها و تهیه دکور و کارگردانی آنها را شخصاً انجام می داد، که در واقع آغاز تاریخ تئاتر کودکان ناشنوا بود و این نمایش ها هر ساله در پایان سال های تحصیلی در آموزشگاه کر و لال های باغچه بان به اجرا در می آمد که قدم های بزرگی در راه پرورش استعداد های هنری ناشنوایان به شمار می آید. اکنون، دست پروردگان این آموزشگاه، مسئولیت برنامه های هنری ناشنوایان را که بسیار چشمگیر است، در کشورمان بر عهده دارند.

مآخذ: باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنوایان، تهران، امیرکبیر، بی تا؛ باغچه بان، جبار، زندگینامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان، تهران، ۱۳۸۱؛ دانشنامه ناشنوایان، محمد نوری و دیگران، قم، ۱۳۷۵، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ اطلاعات شخصی نویسنده.

ثمین باغچه بان (۱)

تنها فرزند ذکور و پسر شادروان باغچه بان است. به راه پدر نرفت و موسیقی را برگزید. اما دو کار اساسی در معرفی و شناساندن باغچه بان انجام داد: یک کتاب به سبک ابتکاری درباره پدرش به نام چهره هایی از پدرم نوشت. علاوه بر زندگی نامه خودنوشت مرحوم باغچه بان که در این کتاب آمد، روایت ها و نقل های دست اول از باغچه بان آورده است. این منقولات و خاطرات، ابعاد شخصیت باغچه بان را بهتر معرفی می کند.

اما از ثمین باغچه بان سه زندگی نامه هست: یکی خودنوشت که در مقدمه کتاب چهره هایی از پدرم آورده است، دوم زندگی نامه ای در سایت ویکی پدیا و سوم زندگی نامه ای در سایت همشهری. هر سه را چون هر کدام شامل نکاتی است آوردم.

زندگی نامه خودنوشت ثمین باغچه بان

در سال ۱۳۰۴ در تبریز به دنیا آمدم. دوران خردسالی ام در شیراز گذشت. دوره ابتدایی را در تهران به پایان رساندم و از اول متوسطه به هنرستان موسیقی رفتم.

در سال ۱۳۲۳ با استفاده از بورس تحصیلی رایگان ترکیه، با دوست بی نظیر و با استعدادم «حسین ناصحی»، برای تحصیل در رشته کمپوزیسیون به آنکارا رفتیم.

در کنسرواتوار دولتی آنکارا با همسر آینده ام «اولین باغچه بان» که یکی از برجسته ترین هنرجویان رشته پیانو و آواز بود، آشنا شدم. من و ناصحی در سال ۱۳۲۸ دوره فوق لیسانس کمپوزیسیون را با درجه یک به پایان رسانده و به ایران برگشتیم. سال بعد هم همسرم به ایران آمد و هر سه در هنرستان عالی موسیقی استخدام شده و در رشته های تخصصی خود به تدریس پرداختیم.

(نظر به اینکه زندگی من و همسرم با فعالیت های دوش به دوش و هدف های مشترکی که داشتیم، درهم بافته شده است، باید به فعالیت ها و سازندگی های او

ص: ۲۲۷

اشاره ای بکنم).

همسرم پس از آمدن به ایران، خدمات و سازندگی های بسیار ارزنده ای در پیشبرد و توسعه ی هنر موسیقی انجام داده است، مانند:

۱. تأسیس کلاس تخصصی آواز در هنرستان عالی موسیقی تهران و تدریس در این کلاس، و پرورش خوانندگانی که در کشورهای اروپایی موفقیت درخشانی به دست آوردند.

۲. پایه گذاری کُر هنرستان عالی موسیقی تهران و رهبری آن.

۳. پایه گذاری چند گروه کُر آزاد، در خارج از هنرستان، و رهبری آنها.

۴. تأسیس «کُر تهران» به عنوان یکی از واحدهای رسمی وزارت فرهنگ و هنر، و رهبری آن.

۵. شرکت بسیار مؤثر در پایه گذاری اپرای تهران.

۶. پایه گذاری «کُر اپرای تهران» و رهبری آن.

۷. اجرای نقش های اصلی در اپرای تهران.

۸. اجرای رسیتال های آواز در تهران، و همچنین در کشورهای خارج، مانند آلمان، اطریش، فرانسه، مجارستان، شوروی و ترکیه.

۹. تأسیس «هنرستان کُر» و یک کنسرواتوار شبانه روزی، برای یکی از جمعیت های خیریه.

کارهایی که من تا سال ۱۳۵۷ در زمینه آهنگ سازی انجام داده ام، این هاست:

۱. بومی وار. (سوئیت سنفونیک برای ارکستر) این اثر بیست سال پس از تاریخ ساخت آن، برای بار اول در سال ۱۳۵۰ با ارکستر سنفونیک تهران به رهبری حشمت سنجری، و پس از آن با رهبری فرشاد سنجری اجرا شد. سپس در سال ۱۹۵۲ در فستیوال هنری بین المللی استامبول، و پس از آن توسط «ارکستر سنفونیک ریاست جمهوری ترکیه» در آنکارا اجرا گردید، و اخیراً توسط ارکستر سنفونیک تهران چند بار اجرا شده است.

این اثر توسط استاد منوچهر صهبایی در سوئیس اجرا و ضبط شده و برای چاپ آماده شده است.

۲. لالا-بی. برای آواز و پیانو، و همچنین برای ارکستر سازهای آرشه ای و آواز. برنده ی جایزه ی بهترین آواز، در برنامه های هنری فستیوال صلح جهانی، در آلمان سال ۱۹۵۲.

۳. دو زلفونت. برای آواز و پیانو.

۴. تنها. برای آواز و پیانو.

۵. تو را می خوام. برای آواز و پیانو و همچنین برای سازهای آرشه ای و آواز.

۶. گهواره ی خالی. برای آواز و پیانو.

(این قطعات آوازی بارها در رسیتال های آواز اولین باغچه بان، چه در داخل کشور، و چه در خارج اجرا شده است.)

۷. شلیل. ترانه محلی ایرانی. تنظیم برای کُر.

۸. حمومی. ترانه ی محلی ایرانی. تنظیم برای کُر.

۹. توبیو. ترانه محلی ایرانی. تنظیم برای کُر.

این ترانه های تنظیم شده، بارها در تهران، توسط کُرهای مختلف، با رهبری اولین باغچه بان اجرا شده است. همچنین این ترانه ها و سایر ترانه های تنظیم شده ی ایرانی، توسط «گروه کُر میترا» با رهبری اولین باغچه بان در وین ضبط و برای چاپ آماده شده بود.

۱۰. شعله ی سه رنگ. سرود برای کُر.

۱۱. مَتل. روی مَتل معروف یکی بود یکی نبود. توسط کُر ملی تهران و کُر میترا، با رهبری اولین باغچه بان اجرا شده است.

۱۲. درخت سرو بودم. روی دو بیتی های محلی ایران. برای ارکستر سازهای آرشه ای، کُر، و سولوی متزو سپرانو. این اثر با ارکستر سازهای آرشه ای تلویزیون ایران، به رهبری حشمت سنجرى، و گروه کُر میترا، به رهبری اولین باغچه بان، در استودیوی رادیو ایران ضبط شده است. خواننده سولیست اولین باغچه بان بود.

۱۳. پرستندگان و سپاهیان. تابلوی موزیکال، روی داستان زال و رودابه ی فردوسی. شعر از احمد شاملو. برای ارکستر و کُر، همچنان برای پیانو، تیمپانی و کُر.

این اثر بارها با رهبری اولین باغچه بان در کنسرت های عمومی و کنسرت هایی در حضور سران کشورهای خارجی اجرا شده است.

۱۴. که داند که؟... تابلوی موزیکال، روی داستان زال و رودابه ی فردوسی برای ارکستر و گُر و سولوی متزو و سپرانو، همچنین برای پیانو، گُر و سولوی متزو و سپرانو.

این اثر نیز با رهبری اولین باغچه بان و خوانندگی او، در کنسرت های عمومی و کنسرت هایی در حضور سران کشورهای خارجی اجرا شده است.

۱۵. من عاشقی ام. تابلوی موزیکال روی داستان زال و رودابه ی فردوسی، این اثر اجرا نشده است.

۱۶. رقص پرستندگان رودابه. روی داستان زال و رودابه ی فردوسی برای ارکستر. این اثر اجرا نشده است.

۱۷. رنگین کمان. برای ارکستر، گُر و سلوهای برای متزو سوپرانو، سوپرانو و باریتون. این اثر، که اشعار آن نیز ساخته ی من است، در تابستان سال ۱۳۵۷ در وین، با شرکت نوازندگان ارکستر سنفونیک رادیو وین - به رهبری توماس کریستیان داوید - و گروه گُر میترا - به رهبری اولین باغچه بان - در وین اجرا و در پاریس به چاپ رسید. با وجود این که این اثر یک کار کلاسیک است با ملودی های آسان و ساده ای که دارد، کودکان را با فرهنگ موسیقی آشنا، و عشق به طبیعت و حیوانات و درخت ها و سبزی ها و کوه ها و دشت و برف و باران و شوره زارها و شالی زارها را در آنها بیدار می کند. رنگین کمان برای عرضه در سال جهانی کودک به سال ۱۹۷۹ به نام ایران و دریافت جایزه یونسکو در نظر گرفته شده بود، اما این برنامه ها متوقف ماند.

در طول سال های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۷، در کنار کار موسیقی، فعالیت های قلمی نیز داشته ام:

۱. ترجمه آثاری از سه نویسنده بلند آوازه ترکیه، ناظم حکمت (شاعر و نمایشنامه نویس)، عزیز نسین (طنز نویس) و یاشار کمال (رمان نویس).

از جمله آثار عزیز نسین که توسط ثمین ترجمه شد: یکی دیوانه یکی صد لیره و دوم جوان را دست کم بگیر است.

۲. ترجمه هایی از این سه نویسنده، و مقالات خودم، برای مطبوعات، از جمله مجله فردوسی، کتاب هفته، روزنامه های به سوی آینده، کیهان و اطلاعات، و

۳. هفت مقاله درباره ی هفت هنر دستی ایران. کتابچه. در پیک جوانان به چاپ رسیده است.

۴. درباره ی الفبای موسیقی. کتابچه. در پیک جوانان به چاپ رسیده است.

۵. موسیقی الکترونیک و پنجه انسان. کتاب. ناتمام مانده است.

۶. شاطر آقا دست شما درد نکند. کتاب. ناتمام مانده است.

۷. نروزها و بادبادک ها. «کتاب کودک». با نقاشی های نورالدین زرین کلک. کتاب برگزیده سال ۱۳۵۳، از طرف شورای کتاب کودک.

۸. نروزها و مرغی بر شاخه ی درخت. «کتاب کودک». با نقاشی های پرویز کلانتری. انتشارات تصویر و صدا. سال ۱۳۶۱

۹. نروزها، و شعر و دانه برای گنجشک ها. با نقاشی های پرویز کلانتری. انتشارات تصویر و صدا. سال ۱۳۶۱

۱۰. چهره هایی از پدرم. کتاب خاطرات. نوشته سال ۱۳۸۱ ناشر: نشر قطره.

در سال ۱۳۶۳، با خانواده ام به ترکیه آمدم، و حالا ۱۸ سال است در استامبول اقامت داریم. آثاری که در اینجا به وجود آوردم، این هاست:

۱. کشتی کاغذی. برای ارکستر، کر، و سلوهای برای متزو سپرانو، یا باریتون.

۲. پینه دوز. برای ارکستر، کر.

۳. یه کیبوتری داشتم. برای ارکستر، کر، و سولوی برای متزو سپرانو.

۴. عروسک و آدم. برای ارکستر، کر، و سولوی سپرانو.

۵. ستاره دشت. برای ارکستر، کر.

۶. چارشنبه سوری. برای ارکستر، کر.

۷. سوگواران. برای ارکستر، کر. ناتمام مانده است.

۸. سُلیل. برای سازهای آرشه ای. توسط منوچهر صهبایی در سوئیس اجرا، و برای چاپ آماده شده است. نظر به اینکه ترجمه ی عبارت «ای خدا آتیش بارونه» به زبان های دیگر ناجور بود، با عنوان «ویرونه» در سوئیس اجرا شده است.

استاد منوچهر صهبایی برای اجرای همه ی این کارهای اخیر در اروپا می خواستند اقدام کنند، اما چون تهیه یک گروه گر فارسی خوان اولین مشکل در این راه بود، این کار عملی نشد.

(ثمین باغچه بان، ۱۵ آبان ۱۳۸۱، استانبول)

ص: ۲۳۱

ثمین باغچه بان در سال ۱۳۰۴ در تبریز به دنیا آمد. او کودکی خود را در شیراز گذراند و در هفت سالگی با خانواده اش به تهران رفت و تحصیلاتش را در آنجا گذراند. ثمین باغچه بان علاقه به یادگیری پیانو داشت ولی به علت نبود پیانو در خانه و عدم استطاعت مالی خانواده، و از آن جا که مادرش ویلون داشت، مجبور به برگزیدن ویلون شد؛ ولی ویلون مادرش هم به علت تعمیر نامناسب صدای مناسبی نداشته و مورد قبول هنرستان موسیقی نبود. از آنجا که می توانست ساز ابوا را از هنرستان قرض بگیرد، این ساز را در نهایت برگزید. او طی طرحی که رضاشاه با آتاترک برای اعزام دانشجو امضا شده بود به ترکیه رفت. طی این طرح، ۱۲۰ دانشجو در گروه های ۲۰ نفری به ترکیه اعزام می شدند. او در گروه آخر اعزام شد.

او در آنکارا با اولین باغچه بان که خواننده و پیانیست اهل ترکیه آشنا شد و با او ازدواج کرد. شعر زیر بخشی از سروده جبار باغچه بان (پدر ثمین باغچه بان) در وصف عروسش اولین است:

ای خنده تو گل روانم اولین، آواز خوست صفای جانم اولین

بازی کند انگشت تو در پرده ساز، با ناله دلسوز نهانم اولین

روشن شده از شمع قدت خانه ما تابد رخ تو چو ماه در لانه ما

پس از پایان تحصیل در کنسرواتوار دولتی آنکارا، آنها به ایران آمدند و در هنرستان عالی موسیقی (کنسرواتوار تهران) استخدام شدند. ثمین آهنگسازی درس می داد و اولین آواز و پیانو.

آثار و تألیفات

یکی از نخستین و مشهورترین آثار ثمین باغچه بان، «سوییت سمفونیک بومی وار» (برای ارکستر سمفونیک) است که در سال ۱۳۳۲ خورشیدی به پایان رسید و برای نخستین بار به رهبری فرشاد سنجرى، رهبر میهمان ارکستر سمفونیک تهران به اجرا در آمد. این اثر در سه بخش و با الهام از چند ترانه محلی ایرانی آفریده شده است.

از دیگر آثار معروف باغچه بان، آلبوم «رنگین کمون»، برای کودکان است که

ص: ۲۳۲

با همکاری ارکستر سمفونیک رادیو وین به رهبری توماس کریستین داوید، گروه همسرایان میترا (فرح) به رهبری اولین باغچه بان اجرا و ضبط شده است. تک خوانان این آلبوم، بهجت قصری (سوپرانو) و اولین باغچه بان (متسوسوپرانو) هستند.

ثمین باغچه بان و خانواده اش چند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران برای همیشه به ترکیه مهاجرت کردند. او در ۲۹ اسفند ۱۳۸۶ در استانبول درگذشت و در گورستان ایرانیان استانبول دفن شد.

باغچه بان کتاب هایی از عزیز نسین نویسنده طنزنویس ترک و یاشار کمال را نیز به فارسی ترجمه کرده است. مهم ترین خدمتش به ناشنویان، تدوین کتابی درباره پدرش با عنوان چهره هایی از پدرم است. این کتاب تاکنون چند بار چاپ شده است. مشخصات چاپ چهارم آن اینگونه است: چهره هایی از پدرم، تهران، نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.

زندگی‌نامه ثمین باغچه بان (۱۳۰۴-۱۳۸۶)

ثمین باغچه بان در سال ۱۳۰۴ در تهران تولد یافت و پس از اخذ دیپلم هنرستان عالی موسیقی، به همراه حسین ناصحی به عنوان شاگردان ممتاز هنرستان به منظور ادامه تحصیلات به کشور ترکیه اعزام شدند

(البته در ابتدا مصطفی کمال پورتراب به همراه مرحوم ناصحی بورس اعزامی را دریافت نموده بود اما پورتراب به دلایلی از این سفر سرباز زد و باغچه بان به عنوان جایگزین وی به همراه ناصحی راهی ترکیه گردید.) [درگذشت ثمین باغچه بان در گفت و گو با مصطفی کمال پورتراب]

در دوران تحصیل با آتولین دختری ساکن ترکیه و از تبار ارامنه آشنا شد و این آشنایی به ازدواج آن دو منتهی شد. ثمین به همراه همسر خود پس از اتمام تحصیلات، به کشور بازگشت و هر دو به آموزش موسیقی و فعالیت در عرصه ی موسیقی پرداختند.

در این دوران و تا پیش از انقلاب، باغچه بان آثاری را برای ارکستر نوشت که توسط رهبرانی چون مرحوم حشمت سنجری و دیگران توسط ارکستر سمفونیک تهران اجرا می شد. باغچه بان تا پیش از مراجعت مجدد به کشور ترکیه، آرام آرام از حجم فعالیت خود در زمینه ی موسیقی کاست.

باغچه بان دستی نیز در ترجمه و نگارش داشت. در سال های دور داستان هایی از عزیز نسین و یاشار کمال نویسندگان ترک زبان را برای نخستین بار به فارسی برگرداند. در سال های اخیر، باغچه بان کتابی از خود را با عنوان «چهره هایی از پدرم» در مورد فعالیت و زندگی پدر خود، جبار باغچه بان، در تیراژ محدود ۱۱۰۰ نسخه به چاپ رساند و با کمال تأسف استقبالی از این کتاب در میان جامعه کتاب خوان و تحصیل کرده جامعه به عمل نیامد.

یکی از آثار مطرح باغچه بان که زبانزد خاص و عام شد، آلبوم «رنگین کمان» است که با همکاری همسرش، مرحوم داوید و مرحوم قصری ضبط گردید. ملودی ها و اشعار کودکانه این آلبوم، جایگاه قابل ملاحظه ای را در حافظه جمعی چندین نسل از کودکان ایران زمین را به خود اختصاص داده است.

ثمین باغچه بان در زمینه موسیقی فولکلور هم تجربیاتی داشت که از جمله آن سفر نیم قرن قبل وی به استان سیستان و بلوچستان برای ضبط برخی از نغمه های موسیقی آن منطقه بود که شرح آن را در نامه ای به محمدرضا درویشی داده است.

گزارشی از کتاب چهره هایی از پدرم

ثمین نکات و مطالبی را که از پدرش شنیده یا مادرش برایش نقل کرده بود، در سال ۱۳۸۱ جمع آوری و نهایی سازی کرد و جهت انتشار به نشر قطره سپرد. اولین چاپ آن در همان سال بیرون آمد و تا سال ۱۳۸۷ چهار چاپ داشته است.

این کتاب شامل ۴۵ سرفصل است. شنیده های خود درباره پدرش را با عنوان «یک سرگذشت» در صفحه ۲۰۹ تا ۲۲۷ آورده است. خاطرات بسیار متنوع و گویای جنبه ها و ابعاد مختلف شخصیت و رفتارهای فردی و اجتماعی استاد است. در مجموع شناخت عمیق و احساسی و مؤثر از آن مرحوم عرضه می کند. عکس ها و دستخط شادروان باغچه بان را هم آورده است که بر سودمندی کتاب افزوده است.

آخرین خاطره ای که در کتاب آمده، درباره بستری شدن در بیمارستان و فوت باغچه بان است و چنین نوشته است:

در آخرین ساعات آبان ۱۳۴۵ تلفن زنگ زد. از آموزشگاه خبر دادند که حال پدر بد شده است. وقتی من اولین [عروس باغچه بان و همسر ثمین] بالای سرش رسیدیم، ثمین و پروانه و مادرم آنجا بودند. پدر از درد به خود می پیچید. رنگ

پاهایش از ران تا نوک انگشت ها تیره شده بود. خون به پاهایش نمی رسید.

آمبولانس از میدان کلانتری راه افتاد و در سرازیری خیابان یوسف آباد سرعت گرفت. پدر محله یوسف آباد را خیلی دوست داشت. زیرا پس از سالیان مبارزه و نقل آموزشگاه از جایی به جای دیگر، سرانجام توانسته بود در این محله، آموزشگاه وسیع و خوبی برای کودکان ناشنوا بسازد.

به بیمارستان میثاقیه رسیدیم. او را در اتاقی بستری کردند. رنگ پاهایش تیره تر شده بود و به کبودی می زد. یکی دو بار فریاد زد: بگوئید پاهایم را ببرند. پدر در زمان جنگ های داخلی ارمنستان، کوه ها و دشت های یخ زده قفقاز را برای رسیدن به سرزمین پدری اش درنور دیده بود. اما بیماری حصبه او را از پا در آورده بود. بیست و پنج روز با تب حصبه جنگیده بود. آن هم فقط با جویدن و مکیدن ساقه گیاه صحرایی قاز ایاقی. وقتی به هوش آمده و چشم باز کرده بود، جز زیر شلواری، پیراهن و چند مناتی که در جیب آن بود، چیزی نداشت. هر دو پایش، از مچ تا نوک انگشت ها، بر اثر یخ زدگی سیاه شده، پوسیده و آب آورده بود.

دهاتی های کوه پایه نشین، او را به شتری بسته و به دهکده مرزی نوراشین رسانده بودند. تنها طبیب آن دهکده، برای جلوگیری از پیشرفت گانگرن و مرگ احتمالی، او را عمل کرده بود. او بدون دسترسی به داروی بیهوشی و یا ساده ترین وسایل جراحی، یک روز یا دو روز در میان، هشت انگشت پای پدر را از بالای مفصل ها با خنجر قطع کرده و او را به زندگی بازگردانده بود.

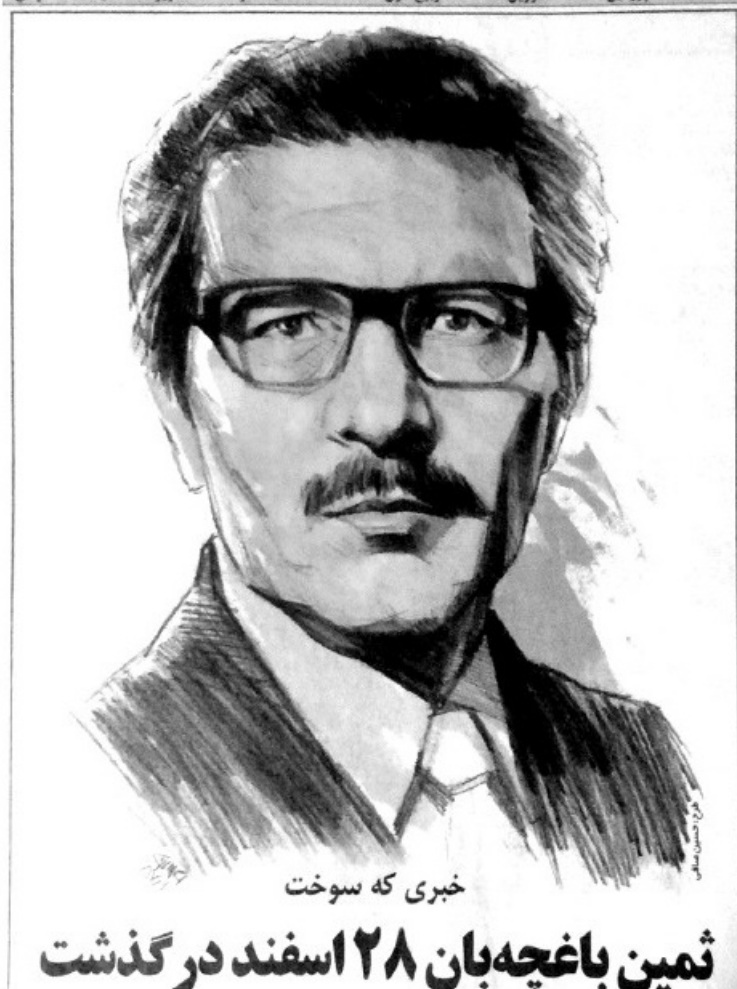
پزشکان تشخیص دادند که خون در آنورت لخته شده و مانع گردش خون است. روز چهارم آذرماه برگه رضایت از عمل جراحی و نتایج آن را به من دادند. دو نفر از دوستان پدر که کنارم بودند، هشدار دادند که او، یک در هزار هم شانس ندارد. گفتم: می دانم و امضا کردم. عمل پیش از پنج ساعت طول کشید. پدر را به اتاقش آوردند. یک ساعت بعد به هوش آمد. رنگ پاهایش روشن تر شده بود. حتی رنگ ران تا زانوها به رنگ طبیعی بدنش نزدیک شده بود. اما درد همچنان باقی بود. مرا صدا کرد و چندین بار تکرار نمود: بیا رگ هایم را ببر.

روز چهارم آذر بود. ثمینه و پروانه شب را در بیمارستان بالای سر پدر گذرانده بودند. بعدازظهر من و اولین به بیمارستان رفتیم و آنها به خانه برگشتند. پدرم با دیدن من برای آخرین بار تکرار کرد: بیا رگ هایم را ببر. اولین برای اینکه حواس پدر را متوجه جای دیگری بکند، شعر می خواند. یک آواز محلی ترکی را زمزمه می کرد و

پدر سراپا گوش بود.

آواز که تمام شد، پدر به خود آمد، به آخرین سطر شعر اعتراض کرد و آن را تصحیح نمود. عصر ثمینه و پروانه آمدند. من و اولین به خانه برگشتیم. تازه به خانه رسیده بودیم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. صدای خواهرم را شناختم: پدر در گذشت.

ص: ۲۳۶



روز ۲۹ اسفند برای کسانی که به دنیا می آیند و از دنیا می روند روز فراموشی است. هست و نیست شدنشان در هیاهوی نو شدن گم می شود. تب تند رسیدن به عید و تعطیلات خیر فوت ثمین باغچه بان را هم در خود دفن کرد تا دیروز که

اول خبر را به شکل شایعه شنیدیم و بعد دلخوش از اینکه تکذیب می شود، به سراغ خانه و اهالی موسیقی رفتیم. بیست روز از مرگ ثمین باغچه بان می گذرد و خانه موسیقی بی اطلاع است. محمد سریر رئیس هیئت مدیره این خانه می گوید که خبر فوت باغچه بان را در استانبول، کاوه پسر او ساعاتی قبل از تحویل سال تلفنی می دهد و او هم که در برنامه هفت اقلیم رادیو فرهنگ حضور داشته خبر را اعلام می کند. اما کمتر کسی آن را می شنود. بنابراین ما قاصد مرگ می شویم و خبر را به چند نفر از اهالی موسیقی از جمله حسین دهلوی می رسانیم.

ثمین باغچه بان به همراه همسرش اولین، آخرین سال های عمرش را در استانبول گذراند؛ در شهری که تحصیلاتش را در آن تکمیل کرد، عاشق شد و با اولین که اهل ترکیه است، ازدواج کرد. ثمین هشتاد سالگی را هم سپری کرده بود اما هنوز سر حال بود و خوش صحبت که نه کهولت سن بلکه عارضه قلبی به زندگی اش پایان داد. در سال ۱۳۰۴ در تهران به دنیا آمد و پس از گرفتن دیپلم هنرستان عالی موسیقی، به همراه حسین ناصحی به عنوان شاگردان ممتاز هنرستان برای ادامه تحصیل به ترکیه اعزام شدند. تا پیش از انقلاب، باغچه بان آثاری را برای ارکستر نوشت که توسط رهبرانی چون مرحوم حشمت سنجری و دیگران توسط ارکستر سمفونیک تهران اجرا شد.

او به ترجمه و نگارش نیز می پرداخت، داستان هایی از عزیز نسین و یاشار کمال نویسندگان ترک زبان را برای نخستین بار به فارسی برگرداند و در سال های گذشته، کتابی را با عنوان «چهره هایی از پدرم» درباره فعالیت و زندگی پدر خود، جبار باغچه بان، در تیراژ محدود ۱۱۰۰ نسخه به چاپ رساند.

جبار باغچه بان با نام اصلی جبار عسگرزاده، اولین آموزگار کر و لال ها و همچنین بنیانگذار نظام جدید آموزش الفبای فارسی در ایران بود.

مهم ترین اثر باغچه بان آلبوم «رنگین کمان» برای کودکان است که با همکاری همسرش اولین، مرحوم کریستین داوید و مرحوم منصوره قصری ضبط شد و فروش آن تا به امروز در فروشگاه های موسیقی ادامه دارد.

تعدادی از شاگردان ثمین و بیشتر کسانی که در موسیقی هم نسل او بودند، از دنیا رفته اند و باید به اول نام آنها کلمه مرحوم را اضافه کرد: استاد حسین ناصحی

آهنگساز و همکار و همچنین بابک بیات، فریدون ناصری که از شاگردانش بودند و فاخره صبا، امانوئل ملک اصلانیان، مرتضی خانان، حشمت سنجری و...

دهلوی بعد از شوکی که در ابتدای گفت و گوی تلفنی به او وارد شده است، می گوید: «مرحوم حسین ناصح پور استاد من، شاگرد آقای باغچه بان بود و من به این واسطه شاگرد ایشان محسوب می شدم.» دهلوی عنوان می کند که ثمین باغچه بان اگر چه تأثیری در موسیقی ایران نداشته اما آثار ماندگاری در موسیقی سمفونیک و همچنین موسیقی کودک خلق کرده است. محمد سریر هم می گوید: «خانه موسیقی به زودی مراسم یادبودی برای ایشان برگزار خواهد کرد. همچنین قصد داریم در صورت تمایل همسر ایشان، آثار مرحوم باغچه بان را جمع آوری و منتشر کنیم.»

باغچه بان اگر چه در سال های گذشته اسمش تنها به عنوان استاد در بیوگرافی و کنار نام موسیقیدانان موفق قرار گرفته اما هر از چندی هم می شد نوشته ای از او را این طرف و آن طرف دید. بعد از اینکه کتاب سازهای موسیقی ایران نوشته محمدرضا درویشی به دستش رسید نامه ای به او نوشت از سفری که بیش از چهل سال پیش به سیستان و بلوچستان و برای جمع آوری موسیقی آن مناطق داشته است؛ سفری که انگار همین دیروز رفته بود چون تمامی جزئیات آن را می دانست و در نامه خود شرح داد:

«.. در آن روزگار، ضبط موسیقی در کپرها، بیغوله ها و بیابان های بلوچستان، به آسانی امروز نبود چون هنوز ضبط روی کاست متداول نبود. امروز حتی با یک دستگاهی که توی جیب جا می شود بدون اینکه خواننده یا نوازنده متوجه بشوند، می شود صدای آنها را و صدای سازشان را ضبط کرد. ما یک دستگاه ضبط صوت را که با باتری هم کار می کرد، به زحمت گیر آورده بودیم. استفاده از این دستگاه با باتری، خیلی دردسر داشت، چون باتری ها به زودی ضعیف می شدند. سرعت چرخش نوار کم می شد و صدای خواننده ها و نوازنده ها به درستی ضبط نمی شد.

آن روزها مردم بومی بلوچستان که کوچک ترین آشنایی با وسایل برقی

نداشتند از دیدن دستگاه ضبط صوت و میکروفن جا می خوردند و نمی توانستند به راحتی و به طور معمولی بخوانند و یا سازشان را بزنند چون نصف حواسشان پیش کارشان و نصف دیگرش متوجه دستگاه ضبط و دوربین عکاسی بود. اینها، به خصوص پس از شنیدن صدای خودشان از دستگاه ضبط، حیرت زده و به کلی دستپاچه می شدند. همیشه ده - دوازده نفری بچه و بزرگ برای تماشای دستگاه ضبط و میکروفن و دوربین های عکاسی دنبال ما راه می افتادند. ما گاهی برای تفریح، صدای حرف زدن و خنده و شوخی آنها را هم ضبط می کردیم. اینها وقتی صدای خودشان را از دستگاه ضبط می شنیدند. هم تعجب می کردند. هم می ترسیدند و چند قدمی از ما فاصله می گرفتند و به ما طوری نگاه می کردند که انگار موجوداتی غیر از آدمیزاد هستیم و از سیاره ای دیگر به زمین آمده ایم...»

از ثمین باغچه بان نوشته ای هم در شماره ۴۲ مجله بخارا به نام آشیانه سیمرخ منتشر شد که دلتنگی اش را از ایران نشان می داد: «... فایده این نوشته ها مثل فایده این قرص های سردرد است، این قرص های ریزه و خوشگلی که درمان درد نیستند، اما وقتی سردرد داشته باشی و یکی اش را بالا بیندازی، برای ساعتی هم که بوده باشد، درد را از یادت می برند و می توانی نفسی بکشی...» آهنگ های زیبایی داشت ثمین باغچه بان و قلم شیوایی. (۱)

ص: ۲۴۰

دو نامه از ثمینہ بہ دستمان رسید و نیز یک دستنوشته آقای رضا محمودی از ایشان آوردند. برای آشنایی کاربران با دستنویس خانم ثمینہ، دستنوشته ایشان در این فصل درج خواهد شد.

همچنین یک نسخه از وصیت نامہ جبار باغچہ بان از طرف آقای محمودی تهیه شدہ و در پایان این فصل آمدہ است. در جاهایی از وصیت نامہ نکاتی دربارہ ثمینہ دارد.

ص: ۲۴۲

نامه ای برای فرزندان ناشنوایم در ایران

فرزندان عزیزم...

به راستی که ناشنوایان هم مانند شنوایان سر نکته هایی گیر می دهند که بی جهت مانع کار می شود.

مثلاً لشکرکشی سر واژه رابط و مترجم هم یکی از آنها است.

هر گروه می خواهد ثابت کند که باسوادتر است و نیرومندتر است.

این همه من گفتم که از مجلس شورا بخواهید برای رابط و یا مترجم و یا به قول ترک ها "دیل ماج!" یک حقوق معین کنند... نکردید!

گفتم به کودکانی که از بچگی رابط بین پدر و مادر ناشنوایشان و دنیای شنوایان هستند، مزایای تحصیلی بخواهید و بگیرید، کاری نکردید. حال چسبیده اید سر اینکه رابط درست است یا مترجم!؟

از نظر من هر دو درست و یا هر دو غلط است. چه خواجه علی، چه علی خواجه...

برای ناشنوایان چه فرقی می کند که شخصی که به آنها یاری می دهد، رابط خوانده می شود و یا مترجم؟

این شخص باید شخصیت این کار را داشته باشد. این کار را دوست بدارد... نسبت به ناشنوایان احترام و علاقه خاص داشته باشد.

زندگی این شخص باید چنان که سزاوارش است تأمین باشد.

امیدوار بودم ناشنوایان با معلمینی که چون جبار باغچه بان داشته اند، بیش از اینها به بلوغ فکری رسیده باشند... ولی ظاهراً چنین نیست... بعضی از ناشنوایان همچون شنوایان دنبال اسم و رسم هستند... حیف و حیف و حیف...

ولی خوب این هم یک بهانه دیگر برای دو دستگی ناشنوایان...

به هر حال خواهش می‌کنم پای من را در این درگیری نکشید وسط.

من اهل کار هستم... کار سرم می‌شود. نتیجه کار سرم می‌شود...

دوستان اران ناشنویان:

چطور است که با هم مسابقه بدهید که کدام گروه زودتر لایحه ای برای تأمین حقوق کافی و ارزنده برای رابط و یا مترجم ناشنویان به مجلس خواهد برد و به تصویب خواهد رساند.

هر گروه که این کار را کرد، هر اسمی که می‌خواهد روی دیل ماج! بگذارد، حقش است و از سوی همه با شادی پذیرفته خواهد شد.

برای من خدمات ارزنده انجمن خانواده ناشنویان مهم است نه اینکه به دیل ماج بگویم رابط و یا مترجم...

برای من کرده‌های کانون ناشنویان مهم است نه این که به جای رابط بگویم مترجم.

تعارف کم کن و بر مبلغ افزای....

خداحافظ

ثمینه باغچه بان

تیرماه ۱۳۹۴

ص: ۲۴۴

خانم باغچه بان در سال ۱۳۸۵ سفری به ایران داشت، سپس به ترکیه رفت و آنگاه به محل سکونت خود یعنی آمریکا بازگشت و در سال ۱۳۸۶ نامه ای به لیلا- اعتماد نگاشت و درباره سفرش به ایران نوشت. هدف از نوشتن این نامه گزارش گونه این بود که در مجله آوای نگاه چاپ شود.

یک ماه بیشتر است که از ایران برگشته ام. برای به دست آوردن آرامش روحی و گذر از رنج دوران سوگواری همسرم، در ماه مرداد به ترکیه رفتم و سه هفته ای با خانواده برادرم ثمین و خواهرم پروانه در کنار دریای اژه در دهکده زیبای گوموشلوک به آرامشی که نیازمندش بودم دست یافتم. ناگفته نماند که این نخستین باری بود که پس از ۲۷ سال ما همگی در زیر یک سقف به سر می بردیم و مزه شیرین با هم بودن را می چشیدیم. به راستی شکر گذارم.

پس از آن نوبت سفر به تهران بود... تهرانی که عمرم با کار و کوشش و خوش دلی بسیار در آن گذشته است. صایب شعر با معنی و زیبایی دارد که در اینجا می آورم.

هرچه رفت از عمر یاد آن به نیکی می رود/ دیدن امروز در آینه فردا خوش است

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را/ عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است

بنابراین یاد گذشته ها هر چند هم که چندان چنگی به دل نزنند، باز خوش است تا چه رسد به اینکه به راستی خوش بوده باشد.

خوب دل من بیش از همه در گرو سرنوشت فرزندان ناشنوای عزیزم است و بنابراین در هر سفر می کوشم که از جریان آموزشی و رفاهی و اجتماعی آنها باخبر شوم.... باید بگویم که در این سفر بیش از پیش علی رغم کمبودها و کج روی های

آموزشی، دیدم که به همت خود ناشنوایان، فعالیت های اجتماعی آنها، گسترش یافته است و با وجود دو سه دستگی، که به گمانم از ویژگی های مردم این مرز پرگهر است، کانون و انجمن ها و خانه های ناشنوایان فعال تر هستند و به دنبال به ثمر رسیدن هدف های رفاهی و اجتماعی خویش بسیار کوشا و تا حدی موفق.

در این سفر فرصتی بود که در صدا و سیمای تبریز و صدا و سیمای تهران درباره مطالبی که لازم می دانستم، گفتگویی داشته باشم. در این گفتگوها تکیه ام چون گذشته بر نکات زیر بود:

تحول اساسی در روش آموزشی یعنی به کار بردن روش کلی (گفتار، الفبای گویای دستی، زبان اشاره فارسی و تربیت شنوایی) به جای روش شفاهی که با ممنوع کردن استفاده از الفبای دستی گویا و زبان اشاره فارسی در کلاس های درسی، ناشنوایان را از بهره مند شدن از امکانات بیشتر ارتباطی محروم می سازد و این کار به ضرر ناشنوایان است و به هیچ وجه پذیرفتنی نیست.

تربیت رابط ناشنوایان برای رفع نیازمندی های ناشنوایان در ادارات و جامعه و در تحصیلات دانشگاهی. در این مورد تأکید بسیار بر این بوده است که در این برنامه تا حد امکان از آن دسته از فرزندان افراد ناشنوا که از کودکی با میل و یا اجبار نقش رابط را در خانواده خود بازی کرده اند، استفاده شود. همچنین خواستار این بوده ام که به این گونه کودکان و نوجوانان شنوا به خاطر مسئولیتی که بر دوش آنها گذاشته شده است، نوعی کمک هزینه تحصیلی داده شود.

کلاس های تربیت رابط شنوایان نیز از اولویت خاصی برخوردار است. زیرا این فن نیز هر چند تا حدی اکتسابی ولی به مقدار زیادی آموختنی است. در برنامه ریزی این کلاس ها می بایستی از خود ناشنوایان کمک گرفت و تا آنجا که می دانم ناشنوایان واجد صلاحیت بسیارند.

تخصیص حقوق مکفی برای رابط ها نیز ضرورت کامل دارد و سبب خواهد شد داوطلبان با میل بیشتری به این کار که رفع نیازمندی مادی آنها را نیز می کند روی بیاورند. ناگفته نماند که تا امروز به این افراد زحمتکش که در جلسه ها و ادارات و کلاس های درسی ساعت ها با ایفای نقش رابط می کوشند که مشکل ارتباطی ناشنوایان را رفع کنند، وجهی پرداخت نمی شود. آیا این رواست؟

نکته دیگر این بود که زمین جنب آموزشگاه باغچه بان، که ضمیمه آموزشگاه و بازیگاه شاگردانمان بوده است به "انجمن خانواده ناشنوایان" واگذار شود. این انجمن جوابگوی نیازمندی های اعضای بسیار آن است. برنامه های آموزشی و مشاوره ای خانواده ناشنوایان خواستار محلی مناسب برای رفع نیازمندی های ناشنوایان میانسال و کودکان آنها و همچنین ناشنوایان سالمند و چند معلولیتی است که فعلاً در طبقه سوم یک ساختمان که از طرف سازمان مستضعفین برای این انجمن کرایه شده است، به دشواری گنجیده است و فعالیت می کند.

قابل توجه است که این قطعه زمین مورد بحث متعلق به آموزشگاه باغچه بان چندین سال است که توسط شخصی تبدیل به "شرکت تعاونی باغچه بان" شده است. یعنی مدرسه باغچه بان بدون هیچ مجوزی تبدیل به "دکان بقالی باغچه بان" شده و در آن شخصی متجاوز در روز روشن به نفع خویش وارد کسب و کار شده است! وزارت آموزش و پرورش چگونه این کار غیر قانونی را پذیرفته و هضم کرده است، من نمی دانم.

متأسفانه در این سفر موفق به دیدار از "خانه ناشنوایان اعظم" نشدم. در این مرکز به زنان و دختران جوان، برخی از پیشه ها مانند خیاطی و گلسازی و نقاشی و آشنا شدن و آموختن کاربرد کامپیوتر آموخته می شود. علاوه بر آن با همکاری ناشنوایان شایسته ای چون فرشته بختیاری، علاوه بر خدمات مشاوره ای، جلسه هایی برای یاری به خانواده ها جهت یافتن همسر مناسب برای دختران جوان ناشنوا تشکیل می شود. این برنامه ها به درخواست والدین و حضور و مشارکت آنها انجام می گردد. با در نظر گرفتن اینکه در شرایط موجود دختران و پسران جوان ناشنوا امکان آشنایی با یکدیگر را برای انتخاب همسر ندارند، این برنامه بسیار ضروری و مفید است و می بایستی از آن پشتیبانی کرد.

این مرکز توسط پایه گذار آن خانم اعظم شفیع و پشتیبانی دیگر بانوان نیکوکار اداره می شود. متأسفانه جای این مرکز که ویژه دختران و زنان جوان ناشنوا است، بسیار دور افتاده از شهر است (در ازگل) و امید است که با توجه به اهمیت آن چون گذشته به محلی که آمد و رفت آن برای این مددجویان یعنی دختران و زنان جوان ناشنوا آسان تر باشد منتقل گردد.

اما خبر خوش این است که ساختمان "کانون ناشنوایان ایران" که سال‌ها پیش توسط خود ناشنوایان پایه‌گذاری شده بود، سرانجام در سال ۱۳۸۶ با یاری آقای مهندس میرحیدر و بانوی ایشان خانم مینو رجبی نیا به پایان رسیده و آماده بهره‌برداری شده است. ناگفته نماند که نیازمندی‌های ویژه ناشنوایان در این ساختمان کاملاً در نظر گرفته شده است. زمین این کانون نیز به موقع به کوشش آقای پاکزاد معلم ناشنوایان در زمانی که ریاست کانون ناشنوایان را عهده‌دار بودند تهیه شده است.

پایان این ساختمان را که برای انجام آن ناشنوایان عزیز سال‌ها کوشیده‌اند، به همه ناشنوایان تبریک می‌گوییم و امیدوارم که در سفر آینده شاهد بهره‌برداری از این مرکز باشیم.

با آرزوی موفقیت و سربلندی روز افزون ناشنوایان ایران

ثمینه باغچه بان، آذرماه ۱۳۸۶

لیلا جان عزیزم

من این مقاله را برای آوای نگاه نوشته‌ام. هر تغییری که صلاح می‌دانید می‌توانید در آن بدید.

موفق باشید

قربان شما، ثمینه

ص: ۲۴۸

دستنوشته

مستفوی در دوره آذربایجان در پیش نشوایان در ایران
در سال ۱۳۵۵ - ۱۳۰۴ هجری

بیت قدس آذربایجان در پیش نشوایان در ایران (سیرا جبار مغزانی) است .
در چین سال ۱۳۰۳ هجری در شیراز نگاشته "عقبه اطفال" را تأسیس کرد . در سال ۱۳۰۴ هجری
تقدیر در این نگارستان که سرپرست نشوایان همراه زاهدان در ایران نشوایان تمام نام تأسیس کرده .
در چین از مسأله تمایز و بی‌زبانی این کودکان نسبت متأثر شده و در مورد تأسیس در زمینه آذربایجان
نشوایان مصیبت و بی‌سابقه‌ای داشت به‌تعمیر رفت که به طریقی به این کودکان حوت دادن بیاموزد .
این عظیم‌تر در آن زمان و مکان سرجی از سوز و حقیقت خشم و نیت بر انگیزت . وی او از بی‌خستگی و
عظیم‌تر زمینه بسیار ساده و سبب به گوشش فراداده داد . در چین در حقیقی بی‌نیت راهی به
دیگر عیبی خارج حوت پی برد و در بی‌خستگی که اصابت زدن به دو گروه جدید تنفسی و آوازی
تقسیم می‌شوند و می‌توان به استغناء و در زحمت لایحه و بیانی به یکی نشوایان حرف زدن و
لغزایان آفرینت . به‌ویژه این دانش برای آسان کردن کار زدن آرزوی اصلاح تلفظ و لغزایان
یکی العنای بی‌نیاید کرد . در چین در سر زاین العنای دست چینی می‌گوید :

از اندیشه برای خود ره می‌نهد
نقش گرمی را به روانه افشاند
از چشم برای دیدن حیرت
دست هنر آینه‌ای ساخته ام

ای العنای دست می‌دهد این هنوز در موع خود در صحن بن نظیر است زیرا گذشته از آنکه تا حد امکان
در مقدار زیادی به‌نگلی حوت العنای غایبی علی‌بیت دارد تا سینه دهد که کیفیت و چگونگی تلفظ هر حرف
از نظر تشکیک است در زاین دو تنها وسیله‌ای ارزنده برای آذربایجان و اصلاح تلفظ کلمه درگاه لغزایان
سازندگی برای نشوایان است .
کسیه ! عظیم‌تر

دانشگاه تهران
پایان دوره پیش از مدرسه اولیاد حضرت علی (ع)

هیچگاه از یاد ما برای آرزوی دانشجویان و دانشمندی (یعنی حرف دون و دیوان) را فراموش نکنیم.

در سال ۱۳۳۵ در مسی که در حضور همه شیری از رهبران مردم تریز تشکیل شد بهترین و سرگرمکنان و معاصر جریتم گفتند و اسحق و امان دولتش و حرف زدن دادند که موجب ایجاد و تعیین حکم بنام و وقت مردمی و شادمانی از دامن پاک باقی بماند و زود و آید.

در این سال به عمل آرزوی من بود چون با عوار از سوی من از من در آنجا خودکشی من از آن را با من کرد.

در سال ۱۳۳۱ در آنجا که در آن وقت در این شهر بود که آرزوی دانشجویان را در کجای من از دولت آن آغاز کرد و تا بیان هر در راه بهبود روح آرزوی دانشجویان و گسترش خدمات رفاهی آنها و معرفی دانشجویان به میزان گروهی از مردم که قاصت آرزوی هر حوزه معزز دانشی را دارند گویند.

با چینی برای پیش از اهداف خود در دست راست و با چنگ و کوشش و کوشش بسیار گسترش داد و بر نامه تربیت جسم و جان کرد و کتابهای دیگر برای دانشجویان و معلمان دانشجویان نوشت، در سال

آغاز سخن با دست راست، کمک استواری با تلفن گفت را در سال ۱۳۱۳ اختراع کرد و به مثبت آید و در سال ۱۳۲۳ جهت حمایت گویان کرد و در سال ۱۳۲۷ گامی برداشته و تلاش کرد.

با چینی در مجامع آذربایجان ۱۳۴۵ شش در مدرسه خود که سعی داشتیم آن نیز به جوان و ادبی شد و آرزوی مردم بود گفت.

.....

در سال ۱۳۳۵ به پیوسته در تهران و در مراکز کلاهدار و اسب برای دانشجویان توسط معلمان علاقه ایجاد کرد که از جمله دبستان گلپدی در اصفهان (در سال ۱۳۳۵) برای دانشجویان

دیس آرزوی دانشگاه (کتابخانه اصولی در تبریز، دهلی (در سال ۱۳۳۷) برای دانشجویان و نمایندگان و عقب ماندگان ذهنی و معسرانه راههای و هنرستان خردای نظام مافی در تهران (در سال ۱۳۴۳)

ما می توانیم برود.

در سال ۱۳۴۲ سنی با تأسیس دفتر کوکامان استثنائی وابسته به وزارت آموزش و پرورش گستره شش بزرگ درامد تربیت معلم، برنامه ریزی، تأسیس کلاسهای اول و ثانیه کوکامان، نانشوا، نایشا، تیزهوشان، و جهت انباشت ذهنی در سطح کشور حاصل شد. خدمات این دفتر محدود به کوکامان بین مسکن نشینان، دو نژاد مسلکی بود.

طبق گزارش این دفتر در آمار سال تحصیلی ۱۳۵۴ در نزد نقطه از کشور کلاسهای ویژه برای چند گروه کوکامان استثنائی ملحق به تأسیس یافته بود.

در سال ۱۳۵۳ سازمان ملحق به نامه نامنویان وابسته به وزارت کار در تهران تأسیس شد. هدف این سازمان علاوه بر فراهم ساختن خدمات اجتماعی و رفاهی و کاریابی و بیابای و پزشکی برای نامنویان بزرگسال و خانواده نامنویان گسترش امکان آموزش و پرورش برای دیگر گروه زیر بود که تا این زمان زیر پرورش هیچ یک از خدمات دولتی و غیر دولتی قرار نگرفته بودند.

I - نامنویان بزرگسال، جداگانه از سایر گروهها
باین گروه خدمات زیر ارائه شد:

- ایجاد امکان ادا طعققتات عالی در دانشکدهها و وزارتتای عالی از طریق فراهم
ساختن خدمات رابط نامنویان

- سود آفرینی به نامنویان بزرگسال که تاکنون امکان درود به مدرسه یا کلاس ویژه را
نداشته اند

II - نامنویان خردسال، دوران لکها و اول
باین گروه خدمات زیر ارائه شد:

- آغاز هر چه زودتر برنامه های زبان آفرینی و تربیت منترایی که این کار از راه

تشخیص هر چه زودتر و تجزیه و تفکیک مناسب دد ان مسکف را امکان در تربیت

مادمان و دیگران جوان برای آفرینش زبان دلجو این والعبای دست و دستان ارا به در معاد
به کوکامان خردسالان انجام می گرفت.

وزمان ۱۳۵۳ سازمان نامه ناسنوا را در ترم به اهمیت و لزوم یک زبان این را در دستیار کمالی
 به حکامی ناسنوا این نهاد وی مولد برای است نهاد کردن اسع ره های موجود حسب سبب ترشیل دار
 در ۱۳۵۹ نخستین مجله تخصصی "فرهنگ زبان این راه ناسی" برای ناسنوا این به چه سبب
 برنده درجه ناسنوا این که شامل اخبار داخلی و خارجی می باشد در ترمیز یون بخش گردید. این بخش هموز
 و راه دار و خطی از بیاد زبان این راه ناسی کتابی مشهور استن برای کولان ناسنوا قبل از این دست بی به چه سبب
 در سال ۱۳۵۵ دوست و همراه ناسنوا از کمال در کمالی درجه ناسنوا این در ترم آن چه به
 سه ستون عمده مسئول سواد آسرای و حرفه آسرای بوده اند.

≡

مرحوم جبار باغچه بان دو سال قبل از رحلت وصیت نامه ای به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۴۳ نوشته است. در این وصیت نامه نکاتی هم درباره ثمنه باغچه بان دخترش دارد. پنج جا اسم ثمنه خانم آورده است.



۱- دبستان و دارایی های دبستان را در اختیار ثمنه گذاشته است.

۲- ثمنه خانم هرگونه مصلحت می داند، با مدرسه و اثاثیه مدرسه رفتار کند.

۳- به ثمنه خانم توصیه می کند این دبستان برای ناشنوایان مجانی باشد و بر روی اطفال فقیر یا توانا همیشه باز باشد. یعنی بابت شهریه و غذا و ایاب و ذهاب از هیچ طفلی مقرر نمی گیرد.

۴- اثاثیه مدرسه در اختیار ثمنه خانم است.

۵- در ابتدای وصیت نامه هم به ثمنین و ثمنه توصیه می کند که هر کدام پنج هزار تومان به مادرشان بدهند. یعنی به فکر همسرش و ازدیاد سرمایه و ثروت او است.

این وصیت نامه در کاغذ سربرگ دبستان کرو و لال های باغچه بان (تأسیس ۱۳۱۲) نوشته شد در بالای آن این عبارت آمده است: «خود را بشناس، بر تیرگی ها چیره شو». متن این وصیت این گونه است:

اما امتیاز من و دارایی دبستان که بوسیله خود این جانب خریدہ شدہ است
 بعد از مخصوص دبستان است و متعلق بہ حضرت شمینہ خانم است و پس از فوت
 در اختیار اوست۔ (توضیحی عرض می شود من وقت آن را مذاکرہ کردم کہ صورت ریزد در این
 جزو را تصحیح بہ ہم۔ اثاثیہ ای کہ بوسیله ہیبت اولیہ کہ آن سال ۱۳۳۸ خریدہ شدہ است
 مانند نظریات دینی و یا سایر چیزها بمسئولین اثاثیہ ی اصل چنانکہ از ہر جهت معلوم است
 مال ما نیست و من آن چہ بہ دست آمدہ است بہ این دبستان حرف کردہ ام اگر کسی نخواہد در این باب
 اعتراض داشتہ باشد حتماً روی بکند حرکتی باشد کہ حرفی در بین نیست و شمینہ خانم ہر چہ بخواہد کند
 حق اوست اما بعضی اثاثیہ مانند بل کچی و کتباف و بل کچی و ما نہیں اشیتن و بعضی اثاثیہ نامی دیگر کہ با
 از فرہنگ است ولی بعضی اثاثیہ و ظروف و اجاقهای تازه ہرمان از ما است۔ و در اختیار دفتر شمینہ
خانم است۔) و منظور از این توضیح این است کہ باید شمینہ خانم این دبستان را اساساً مجانی کند
 بہ ہمان شکل کہ در مدرسہ روس ہر طفل فقیر و یا توانا ہمیشہ باز باشد یعنی شمینہ و عزا و ایام و دیگر
 از ہج طفل مغربی گرفتہ شود۔ فقط از ہر شخص باید بابت اعانت یک چیز گرفتہ شود حتی از ہر
 طفل کہ بہ دادن سرمایہ نوزمان اقتدار دارند گرفتہ شدہ و این وجہ از طرف دبستان بہ اسم آن
 صندوق پس انداز باز شدہ و اگر بر خلاف این رفتار کنند در دبستان بہ روس فقر استہ خواہد شد
 البتہ من دوی را از ہر چہ مستراح و یک اطاق زیر ایوان ساختہ بودم کہ از بین رفتہ و ہم نیست
 اما اسفندت حیاط با بکین با کوک جناح ہارڈو العفاری از شدہ داری و اسباب بازیهای دیگر
 کسی سرشگر گزین ساختہ شدہ است۔
 اما من یک دستہ یک دو ہزار تومان در بانک ملی دارم و فتن کہ من جملہ زبان را می نوشتم شمینہ خانم
 شاگردان مدرسہ ملی کشور تصحیح دور بال یک مجسمہ بی برای مرحوم رشیدیہ بسازم از شاگردان مدرسہ کہ
 جمع شدہ است کہ تقصیر آن در خود مجسمہ است و این وجہ مخصوص مرحوم رشیدیہ است۔ و در زمان وزارت
 کای دکر ہرمان افتہ ام کردم و کای صدیق مجسمہ ساز از دانشگاہ خوانندہ دس ہزار تومان تعیین
 چون با بکر رشیدیہ، تازہ کار فرہنگ شتوا شتم بسازم خستہ شدہ و دست کشیدم۔ در ہر صورت این
 وجہ بہ ہر بوط بہ مرحوم رشیدیہ است مالی ما نیست و باید بہ معاہدہ ہمیش برسد۔ و چنانہ کای دکر ناظر
 نیز از کیفیت این مجسمہ آگاہ است۔ و فعلاً ہر این فتنش بہ یاد من آید۔ و وجود من
 و فن آن اسطالی نہادہ وی دوست دارم در ہمان ملک جویز بہ یاد من اثر یا در این دبستان کہ فعلاً
 بہستم بدون اثر دفن شدہ۔ و مقبہ هیچ۔ و ہر کسی برای من گویہ کند و این امر حق است باید پذیرفت۔
 دنیا برای زندگان است۔ جبار ناچ بان ۱۳۴۲/۱۲

ایمن آهی، لیلی، شادمانه، کودکانه، تصویرگر ناصر اویسی. مریلند: بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۱/۱۹۹۲.

باغچه بان، ثمینه، بهره ناشنویان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ج م.

باغچه بان، جبار، زندگینامه آموزگار و نویسنده بزرگ کودکان، جبار باغچه بان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.

پاکزاد، محمود، هیاو در دنیای سکوت، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.

حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱ مدخل باغچه بان.

روزنامه ایران، ۱۲ شهریور ۹۶.

روزنامه شرق، شماره ۱۵۴۴، ۱۳ خرداد ۱۳۹۱.

شکوری، ابوالفضل، فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران، قم، عالمه، ۱۳۷۷.

قزل ایاغ، ثریا، ادبیات کودکان و نوجوان و ترویج خواندن، تهران: سمت، ۱۳۸۳، صص.

کتاب ماه کودک و نوجوان، ش ۱۴۹، اسفند ۱۳۸۸.

لطیفی نیا، مهشید، «ناشنویان و باغچه بان»، گنجینه اسناد، سال سوم، شماره ۱۰ تا ۱۱، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، صص ۸۷-۹۱.

مثل ها و مثل ها و افسانه های ایرانی، سید احمد و کیلیان، تهران، سروش، ۱۳۷۸.

مجله آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، دوره ۳۳، ش ۸، مهر ۱۳۴۲ و دوره ۴۷، ش ۲، آبان ۱۳۵۶.

مجله آوای نگاه وابسته به انجمن خانواده ناشنویان.

مجله توان نامه، وابسته به دفتر فرهنگ معلولین، پاییز و زمستان، ۱۳۹۴.

مجله گنجینه اسناد، ش ۶۳، پاییز ۱۳۸۵.

مجله نقطه، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، صص ۸۷-۸۸.

محمدهادی، و زهره قابینی، تاریخ ادبیات کودکان ایران، تهران، نشر چیستا، ۱۳۸۳.

معماران فرهنگ و جامعه ناشنویایی ایران، قم: دفتر فرهنگ معلولین، فصل پنجم، ص ۲۷۹-۲۸۵.

نوری، محمد، دانشنامه ناشنویان، تهران، فرجام جام جم، ۱۳۷۵.

ص: ۲۵۵

یوسفی، محمدرضا، باغچه بان، تهران، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۸۰.

وب سایت بانک جامع اطلاعات معلولان.

وب سایت بنیاد پژوهش های ناشنوایان ایران.

وب سایت خبرگزاری ایسنا.

وب سایت خبرگزاری مهر.

وب سایت دفتر فرهنگ معلولین.

وب سایت کتابک.

ص: ۲۵۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

